

کتابهای
موسسه خوارزمی

رهبری بر فراز قرون

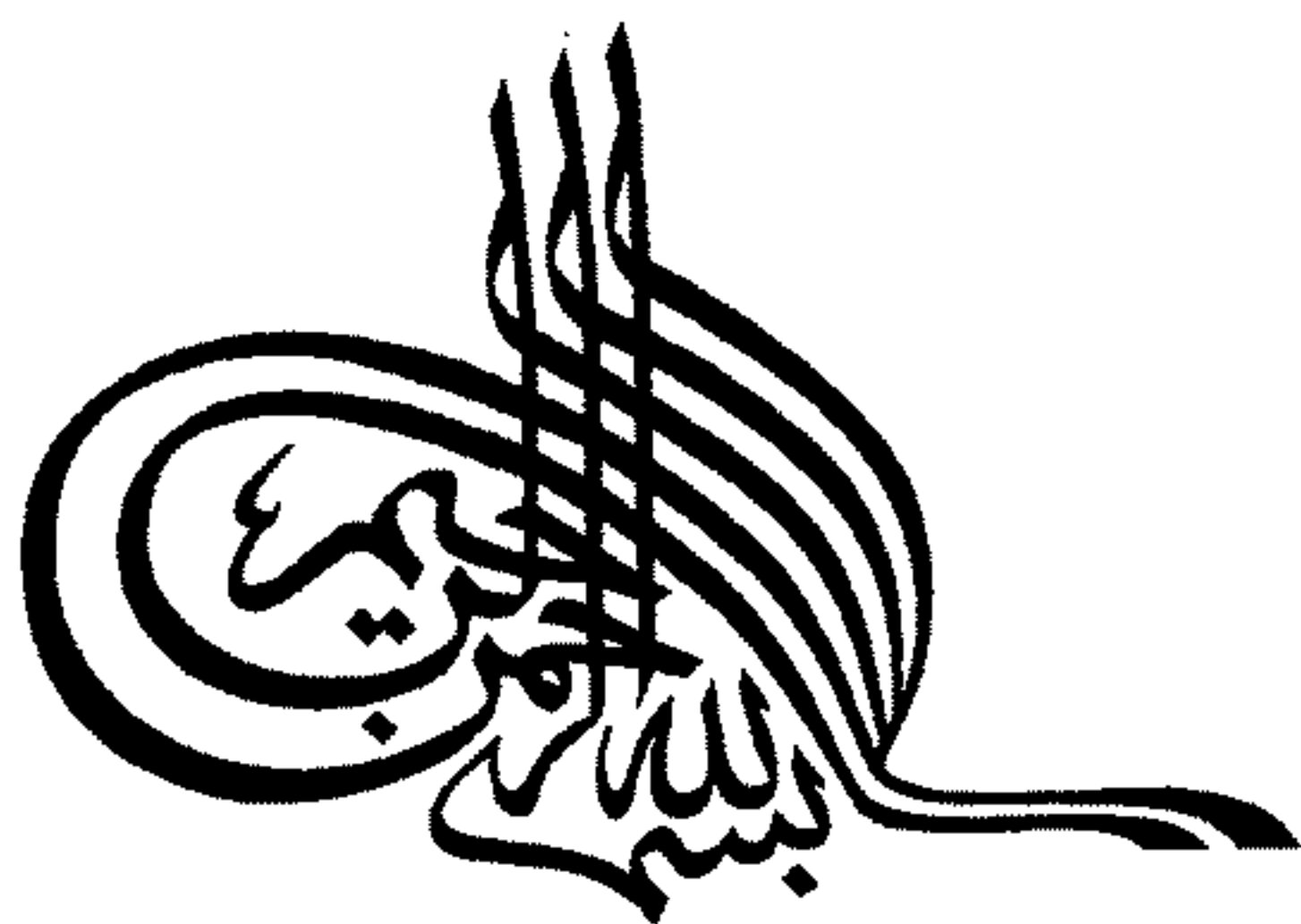
گفتگو درباره امام مهدی (ع)

آیه الله شهید سید محمدباقر صدر

تحقیق: دکتر عبدالجبار شراره

ترجمه: مصطفی شفيعی





رهبری بر فراز قرون

(پژوهشی درباره امام مهدی، علیه السلام)

صدر، محمدباقر، ۱۹۳۱ - ۱۹۷۹.
رهبری بر فراز قرون (پژوهش درباره امام
مهدی، علیه السلام) / نویسنده محمدباقر صدر؛ ترجمه
مصطفی شفیعی؛ تحقیق عبدالجبار شراره. - تهران:
موعود عمر، ۱۳۷۹.
۱۲۰ ص.

ISBN 964-6968-06-6: ۴۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: بحث حول المهدی (عج).
کتابنامه: ص. ۱۱۷ - ۱۲۰؛ همچنین به صورت
زیرنویس.

۱. مهدویت. ۲. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم،
۲۵۵ق. الف. شفیعی، مصطفی، ۱۳۲۷ - مترجم.
ب. شراره، عبدالجبار، Shararah, Abdal - Jabbar
Hamad Husayn. محقق. ج. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

BP۲۲۴/ص ۳۰۴۱
۱۳۷۹

۳۸۱-۷۹م

کتابخانه ملی ایران

رهبری بر فراز قرون

(پژوهشی درباره امام مهدی، علیه السلام)

ترجمه کتاب بحث حول المهدی، علیه السلام

نویسنده: آیت الله شهید سید محمدباقر صدر

تحقیق: دکتر عبدالجبار شراره

ترجمه: مصطفی شفیعی

ویراستار: پریوش دانش نیا

ناشر: نشر موعود، تهران ص. پ: ۱۱۱-۱۷۳۵۱۱: تلفن ۳۱۳۷۹۲۰

طرح جلد: حروفچینی و صفحه آرایی: آتلیه موعود

چاپ: خورشید

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۷۹

شمارگان: ۳۰۰۰

شابک: ۶-۰۶-۶۹۶۸-۹۶۴

فهرست مطالب

سخن ناشر	۷
مقدمه محقق	۹
۱- روش شک‌آوران	۱۲
۲- روش موافقان	۳۱
الف) روش روایی	۳۲
ب) روش عقلی (روش شهید صدر، رحمة الله عليه)	۳۸
دلیل اسلامی	۴۴
دلیل علمی	۴۶
اموری که در امر تحقیق این کتاب مورد توجه قرار داده‌ام	۵۱
مقدمه مؤلف	۵۳
گفتار اول: چگونه برای حضرت مهدی این عمر طولانی امکان‌پذیر شده‌است؟	۶۳
گفتار دوم: اعجاز و عمر طولانی	۷۳
گفتار سوم: اصرار بر رهبری این شخص خاص که نتیجه‌اش تعطیلی قوانین طبیعی است، چرا؟	۷۹
گفتار چهارم: شایستگی‌های رهبر منتظر چگونه به کمال رسید؟	۸۷
گفتار پنجم: چگونه بپذیریم [امام] مهدی وجود خارجی دارد؟	۹۵

- دلیل نقلی ۹۷
- دلیل علمی ۱۰۰
- گفتار ششم: چرا امام زمان تاکنون ظهور نکرده است؟ ۱۰۵
- گفتار هفتم: چگونه یک فرد می تواند سرنوشت بشریت را تغییر دهد؟ ۱۱۱
- گفتار هشتم: در روز موعود به چه روشی تغییر صورت می گیرد؟ .. ۱۱۳
- کتابنامه ۱۱۷

سخن ناشر

متن حاضر ترجمه کتاب بحث حول المهدي آیت الله شهید سید محمدباقر صدر است که چندی پیش با مقدمه و تحقیق آقای دکتر عبدالجبار شراره منتشر شده است.

شهید صدر در کتاب مزبور به روش عقلی به شبهات و پرسشهایی که درباره شخصیت مهدی موعود، علیه السلام، و قیام جهانی آن حضرت مطرح می شود، پاسخ داده اند. و شاید بتوان گفت که از این نظر کتاب یادشده حائز اهمیت بسیار بوده و بنیانگذار شیوه ای نو در موضوع مهدویت و منجی گرایی است.

اگر چه این کتاب پیش از این نیز ترجمه و منتشر شده است، اما به دلیل اینکه چاپ جدید این کتاب با مقدمه و تحقیقی در خور و شایسته همراه است، بر آن شدیم که برای استفاده همه دوستداران موعود بار دیگر به ترجمه و عرضه این کتاب پردازیم.

در اینجا لازم می دانیم که از آقای دکتر عبدالجبار شراره که به ما اجازه ترجمه و انتشار این کتاب را دادند و همچنین برادر عزیز حجة الاسلام مصطفی شفیع می که زحمت ترجمه آن را بر عهده گرفتند، تشکر کنیم.

مقدمه محقق

اعتقاد به امام منتظر، حضرت مهدی موعود، علیه السلام، مسأله‌ای بنیادین در باور مسلمانان است و این موضوع از زمانی که پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، مژده وجود ایشان را داد، ذهن آنان را به خود مشغول داشته است. آن حضرت در مناسبت‌های مختلف و در روایات فراوان که به مرز تواتر می‌رسد، تأکید به ظهور مهدی، علیه السلام، در آخر الزمان کرده‌اند؛ به گونه‌ای که عقیده به وی از ضروریات دین اسلام گشته است. در عین حال در گذشته و حال کسانی این مسأله را مورد انکار و تردید قرار داده‌اند. کسانی که یا تحت تأثیر تفکر مادیگری و یا دچار تعصب فرقه‌ای بوده‌اند و یا از صدها روایت^۱ که در کتابهای حدیث (صحاح، مسانید و سنن) از طریق شیعه و سنی رسیده، بی‌خبرند.

علما و دانشمندان گذشته و معاصر دهها کتاب در اثبات این مسأله

۱. ر. ک: العسکری، نجم‌الدین، المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة و الامامية، در این کتاب بیشتر از چهارصد حدیث از کتابهای اهل سنت نقل شده است؛ الصافی الگپایگانی، لطف‌الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، علیه السلام در این کتاب بالغ بر شش هزار حدیث از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است.

گرد آورده‌اند و مقالات تحقیقی بسیاری در این زمینه نگاشته‌اند که همگی در بردارنده دلایل معتبر و استدلال‌های متقن بر وجود مهدی، علیه‌السلام، و درستی این قضیه‌اند، به طوری که سزاوار نیست یک مسلمان معتقد که گفته پیامبر را قبول دارد، در آن تردید کند.

این عقیده در میان امت اسلام چنان رسوخ یافت که برخی از سودجویان و فرصت‌طلبان آن را مغتنم شمرده و ادعای مهدویت کردند ولی بزودی رسوا و مفتضح شدند، همانگونه که مدعیان رسالت و پیامبری همگی رسوا شدند.

دکتر احمد امین در کتاب *المهدویة فی الإسلام*، ادعای مهدویت از جانب فرصت‌طلبان را دلیلی بر مخدوش بودن اعتقاد به مهدی، علیه‌السلام، و تردید در اصالت آن قلمداد کرده است در حالی که قضیه کاملاً عکس است و این «ادعاهای» دلالت می‌کند که مدعیان، از یک حقیقت موجود در باور مردم، بهره‌برداری می‌کنند. از سوی دیگر اگر «ادعا» اصل قضیه را باطل کند، لازمه‌اش این است که «پیامبری» هم باطل باشد، چون مدعیان پیامبری هم زیاد بوده‌اند.

شگفت‌انگیزتر اینکه برخی از مدعیان دانش و معرفت در گذشته و حال به مشوش ساختن اذهان امت اسلامی و ایجاد شک و تردید پرداخته‌اند و البته علت آن ناتوانی فکری نسبت به درک اسرار و اهداف عالی این عقیده و یا دیگر جهات بوده است از آن جمله در عصر حاضر می‌توان از خاورشناسان و همفکرانشان نام برد. کسانی چون: گولدزیهر، فلهاوزن، فان فلوتن، مک‌دونالد، برنارد لویس، مونتگمری وات، ماسینیون و برخی از مسلمانانی که [به تبع گرایشهای روشنفکرانه] دنباله‌رو فکری

ایشان‌اند و راه آنان را در ایجاد شبهه و شک و تردید نسبت به معتقدات اسلامی و آنچه در قرآن و سنت آمده است می‌پیمایند.

و هابیان و همفکرانشان نیز در میان شیعه و سنی از آنان تبعیت کرده و به ایجاد شبهه در وجود حضرت مهدی، علیه‌السلام، پرداخته‌اند، اما هیچ یک دلیل معتبری برای علت انکار خویش ندارند بلکه در مقابل دلایل زیادی وجود دارد که ثابت می‌کند عقیده به مهدی، علیه‌السلام، درست است. زیرا همان‌طور که گذشت در این زمینه «تواتر» وجود دارد و این تواتر را بسیاری نقل کرده‌اند، از جمله برزنجی در کتاب *الإشاعة لأشراط الساعة و شوکانی در کتاب التوضیح* که بعداً خواهد آمد.

شگفت این‌که منکران این عقیده در انکار خود به همان دلایلی تمسک جسته‌اند که منکران اخبار غیبی به آن متوسل می‌شوند، اخباری که در قرآن آمده و یا پیامبر اسلام به آن اشاره کرده است؛ مانند انکار قضیه «اسراء» و «معراج»^۱.

اندکی تأمل در اشکالاتی که منکران گرفته‌اند و مسائل پراکنده‌ای که پراکنده‌گویانی نظیر سائح و قصیمی و دیگرانی از این قبیل مطرح می‌کنند نشان می‌دهد که آنان در برخورد با این مسأله مهم ساده‌اندیشی کرده و با تکرار آنچه که دیگران قبلاً گفته بودند، روشی نادرست در پیش گرفته‌اند. این افراد از علم دوران و آشنایی با علم حدیث از نظر روایت (چه کسی گفته؟) و درایت (چه می‌گوید؟) ندارند. اینان از واقعیات تاریخی بی‌اطلاع‌اند و با حقایق سر دشمنی دارند. با خواندن مطالب آنها می‌توان

۱. ر.ک: ابن کثیر الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۹ به بعد.

به سطحی نگری و روش نادرستشان در برخورد با این مسأله مهم پی برد.^۱ از این رو، شهید صدر با روش جدید علمی به بحث و گفتگو دربارهٔ این مسأله می‌پردازد، به اخبار صحیح و دلایل عقلی استدلال می‌جوید و با دقت کامل مسائل را حل‌اجی می‌کند. تا آنجا که ما اطلاع داریم، در این زمینه هیچ کس جز ایشان با این روش و اسلوب مسأله را مورد پژوهش و بررسی قرار نداده است. این دقت نظر در ادامهٔ مباحث برای خوانندگان عزیز روشن خواهد شد.

بجاست که در این مقدمه برخی از حقایق و ملاحظات را که در راستای پژوهش شهید صدر، رحمة الله علیه، موفق به بررسی جدید علمی آن شده‌ایم تذکر دهیم.

مقدمه شامل دو بحث است:

۱- روش شک‌آوران در گذشته و حال؛

۲- روش موافقان؛ که خود شامل دو بخش است:

الف: روش نقلی؛

ب: روش عقلی (روش شهید صدر).

۱- روش شک‌آوران

منکران امام‌زمان، علیه‌السلام، روشی پی‌می‌گیرند که با روش عمومی اسلام در طرح عقاید و گرایشها، سازگار نیست؛ زیرا روش اسلام روشی متکی بر عقل، منطق و فطرت است و از لوازم مهم آن ضرورت «ایمان به

۱. برای نقد اندیشه سائح و همفکرانش ر.ک: الجلالی، السید محمد رضا، «نقد الحدیث بین الاجتهاد و التقليد» مجله تراثنا، سال دوم، ش ۳۲-۳۳، ۱۴۱۳ ق.

غیب» است. همانکه در قرآن کریم مکرراً بدان اشاره شده است و دهها آیه^۱ از قرآن کریم از «غیب» و دعوت به «ایمان به غیب» سخن می‌گوید و از آن ستایش می‌کند و پرهیزکاران را کسانی می‌داند که «ایمان به غیب» دارند و می‌فرماید:

أَلَمْ • ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِيِبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ • الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْغَيْبِ^۲.

الف. لام. میم. این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیز

کاران را راهنماست. آنان که به غیبت ایمان می‌آورند...

و همین طور در حدیث شریف نبوی^۳ صدها روایت به گونه‌های مختلف وجود دارد که همگی سفارش به «ایمان به غیب» می‌کند و آن را جزء جدانشدنی عقیده می‌داند.

انسان مأمور به ایمان به غیب است و عذری برای انکار آن ندارد. چه آن را درک کند، چه درک نکند و اسرارش را نفهمد. زیرا این نوع ایمان از لوازم اعتقاد به خداوند متعال و پیامبران اوست، پیامبرانی که فقط هر چه به ایشان وحی می‌شد، بازگو می‌کردند.

ایمان به ملائکه، جن، عذاب قبر، نکیر و منکر، برزخ^۴ و دیگر

۱. ر.ک: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، ماده غیب؛ ابن کثیر الدمشقی، همان، ج ۱، ابتدای سوره بقره.

۲. سوره بقره (۲)، آیات ۲-۳.

۳. ر.ک: «کتاب الفتن و علامات الساعة» در صحاح، مسانید و سنن اهل سنت؛ برای نمونه ر.ک: ناصف، منصور علی، التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، ج ۵، ص ۳۰۰ به بعد.

۴. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۵.

مسائلی که در قرآن هست یا پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، بیان فرموده و افراد موثق و امین نقل کرده‌اند، همگی از این قبیل‌اند.

بنابراین هر نوع شک ورزیدن نسبت به جریان حضرت مهدی، علیه السلام، به همین انکار اصل «تصدیق به غیب» مربوط می‌شود. از این رو منکران اعتقاد به مهدی، علیه السلام، برای گریز از اصل «ایمان به غیب» و دور کردن خودشان از پیامد این باور به ایجاد شک و تردید در صحت اخبار مربوط به آن حضرت و تضعیف اسناد آنها پرداخته‌اند. روشی که «ابن خلدون» در فصل ۵۲ تاریخ خود که درباره فاطمیان است در پیش گرفته است. وی روایات مربوط به حضرت مهدی، علیه السلام، را تضعیف کرده و در عین حال به ظهور آن حضرت در آخرالزمان و صحت برخی از روایات نیز اعتراف کرده است.

شماری از مقلدان هم مانند «علی حسین السائح» استاد دانشکده «الدعوة الاسلامیة» در کشور لیبی نیز از ابن خلدون پیروی کرده و در بحث خود با عنوان تراثنا و میزان النقد^۱ ضمن پرداختن به مسأله «مهدی منتظر» به تارهای عنکبوتی که تنیده ابن خلدون درباره عقیده به مهدی، علیه السلام، است دست یازیده‌اند. غافل از اینکه آنچه را که پایگاهی بزرگ تصور کرده و از آنجا قصد پرواز نموده‌اند سست‌ترین پایگاه است. این مخالفان وقتی دریافتند که نمی‌توان این همه روایت را که به طرق مختلف جمع آمده و سند بیشتر آنها صحیح است - چنانکه علمای

۱. این بحث در مجله «کلیة الدعوة الاسلامیة» در لیبی منتشر شده است و چنانکه گفته شد آقای سید محمد رضا جلالی در مجله «تراثنا» آن را نقد کرده است.

حدیث ثابت کرده‌اند^۱ - کناری نهاد، سعی کردند افسانه‌های دروغین درباره مهدی، علیه‌السلام، را دست‌انبریز قرار دهند که یکی از آنها داستان سراسر دروغ «سرداب» است. داستانی که از نظر معتقدان مهدی، علیه‌السلام، اصل و اساسی ندارد و علامه امینی هم این مسأله را بخوبی بررسی کرده و یاوه‌گوییهای مخالفان را درباره مکان سرداب، و اختلاف مضحکی که در این زمینه کرده‌اند و درباره موضع شیعه و مراسم منسوب به آنها بافته‌اند، آشکار کرده است.^۲

در این میان عده‌ای نیز به تحریک آزمندان^۳ و فریفتگان اغراض سیاسی و اجتماعی، پرچمدار اندیشه باطل انکار ولادت^۴ مبارک آن حضرت شده‌اند تا با این کار به مقاصد و بهره‌مندیهای ویژه خود برسند و دیگر تلاشهای مذبحخانه‌ای که در مقابل حقایق فراوان نمی‌تواند عرض اندام کند؛ بویژه در برابر مفهوم احادیث صریح و صحیح.

خلاصه، روش شک‌آوران چیزی جز اینگونه توهمات و مغالطه‌های ناپسند نیست تا چه رسد که بتوانند با اصول معتبر دینی مقابله کنند.

۱. ر.ک: العمیدی، ثامر هاشم، دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳ به بعد. او در این پاسخهایی را که علما و ائمه حدیث به خدشه‌های ابن خلدن [در روایات مهدویت] داده‌اند، بیان کرده و خود نیز این خدشه‌ها را با روشی علمی و متین پاسخ داده‌است، به نحوی که در خلال این پاسخها ناآگاهی و عدم شناخت ابن خلدون و پیروان او نسبت به فن روایت و اصول درایه، روشن می‌گردد.

۲. ر.ک: الامینی النجفی، عبدالحسین احمد، الغدير، ج ۳، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ العمیدی، ثامر هاشم، همان، ج ۱، ص ۵۹۳؛ الحسنی، هاشم معروف، سيرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۵۹.

۳. ر.ک: الشیخ المفید، محمدبن محمدبن النعمان، الارشاد، ص ۳۴۵؛ الحسنی، هاشم معروف، همان، ص ۵۳۸-۵۳۴.

۴. ر.ک: العمیدی، ثامر هاشم، همان، ج ۱، ص ۵۶۹.

شاید بی‌مناسبت نباشد که ضمن بیان این روش سخنان برخی از معاصران مانند احسان‌الهی ظهیر^۱، بنداری^۲، سائح و شیعه نماهایی را که کورکورانه از آنها تقلید کرده‌اند، بازگو کنیم.

خلاصه دلایلی که آنها به بیان خودشان بدان استناد جسته‌اند، مسائلی است که در ذیل می‌آوریم و سپس ادعاهای ایشان را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۱. گفته‌اند: شیعه بعد از وفات امام حسن عسکری، علیه‌السلام، دچار سرگردانی و اضطراب شد. بویژه درباره تولد امام مهدی، علیه‌السلام، یعنی «محمد بن الحسن»؛ زیرا در روایاتی که راجع به آن حضرت از ائمه، علیهم‌السلام، سؤال می‌شود یک نوع نارسایی و ابهام وجود دارد.

۲. گفته‌اند: شیعیان در مسأله امامت پس از وفات امام حسن عسکری، علیه‌السلام، به چهارده گروه منشعب شدند در صورتی که اگر جریان امام مهدی، علیه‌السلام، مسأله‌ای روشن و مهم و جزیی از مذهب جعفری بود نبایستی در آن اختلاف می‌شد تا حدی که به صورت سری و پیچیده باقی بماند.

۳. پنداشته‌اند روایات مربوط به هویت امام مهدی، علیه‌السلام، ضعیف، ساختگی و اختلافی است؛ آنها همچنین روایات مربوط به نام مادر، تاریخ ولادت، جریان ولادت و مسأله غیبت و سفیران آن حضرت را دارای اشکال فرض کرده‌اند.

۱. رک: الهی ظهیر، احسان، الشيعة و التشيع - فرق و تاريخ، ص ۲۶۱-۳۰۱، چاپ دوم، پاکستان، ۱۳۸۴ ق.

۲. رک: التشيع بين مفهوم الائمة و المفهوم الفارسي، چاپ دوم، اردن، دارعمار.

یکی از این افراد یا وه‌سراییه‌ای خود را چنین به پایان می‌برد که وی امامی را که وجودش از طرف اهل بیت ثابت شده باشد انکار نمی‌کند اما نسبت به تولد امام دوازدهم شک دارد؛ زیرا به پندار او دلایل کافی وجود ندارد یا دلایل موجود برای او بسنده نیست.

وی یادآور شده که بعید نمی‌داند خداوند عمر انسانی را طولانی کند چنانکه عمر نوح پیامبر، علیه‌السلام، را طولانی کرد، با وجود این که ضرورتی هم نداشت. وی سپس گفته است: در جستجوی دلایلی است تا ثابت کند که خداوند تعالی این کار را نسبت به شخص دیگری انجام داده است، زیرا نمی‌شود با قیاس و تشبیه به این مسأله معتقد شد! و سپس گفته است: امام صادق، علیه‌السلام، قیاس را نسبت به امور جزئی رد می‌کرد تا چه رسد به امور تاریخی و عقیدتی!!

آنچه ذکر شد خلاصه اشکالهایی است که وارد کرده‌اند. ما در رد این اشکالها و در جواب آنها چنین می‌گوییم:

۱. درباره اینکه در هویت حضرت مهدی، علیه‌السلام، مشکل وجود دارد و اینکه شیعیان دچار سرگردانی شدند؛ باید گفت اگر این سخن آن طور که مخالفان آن را بزرگ نشان داده‌اند درست باشد خود دلیلی علیه مخالفان است؛ زیرا علت مشخص نکردن هویت امام و تعمدی که در پنهان داشتن این مسأله داشته‌اند دلیل بر وجود امام است که علت آن ترس از دشمن بوده نه دلیل بر نبودن حضرت، آنچنان که مخالفان پنداشته‌اند. امامان شیعه، علیهم‌السلام - همچنان که در روایات هست^۱ -

۱. ر.ک: النعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، باب ۱۲؛ الصدر، السیدمحمد، تاریخ الغیبة الکبری، بحث تمهیدی.

نخواستند صریحاً راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، و میلاد مبارکش اظهار نظر کنند، چون می دانستند دشمن سرسختانه در تعقیب اوست و مجدانه در کمین او نشسته است.

دشمن، جاسوسان را به هر طرف گسیل داشته و هر حرکتی را زیر نظر گرفته بود تا به امام دست یابد و خیال خود را راحت کند و این، پس از آن بود که یقین پیدا کرده بودند مهدی، علیه السلام، وجود دارد و می دیدند که امت در انتظار مقدم شریف اوست تا «جهان را پر از عدل کند، پس از آنکه پر از ظلم شده باشد».

چگونه می شود امامان، علیهم السلام، تلاش برای حفظ وجود عزیزش نکنند در حالی که حاکمان ستم پیشه در حق اهل بیت و فرزندان رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، آن همه رفتار زشت و نابخردانه روا داشتند؟ آنان را تبعید و زندانی کردند و با تهمت و افترا و سخن چینی های مغرضانه ایشان را به آوارگی و کام مرگ کشاندند. این عین تاریخ است و در کتاب *مقاتل الطالبین* اصفهانی اعجاب انگیزترین وقایع را در این زمینه می توان خواند.

این رخدادها زمانی روی می داد که صاحبان قدرت به روایات صحیح و مستندی که در دست مسلمانان بود آگاهی پیدا کرده بودند؛ روایاتی که درباره مهدی، علیه السلام، بود و او را از اهل بیت طاهرین و نسل فاطمه و از فرزندان حسین، علیهم السلام، به گونه ای مشخص، معرفی می کرد و مژده ظهورش را می داد تا زمین را پر از عدل و داد کند.

حاکمان ستمگر پس از آگاهی از این روایات احساس کرده بودند که بزودی کاخهایشان فرو خواهد ریخت و همین احساس بود که باعث شد

وقتی قدرت حاکم خیر وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، را می شنود دست به کار شده و مرتکب چنان اعمالی شود. غلبه ترس از حضور امام مهدی، علیه السلام، آنها را به انجام کارهای عجیبی وامی داشت؛ زیرا اگر آنها به وجود امام دوازدهم حجة ابن الحسن به عنوان امام موعود، علیه السلام، باور نداشتند؛ این برخوردها وجهی نداشت. آنها این باور را از اخبار متواتری که شیعه و سنی نقل کرده اند، گرفته بودند.

از این رو بود که فوراً به خانه امام عسکری، علیه السلام، شتافتند و برنامه ویژه ای اجرا کردند. یعنی ابتدا به جستجوی وسیع و دقیق پرداختند و سپس همه کنیزکان امام را و زندانی و معاینه کردند.^۱

همه این تلاشهای مذبحخانه در راستای دست یافتن به امام بود که البته این کارها از ایشان عجیب نبود؛ زیرا در گذشته نیز حاکمان ستمگر چنین اعمالی انجام داده بودند و قرآن کریم داستان فرعون و تلاش او را برای دست یافتن به موسی پیامبر، علیه السلام، برای ما نقل کرده و اینکه چگونه خداوند موسی، علیه السلام، را از مکر [فرعون] رهایی بخشید. از آنچه گفته شد علت این که امام صادق، علیه السلام، هویت مهدی، علیه السلام، و ویژگیهایش را پنهان می کرد روشن می شود.

بی تردید اوضاع و احوالی که درباره مسأله وجود حضرت مهدی، علیه السلام، و ولادت ایشان پیش آمده بود همراه با سختگیریها، نیرنگها و تبلیغات قدرت حاکم همه و همه زمینه ساز حیرت و سرگردانی مردم

۱. الشيخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان، همان.

شده بود و این یک امر طبیعی است که شرایط خاص موجب تحیر شود. حتی در روایات امامان، علیهم السلام، به وقوع این سرگردانی، فتنه و اختلاف اشاره شده است چنانکه ابن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق.) در کتاب *التبصرة من الحيرة* و شیخ نعمانی (م ۳۶۰ ق.) در باب دوازدهم کتاب *الغیبة* نقل کرده‌اند.

۲. می‌گویند: روایات، ضعیف و ساختگی‌اند. اما باید دید آیا اینها بین ضعیف و ساختگی فرقی قائل‌اند یا نه؟ جای این پرسش باقی است که چرا و با چه هدفی ناجوانمردانه مسأله وجود حضرت حجت را که با روایات صحیح ثابت شده است با برخی از روایات درباره «حادثه ولادت» در هم آمیخته‌اند؟ زیرا روایات «مهدی» فقط در کتب شیعه نقل نشده و راویان همگی اهل تشیع نبوده‌اند بلکه کتابهای صحاح، مسانید و جوامع معتبر حدیثی مانند *صحیح ابی داود* و *صحیح البخاری* و شرحهای آن و *مسند أحمد بن حنبل* و *جامع طبرانی* نیز همه اینها را نقل کرده‌اند، سیوطی (م ۹۱۱ ق.) نیز در کتاب *العرف الوردی*^۱ همه را از طرق مختلف گرد آورده است.

برزنجی (م ۱۱۰۳ ق.) در کتاب *الإشاعة*^۲ و شوکانی (م ۱۲۵۰ ق.) در کتاب *التوضیح*^۳ گفته‌اند که این روایات متواتر است و از معاصران نیز شیخ

۱. ر.ک: السیوطی، جلال الدین، *الحواری للفتاوی*، ج ۲، ص ۲۱۳ به بعد.
 ۲. ر.ک: الحسینی البرزنجی، *السید محمد بن رسول، الاشاعة لاشراط الساعة*، باب سوم، ص ۸۷-۱۲۲.
 ۳. ر.ک: الشوکانی، *محمد بن علی، التوضیح فی تواتر ما جاء من الاحادیث فی المهدی و الدجال و المسيح*.

منصور علی ناصف در کتاب *غایة المأمول*^۱ این تواتر را نقل کرده است. در حقیقت این شکاکان ابله، نابخردانه روایاتی را که از نظر همه مسلمانان چه شیعه و چه سنی، صحیح و متواتر است ساختگی و جعلی می‌دانند و بدینگونه جاهلانه آنچه را که راویان نقل کرده‌اند اعم از حوادث تاریخی، آرای مذاهب و نامهای خاص همه را زیر سؤال می‌برند.

۳. برخی برای انکار وجود امام مهدی، علیه‌السلام، و ولادت آن حضرت چنین استدلال کرده‌اند که شیعیان پس از وفات امام حسن عسکری، علیه‌السلام، درباره مهدی، اختلاف حاصل کرده و به هفده گروه - به گمان آنها - تقسیم شده‌اند و سپس چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که این اختلاف و انشعاب دلیل بر نبودن امام است.

بد نیست در همین جا اشاره‌ای داشته باشیم به اینکه اختلاف نظر درباره یک موضوع یا یک شخص الزاماً مستلزم پاک کردن صورت مسأله نیست، چرا که اگر با این منطق استدلال کنیم قطعاً هیچ عقیده‌ای و هیچ دینی وجود نخواهد داشت و سنگ روی سنگ بند نخواهد شد.

اختلاف همیشه و در همه جا وجود داشته و دارد، در اعتقادات، مسائل تاریخی، حوادث روزمره، امور شخصی و حتی امور جزئی. بسیار دیده شده است که یک فرقه به فرقه‌ها و دسته‌های گوناگون با جهت‌گیریها و نظریات مختلف تقسیم شده است؛ مانند: معتزلیان، خوارج، اشعریان و...

۱. ناصف، منصور علی، *غایة المأمول* (شرح التاج الجامع للاصول)، ج ۵، ص ۳۶۰.

۲. ر. ک: الاشعری القمی، سعد بن عبدالله، مقالات الاسلامیین؛ الشهرستانی، محمد بن

از این گذشته ، روایت مشهوری را اهل حدیث از پیامبر،
صلی الله علیه و آله، نقل کرده اند که می فرماید:

... امت من به هفتاد و سه گروه تقسیم می شوند.^۱

باید پرسید محور این اختلاف چیست؟ و آیا چون در مسأله اختلاف
نظر وجود دارد باید خود مسأله را نفی و انکار کنیم؟! اگر این منطق درست
باشد که هیچ عقیده ای باقی نمی ماند، هیچ حقیقتی سالم نمی ماند و هیچ
کاری درست در نمی آید؛ چون در همه مسائل، اختلاف و انشعاب وجود
دارد.

و باز هم باید پرسید که این گروههایی از شیعه که به زعم آنان بعد از
وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، پیدا شدند، کدام اند؟ اسمشان
چیست؟ رهبران شان کیان اند؟ و ...

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م ۵۴۸ ق.) در کتاب الملل و النحل گفته
است:

کسانی که معتقد به امامت امام حسن عسکری علیه السلام، بودند پس
از مرگ وی ، یازده گروه شدند که اسامی آنها معروف نیست ولی ما
حرفهای آنها را ذکر می کنیم ...^۲

شهرستانی نام این فرقه ها را نمی داند و رهبران آنها را نمی شناسد اما
باز هم می گوید یازده فرقه هستند . ولی مقلدان دروغگوی او مانند

عبدالکریم، الملل و النحل؛ النوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرق الشیعة.

۱. ر.ک: ابن ماجه ، سنن، کتاب الفتن ، باب افتراق الامم، ج ۲، ص ۱۳۲۱.

۲. الشهرستانی، محمد بن عبدالکریم ، همان ، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۲.

احسان الهی و پیروانش، تعداد فرقه‌ها را بدون نام و نشان بیشتر از آن ذکر کرده و حتی یکی از این افراد رسوا تعداد آنها را به هفده گروه رسانده است!!

این فرقه‌ها همگی ساخته و پرداخته ذهن آنان است، چرا که هیچ یک از این دروغ‌پردازان نه تنها نامی از رهبران و رجال معروف این هفده فرقه نبرده‌اند بلکه جرأت نکرده‌اند، که اشاره‌ای به زمان و مکان زندگی این گروه‌ها داشته باشند.

در اینجا مناسب است حاشیه‌ای را که علامه عبدالحسین شرف‌الدین در کتاب *الفصول المهمة* درباره این دروغی که شهرستانی در کتابش آورده است نقل کنیم. وی می‌نویسد:

ای کاش ایشان حرفهایی را که از این فرقه‌ها نقل می‌کند با ذکر نام کتاب یا شخصی مستند می‌کردا یا حداقل یکی از مکانهایی را که در آن زندگی می‌کردند و یا زمانی را که در آن می‌زیسته‌اند و یا حتی نام این فرقه‌ها را ذکر می‌کرد. شما را به خدا قسم تا کنون دیده‌اید که گروههایی با هم بجنگند و یا مکتبی را می‌شناسید که آراء و نظریاتش مورد نقد و بررسی باشد ولی کسی نه از زنده و نه از مرده‌شان خبری نداشته باشد و نام و نشانی از آنها موجود نباشد؟!^۱

گویا اخیراً یکی از آنها به اشتباه خود پی برده و گفته است:

من امامی را که از اهل بیت، علیهم السلام، باشد و وجودش ثابت شده باشد انکار نمی‌کنم، البته برای من نسبت به ولادت امام دوازدهم فقط

۱. شرف‌الدین، السید عبدالحسین، *الفصول المهمة فی تألیف الائمة*، ص ۱۶۹.

شک حاصل شده است.

او در ادامه مدعی شده که علت این شک در دست نبودن دلایل کافی و یا قانع‌کننده نبودن دلایل موجود است!!
 اما در اینجا این پرسش مطرح است که اینها در جستجوی چه نوع دلیلی هستند؟ آیا دلیلی قوی‌تر از اتفاق جماعت دانشمندان امت و راویان موثق، در مورد ولادت امام حجة بن الحسن العسکری، علیهما السلام، وجود دارد؟ چون برای اثبات این موارد، هیچ چیز مثل خبر صحیح، شواهد فراوان و وجود قرائن و مؤیدات عقلی و منطقی، نیست و در این زمینه همه اینها موجود است.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا به آنچه که «ثامر العمیدی» در جزء اول کتاب خود به نام دفاع عن الکافی اثبات کرده است، اشاره کنیم. وی ولادت امام و بقای وجود شریف آن حضرت را از طریق روایات و احادیث صحیح و نقلهای متواتر تاریخی اثبات کرده و اعترافات و اقرارهای فقیهان، محدثان، مفسران، مورخان، پژوهشگران، ادیبان و نویسندگان اهل سنت و جماعت را درباره ولادت حضرت مهدی، علیه السلام، آورده است. نویسنده یادشده از آغاز قرن چهارم هجری شروع کرده و از افرادی مثل رویانی (م ۳۰۷ ق.) در کتاب المسند، سهل بن عبدالله بخاری (م ۳۴۱ ق.) در کتاب سرالسلسلة العلویة و خوارزمی (م ۳۸۷ ق.) در کتاب مفاتیح العلوم (چاپ‌لیدن ۱۸۹۵ م) اسم برده است.

وی اعترافات رجال قرن پنجم تا قرن چهاردهم را نیز ذکر کرده است. از آن جمله‌اند:

- ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ق.) در کتاب الأربعین حدیثاً؛

- یحیی بن سلامه خصفکی شافعی (م ۵۶۸ ق.) آنچه در کتاب
تذکرۃ الخواص ابن جوزی آمده است؛
- محی الدین بن عربی (م ۶۳۸ ق.) در کتاب الفتوحات المکیة، آنچه که
شعرانی در کتاب البواقیت نقل کرده است.
- ابوالفداء اسماعیل بن علی (م ۷۳۲ ق.) در کتاب المختصر فی
أخبار البشر؛
- ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ق.) در کتاب الفصول المهمة؛
- جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق.) در کتاب إحياء المیت؛
- ابن طولون حنفی مورخ دمشق (م ۹۵۳ ق.) در کتاب الائمة
الإثنا عشر؛
- احمد بن یوسف العباس قرمانی حنفی (م ۱۰۱۹ ق.) در کتاب
أخبار الدول؛
- شبراوی شافعی (م ۱۱۷۱ ق.) در کتاب الإتحاف بحبّ الأشراف؛
- محمد امین سویدی (م ۱۲۴۶ ق.) در کتاب سبائك الذهب؛
- و بالاخره زرکلی (م ۱۳۹۶ ق.) در کتاب الأعلام.
- آیا این همه روایت، نقل قول و شاهد برای اثبات وجود و ولادت یک
شخص کافی نیست؟ در غیر این صورت باید در همه رویدادهای گذشته،
شخصیت‌های علمی و تاریخی و آنچه در گذشته‌های دور و نزدیک
اتفاق افتاده است شک کنیم. یعنی وضعیتی که در آن هیچ چیز پابرجا
نخواهد ماند.
- حال باید پرسید: آیا این وضعیت، پژوهشگران تازه به دوران رسیده‌ای
مانند اینها را خشنود می‌کند؟

اما اگر بخواهید مسأله را از نظر عقلی مورد بررسی قرار دهید، این کتاب؛ یعنی پژوهشی درباره امام مهدی، علیه السلام نوشته شهید صدر، رحمة الله علیه، مناسبترین کتاب است. این کتاب از هر نظر مفید و کامل است و برهانی قاطع و دلیلی محکم برای کسانی است که می اندیشند و تعقل می کنند و به گفته ها و بافته های کسانی که به دنبال اهداف خاصی هستند یا مغالطه می کنند مثل «ظہیر» و «بنداری» و دیگران توجهی ندارند.

شاید برای نمونه ذکر یکی از مغالطه های آنان، برای آشنا شدن خوانندگان عزیز بد نباشد. اینها می گویند:

بعید نمی دانیم که خداوند عمر یک انسان را طولانی کند... ولی عقیده به وقوع این مورد، از راه «قیاس» درست نیست. امام صادق هم قیاس را در فروع جایز نمی دانست، چه رسد به مسائل تاریخی و عقیدتی! اینان نمی دانند که قیاس در اینگونه موارد جایز است. یعنی در مواردی که انسان راهی برای درک مسأله ندارد از نظر اهل منطق و صاحب نظران قیاس و تشبیه دلیلی معتبر و اسلوبی علمی و منهجی قرآنی است. خداوند می فرماید:

وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ ...^۱

خدا برای مردم مثلها می آورد...

همچنین سخن منکران معاد را که مسأله ای اعتقادی است نقل می کند و پاسخ می دهد:

۱. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۵.

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ
قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...^۱

در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است، برای ما مثل می زند که
چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟ بگو: کسی آنها را
زنده می کند که در آغاز بیافریده است...

ملاحظه می کنید که این تازه به دوران رسیده ها چگونه از منهج علمی و
قرآنی دوری می جویند و فرقی میان «قیاس» در حکم شرعی که جایز
نیست (چون علت حکم شارع، احراز نشده است و نمی شود آن را تعمیم
داد) با قیاسی که در موارد عقلی به کار گرفته می شود و هیچ اشکالی
ندارد، نمی گذارند.

خلاصه اینکه کسانی که روش ایجاد شک را پی گرفته اند، هیچ دلیل و
برهان و سند علمی یا تاریخی قابل قبول و منطقی برای انکار خود، در
دست ندارند. همه اینها گمان، وهم، حدس و فرضیه است که در برابر ادله
و برهانهای محکم روایی، تاریخی و عقلی رنگ می بازند. همان طور که
طرفداران ولادت حضرت مهدی، علیه السلام، و بقای وجود شریفش
اثبات کرده اند.

روایاتی که در زمینه ولادت آن حضرت است و از جهاتی نیز با هم
اختلاف دارند زیانی به اصل قضیه نمی رساند. مسأله ای است که مخالفان
خواسته اند با تمسک بدان به صورتی غیرواقع بینانه از آن بهره جویند و
اذهان را نسبت به ولادت آن حضرت مشوش سازند.

۱. سوره یس (۳۶)، آیات ۷۸-۷۹.

تولد آن حضرت مثل همه ولادتها از راه معمولی که همان شهادت «قابله» است به اثبات رسیده، آن هم شهادت قابله‌ای مانند «حکیمه» دختر امام جواد، علیه السلام، و عمه امام عسکری، علیه السلام، که روایت ایشان با اسناد معتبر صحیح است.^۱

حال اگر در اینجا روایات مختلف باشد چه درباره ازدواج امام حسن عسکری، علیه السلام، با «نرجس» مادر حضرت مهدی، علیه السلام، یا درباره اسم مادر آن حضرت یا درباره ولادت آن حضرت و مسائل مربوط به آن و یا اختلافی که درباره تاریخ ولادت ایشان هست، هر چه باشد «مشهور بنا بر نقل راویان موثق شیعه و سنی این است که ولادت آن حضرت روز پانزدهم شعبان به سال ۲۵۵ ق. اتفاق افتاده است. مادرش نرجس کنیزی بود که نزد یکی از خواهران امام هادی، علیه السلام، به سر می‌برد و امام عسکری، علیه السلام، از او خواستگاری و با وی ازدواج می‌کند. نرجس خاتون از او امام مهدی، علیه السلام، را به دنیا می‌آورد. این آن چیزی است که امام عسکری، علیه السلام، با سند صحیح که در آن هیچ خدشه‌ای نیست، تصریح کرده است».^۲

حضرت امام عسکری، علیه السلام، نیز یاران و شیعیان خود را به آن مولود مبارک بشارت داده و او را به عنوان جانشین و حجت موعود و امام

۱. ر.ک: الكلینی، محمد بن یعقوب، الكافی (اصول)، ج ۱، کتاب الحجّة؛ المسعودی، علی بن الحسین، اثبات الوصیة، ص ۲۱۹.

۲. ر.ک: الكلینی، محمد بن یعقوب، همان؛ المسعودی، علی بن الحسین، همان؛ برای مطالعه تفصیلی این موضوع نیز ر.ک: العمیدی، ثامر هاشم، دفاع عن الكافی، ج ۱، ص ۵۴۶ به بعد.

بعد از خود معرفی کرده است.^۱

شایان ذکر است که روش منکران مسأله حضرت مهدی، علیه السلام، همان است که خاورشناسان برای اشکال تراشی به اعتقادات اسلامی و پیامبری حضرت محمد، صلی الله و علیه و آله، و احکام و مفاهیم قرآنی به کار می بردند.

آربری^۲ که خاورشناس منصفی است درباره این روش می گوید:

در این روش عبارتها را از سیاق خود جدا و سپس تجزیه و تحلیل

سطحی می کنند و...

علاوه بر این آنها بسیار مغالطه می کنند و از راه و روش بحث دور می افتند. مثلاً ارجاع نادرست به مصادر می دهند^۳ یا در نسبت آراء دستکاری کرده و به دروغ متوسل می شوند. گاهی نیز برای به اشتباه انداختن فرد عبارتهای زیادی می آورند و سپس مصادر را یک جا ذکر می کنند.

از همه بدتر اینکه آنان - با سطحی نگری خاص خود - فهم ساده خود، از برخی مسائل را همان رأی و نظری می دانند که آن مذهب یا جماعت دارند و سپس برای اینکه حرف خود را به کرسی بنشانند تلاش می کنند تا شواهدی گرد آورند و آن را بزور با عقاید خود تطبیق دهند. در حالی که نه

۱. ر.ک به: العمیدی، ثامر هاشم، همان، روایاتی که به طرق صحیح و معتبر از کتاب الکافی و دیگر کتابها نقل کرده است.

۲. ر.ک: عبدالحمید، عرفان، المستشرقون و الاسلام، ص ۱۹.

۳. ر.ک: الهی ظهیر، احسان، الشيعة و التشيع - فرق و تاريخ؛ بخشی که او و دیگران از کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة از ابن بابويه، پدر صدوق، (م ۳۲۹ ق.) انتخاب کرده اند، که در آن ادله ای بر ضد ایشان وجود دارد. همچنین بخشی که ایشان از کتاب فرق الشيعة، نوبختی برگزیده اند، که آن هم بر خلاف آنچه آنها می گویند دلالت دارد.

آن مذهب چنین گفته و نه حرف، حرف قابل قبولی است.

باز هم بر خود لازم می‌دانم مسأله مهمی را که علامه محمد تقی حکیم در کتاب خود به نام *أصول العامة للفقهاء المقارن* آورده است، یادآوری کنم؛ ایشان نوشته‌اند:

مجتهدان شیعه اجازه نمی‌دهند یک رأی که مولود اجتهاد شخصی است به عنوان کل مذهب، نسبت داده شود. خواه این نظر فقهی یا اصولی و یا حدیثی باشد؛ هر مجتهدی مسؤول نظر خود است و آنچه از «ضروریات» مذهب است، نسبت آن به صورت مطلق - درست است.^۱

از این رو عمومیت بخشیدن به یک نظر اجتهادی تا مورد قبول عمومی نباشد و مشهور نشود، سخن گزافی است.

در زمینه‌های دیگر هم، چنین است. مثلاً اگر یکی از مفسران یا اخباریان نظر خاصی قائل شود یا به روایت خاصی استناد کند یا نظریات خاصی داشته باشد و یا حتی اگر نظریه‌ای را پایه و اساس قرار دهد درست نیست که به کل مذهب یا جماعت نسبت داده شود، منطقی و صحیح این است که فقط به خود او نسبت داده شود و این نسبت بدین معناست که وی بر روایت خاصی متکی بوده است و نیز ضرورت دارد روش خاص روایی‌شان هم در نظر گرفته شود.

در این صورت بر پژوهشگر لازم است از مجموع آرای فقها و علما، رأی مذهب را به دست آورد؛ رأیی که از طریق روش عمومی فقها در پذیرش اخبار و روایات به دست آمده باشد. همچنین لازم است که به

۱. الحکیم، السید محمد تقی، *الاصول العامة للفقهاء المقارن*، ص ۵۹۶، چاپ دوم، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۷۹م.

آنچه در نزد علما، مصادر اصلی و اساسی شمرده می شود مراجعه کند. بدون توجه به این ملاحظات مهم، پژوهشگران در ورطه‌ای از اشتباهات و گزافه‌گویی خواهند افتاد و در نتیجه از سوء قصد و تلاش در ایجاد اخلال و وسوسه‌گری مبرا نخواهند بود. همان کاری که دائماً گذشتگان ایشان مانند خاورشناسان و دشمنان اسلام یا کسانی که نسبت به اهل بیت، علیهم السلام، و مکتب اصیل ایشان کینه دارند، انجام داده‌اند. همان کاری که احسان الهی ظهیر، جبهان، بنداری و دیگران در گذشته و حال کرده‌اند.

پس از اثبات مسأله ولادت و وجود مبارک حضرت مهدی، علیه السلام، مطلب دیگری درباره آن حضرت باقی می ماند که همان ادامه و استمرار وجود مبارک ایشان از زمان غیبت صغری تا قطع نمایندگی و وقوع غیبت کبری است که خواننده گرامی و پژوهشگر جوینده حق، مطلوب خود را در این زمینه در نوشته شهید صدر، قدس سره، می یابد. وی موضوع را بخوبی توضیح داده و به قدری ادله عقلی، منطقی و علمی ذکر کرده‌اند که تشنگان را سیراب می کند و همه او هام و افسون شک آوران را از ذهنهامی زداید.

۲- روش موافقان

شهید صدر درباره روش موافقان متذکر این نکته است که آنان برای اثبات نظر خود از دو روش استفاده کرده‌اند:

الف) روش روایی

کسانی که در گذشته و حال درباره حضرت مهدی، علیه السلام، مطلب

نوشته‌اند بسیارند. برخی کتابی مستقل نگاشته و برخی یک فصل یا چند فصل کتاب خود را به آن اختصاص داده‌اند.

عبدالمحسن عبّاد در پژوهش خود در مجله الجامعة الإسلامية که در مدینه منوره منتشر می‌شود بیش از ده تن از مؤلفان بزرگ اهل سنت را در این زمینه بر می‌شمارد از جمله: حافظ ابونعیم، سیوطی، حافظ ابن کثیر، علی متقی هندی، صاحب کتاب کنز العمال، ابن حجر مکی در کتاب القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، مرعی بن یوسف حنبلی در کتاب فوائد الفکر فی ظهور المهدی المنتظر (به نقل از سفارینی در کتاب لوامع الأنوار البهیة، قاضی محمد ابن علی شوکانی در کتاب التوضیح فی تواتر ماجاء فی المهدی المنتظر والدجال والمسیح و دیگران.

همچنین در میان شیعیان دهها کتاب و رساله در گذشته و حال انتشار یافته است. از جمله کتابهای جدید چنین است: منتخب الاثر فی الإمام الثانی عشر از شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب از شیخ علی یزدی حائری، المهدی الموعود المنتظر عند علماء أهل السنة و الإمامیة از شیخ نجم الدین عسکری و الإمام المهدی از علی محمد علی دخیل، که کتابی بسیار جالب است.

این دسته از عالمان در برابر منکران بیشتر به ادله نقلی تکیه کرده و صحت احادیث مهدی را از طریق اهل سنت و شیعه،^۱ اثبات کرده‌اند و همچنین تعدّد طرق روایت و کثرت راویان از صحابه و تابعین و تابعین

۱. رک: العباد، عبدالمحسن، «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر»؛ مجله الجامعة الاسلامیة، سال اول، ش ۳، ۱۹۶۹ م، الصافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر.

تابعین (از همه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی) را یاد آور شده‌اند.

شیخ عبدالمحسن عبّاد نقل کرده است که راویان حدیث مهدی از صحابه بیست و شش تن هستند. و ائمه [اهل سنت] که احادیث و روایات مهدی را آورده‌اند؛ شمارشان به سی و هشت تن می‌رسد که نامهای ایشان را ذکر می‌کند و برخی از آنها عبارتند از: ابوداود در سنن، ترمذی در جامع، نسائی در سنن، احمد در مسند، ابوبکر بن شیبه در المصنف، حافظ ابونعیم در حلیة الأولیاء و در کتاب المهدی، طبرانی در المعجم الکبیر و در المعجم الأوسط، ابن عساکر در تاریخ خود، ابویعلی موصلی در مسند، ابن جریر در تهذیب الآثار، بیهقی در دلائل النبوة، ابن سعد در الطبقات الکبری و ...

در اینجا می‌خواهیم از احمد امین و کسانی که از او تبعیت کرده‌اند پرسیم: آیا افرادی همانند این ائمه که از محدّثان و راویان معتبر هستند و امت، ایشان را قبول دارد و در نقل اخبار صحیح به ایشان اعتماد هست، تبانی بر نقل «اسطوره» داشته‌اند؟ چگونه ممکن است امت و علمای بزرگ و محققان و صاحبان صحاح و مسانید، تا این حد به «اسطوره» اهمیت دهند؟!

این گستاخی که با ساده‌ترین قواعد ذوقی، منطقی، علمی و اخلاقی در تضاد است برای چیست؟

آیا این وسوسه‌گریها نشان از هوسرانی ندارد و یا راه افتادن دنبال تحریکات وهابیان، نیست؟

علمای پیشین و حاضر همگی تواتر احادیث مهدی را اثبات کرده‌اند تا راه را برای شک آوران و توجیه‌گران ببندند؛ مانند: شوکانی (م ۱۲۵۰ ق.)

در رساله اش به نام التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدي والدجال والمسیح و برزنجی (م ۱۱۰۳ ق.) در کتاب الإشاعة لأشراط الساعة.

شیخ عبدالمحسن عباد نیز در پژوهش خود در مجله الجامعة الاسلامیة افراد دیگری را ذکر می کند از جمله:

حافظ آبری سجزی (م ۳۶۳ ق.)، شیخ محمد سفارینی (م ۱۱۸۸ ق.) در کتاب خود لوامع الأنوار البهیة و شیخ صدیق حسن قنوجی (م ۱۳۰۷ ق.) و از متأخران که «تواتر» احادیث مهدی را نقل کرده اند، شیخ محمد بن جعفر کتانی (م ۱۳۴۵ ق.) است در کتاب نظم المتناثر من الحدیث المتواتر. علما افزون بر نقل روایات، به ادعاهای مخالفان پرداخته و به اشکالات و خدشه های ایشان نسبت به روایات، جوابهای محکم و متین داده اند.^۱ باید گفت مهمترین پژوهشهای جدید عبارتند از:

الف) پژوهشی از «عبدالمحسن عباد»^۲ - استاد دانشگاه و از علمای اهل سنت - این اثر که البته اشتباهاتی نیز دارد مباحث زیر را مطرح کرده است:

۱. به صورت گسترده نام صحابه ای که احادیث حضرت مهدی را از رسول اکرم، صلی الله علیه وآله، نقل کرده اند، گرد آورده و بیست و شش تن را نام می برد.

۲. اسامی ائمه ای که احادیث مهدی را گرد آورده اند بر شمرده و سی و هشت تن را ذکر می کند.

۱. برای جواب اشکالات آنها ر.ک: العمیدی، ثامر هاشم، دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. پیش از این به عنوان بحث و مرجع آن اشاره شد.

۳. نام علمایی که تألیفی جداگانه درباره مهدی دارند آورده و ده تن را نام برده است.
۴. نام برخی از علما که تواتر احادیث مهدی را نقل کرده‌اند، آورده است.
۵. روایاتی را که اندک رابطه‌ای با مهدی دارد و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است ذکر می‌کند.
۶. برخی احادیث را که در غیر صحیحین از سنن و مسانید آمده است، می‌آورد.
۷. نام علمایی را می‌برد که به احادیث مهدی استدلال کرده و به مفاد آن پای بند بوده‌اند.
- سپس به جنگ منکران احادیث مهدی و کسانی که درباره آن حضرت شک می‌ورزند همانند «ابن خلدون»، می‌رود و اشکالات زیادی به او می‌گیرد و ثابت می‌کند که وی آشنایی با این مسائل نداشته است.
- همچنین از استاد محقق احمد شاکر که مسند احمد بن حنبل را بررسی کرده و احادیثش را تبیین کرده است، نقل می‌کند که گفته است:
- ابن خلدون مسأله‌ای را پی‌گیری کرده که درباره آن آگاهی نداشته و به میدانی پای‌نهاد که مرد آن نبوده است و در فصلی که درباره مهدی گشوده مرتکب اشتباهات فاحشی شده است....
- در نهایت [این محقق] بدین جا رسیده که «مهدی» حقیقتی است ثابت و غیرقابل شک.
- ب) تحقیق دوم از پژوهشگر و محقق، ثامر العمیدی است، ایشان روشی را که علمای بزرگ در این مسیر پیموده‌اند، به کار برده است و به صورت کامل و گسترده مسأله را تحقیق کرده است.

این پژوهشگر فاضل، توانسته است مطالب را دسته‌بندی کند و همهٔ مسائل را بخوبی بررسی و سپس توضیح دهد، و آنها را به صورت روش علمی صحیح درآورد.

این پژوهش، صفحات ۱۷۱ تا ۶۱۱ جلد اول کتاب ارزشمند دفاع عن الکافی را دربرمی‌گیرد. این کتاب از انتشارات «مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة» در سال ۱۹۹۵ م. است.

از مهمترین چیزهایی که با روش علمی بدان پرداخته است چنین است:

۱. بررسی نظریهٔ اعتقاد به مهدی؛^۱
 ۲. ردّ سخنان ابن خلدون در تضعیف روایات مهدی، علیه‌السلام؛^۲
 ۳. نقل بیش از پنجاه‌وهشت^۳ مورد گواهی نسبت به صحت احادیث مهدی، علیه‌السلام، یا تواتر آن؛
 ۴. ذکر منکران ولادت مهدی، علیه‌السلام؛
 ۵. ذکر ادلهٔ فراوان و محکم و اعترافات از طرف اهل سنت از ابتدای قرن چهارم هجری تا حال نسبت به ولادت حضرت مهدی، علیه‌السلام، و وجود شریفش؛^۴
 ۶. و در آخر بحث جالب او دربارهٔ دروغ سرداب^۵ و دیگر دروغها.
- این دو کار پژوهشی نمونه‌های جدیدی هستند از تحقیقاتی که به

۱. العمیدی، السید ثامر هاشم، همان، ص ۱۷۱ به بعد.

۲. همان، ص ۲۰۵.

۳. همان، ص ۳۴۳.

۴. همان، ص ۵۳۵.

۵. همان، ص ۵۹۳.

روش گذشتگان عمل کرده‌اند و گرنه در این مورد، دهها تحقیق از دانشمندان برجسته وجود دارد که در این زمینه بسیار خوب کار کرده‌اند.^۱

ب) روش عقلی (روش شهید صدر، رحمة الله علیه)

شهید صدر در بررسی مسأله [امام] مهدی به مقدمات بدیهی استدلال نکرده و به تتبع در کتابهای تفسیری و روایی نپرداخته است. همچنین در سند روایات بررسی نکرده؛ بلکه روش دیگری در پیش گرفته است. ایشان ابتدا اشکالات و سؤالاتی را که در این زمینه شده یا می‌شود، مطرح کرده سپس با تکیه به دلیل عقلی و داده‌های دانش و تمدن کنونی، به بررسی عمیق و دقیق آن پرداخته است. سرفصلهای این روش چنین است:

الف) شهید صدر برای بحث خود، تصور روشنی را درباره مهدویت و وجود ریشه‌های آن در میراث دینی - انسانی، نشان می‌دهد^۲؛ سپس به اصالت بخشیدن آن در تفکر اسلامی می‌پردازد و می‌گوید مهدویت در دیدگاه اسلام یک آرزو و خیال نیست که احساسات را به بازی بگیرد و آرامش بخشی برای دردها و رنجهای روحی او باشد - چنانکه برخی از پژوهشگران پنداشته‌اند - بلکه مهدی، عجل الله تعالی فرجه، انسانی معین و زنده است^۳ که با مردم زندگی می‌کند و در درد و رنج ایشان شریک است و خود نیز همانند مردم، منتظر روز موعود است.

۱. ر.ک: العباد، عبدالمحسن، همان؛ الجلالی، السید محمدرضا، همان؛ دخیل، همان.

۲. ر.ک: ص ۵۳ همین کتاب.

۳. ر.ک: ص ۵۶ همین کتاب.

ب) قبول همه جانبه این تصور اصیل، قدری مشکل است و در اذهان مردم اشکالات و سؤالاتی را مطرح کرده که آشکار و پنهان آن را به زبان می آورند.

از این رو شهید صدر، رحمة الله علیه، با صراحت و روشنی این اشکالات و پرسشها را مطرح می کند و سپس با روش خاص خود به جواب می پردازد؛ زیرا می خواهد مسأله را در جایگاه طبیعی خود قرار دهد؛ البته در چارچوب تفکر اسلامی که مبنای آن عقل، واقعیت و برهان است.

۱. اولین پرسشی که شهید صدر مطرح می کند این است:

«اگر مهدی انسانی زنده است که در بیشتر از ده قرن همعصر مردم گذشته بوده است و در آینده هم خواهد بود، این عمر طولانی برای ایشان چطور ممکن شده است؟! چگونه ایشان از قوانین طبیعی که باید وی را پیر کرده و درهم شکسته باشد، گریخته است؟!» سپس از سؤالی به سؤال دیگر و از اشکالی به اشکال دیگر می پردازد، به گونه ای منطقی که جواب قبلی، زمینه سؤال بعدی می شود و همه مباحث و مضامین در ارتباط کامل هستند.

نسبت به اشکال اول دوباره چنین مطرح می کند: «آیا ممکن است یک انسان قرنهای زیادی زندگی کند، چنانکه درباره مهدی گفته می شود که بیش از هزار و صد و چهل سال عمر کرده است؟»^۱ این شکل سؤال هیچ فرقی با قبلی ندارد.

برای پاسخ به این پرسش در ابتدا توضیحی درباره اقسام امکان داده

۱. این مدت اشاره به فاصله زمانی میان تولد امام مهدی، علیه السلام، تا تاریخ تألیف کتاب حاضر در سال ۱۳۹۷ ق. دارد.

است؛ اقسامی که معروف است یا می شود تصور کرد: (امکان عملی، امکان علمی، امکان منطقی یا فلسفی) و پس از آنکه مفاهیم آنها را روشن می کند، سخن خود را چنین خلاصه می کند: «اینکه عمر انسان به هزاران سال برسد از نظر منطوق امکان دارد؛ زیرا این از نظر عقل مجرد، محال نیست» ولی فعلاً امکان عملی نسبت به نوع انسان پیدا نشده و تلاشها به جایی نرسیده است.

اما امکان علمی، چیزی که از جهت علمی مانع این مسأله باشد، یافت نمی شود؛ زیرا همه تلاشهای علمی بر این است که «امکان علمی» تبدیل به «امکان عملی» شود و در همین مسیر، کوشش بر این است جلوی پیری گرفته شود. پس از نظر منطوق نمی شود مسأله را انکار کرد و بعید شمرد مگر از این جهت که چگونه مهدی توانسته است بر علم پیشی گیرد و در مورد شخص او، «امکان نظری» تبدیل به «امکان عملی» شده باشد، قبل از این که علم در مرحله تکامل به فعلیت برسد. که البته این نیز توجیه عقلانی برای انکار و استبعاد ندارد، زیرا این همانند آن کسی است که مثلاً در کشف داروی سرطان یا دیگر امراض، از علم پیشی گرفته باشد.

البته این پیشی گرفتن - چنانکه شهید صدر می گوید - در طرح کلی اسلام - که جریان مهدی را ترسیم کرده است - در مواردی اتفاق افتاده و قرآن کریم نظایر آن را ضبط کرده است آنجا که قرآن به حقایق علمی مربوط به جهان و طبیعت اشاره کرده و امروزه علم از آن پرده برداشته است و روشتر این که قرآن نمونه های این قضیه را ثبت کرده است چنانکه در مورد عمر نوح پیامبر گفته است:

فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...^۱

او هزار سال و پنجاه سال کم در میان آنان بزیست.

شهید صدر فرض دیگری را طرح می‌کند که مبتنی بر سؤال سابق است و آن این است که اگر آمدیم و گفتیم قانون پیری یک قانون قطعی است و طول عمر بیش از حد معمولی بنا بر دلیل «استقراء» خلاف قوانین طبیعت است جوابش این است که:

در این صورت از قبیل «معجزه» است که در تاریخ پیامبران و رسولان چیز تازه‌ای نبوده و از نظر یک مسلمان که عقاید خود را از قرآن و سنت می‌گیرد امری غیر عادی نیست، زیرا قانونی که خیلی قطعی تر بوده تعطیل شده است؛ مانند داستان حضرت ابراهیم، علیه السلام، که در آتش افکنده شد و آتش او را نسوزاند قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ.^۲

گفتیم: ای آتش بر ابراهیم خنک و سلامت باش.

پس از این، شهید صدر توضیح می‌دهد که مسأله معجزه به مفهوم دینی آن، اینک در پرتو علم جدید، بیش از گذشته قابل درک است و با استناد به نظریات فلسفی جدید به استدلال و بررسی آن می‌پردازد.

۲. شهید صدر، رحمة الله علیه، پرسش دیگری را مطرح می‌کند: «چرا تا این حد اصرار بر مسأله طول عمر مهدی است که در نتیجه قوانین عمومی به خاطر آن تعطیل شود؟ چرا فرض دیگری را قبول نکنیم که می‌گوید: رهبری بشر در روز موعود ممکن است به شخصی واگذار شود

۱. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴.

۲. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۹.

که آینده او را شکوفا سازد و فشارهای آن عصر، وی را به ثمر رساند؟» سپس شکل سؤال را به صورت دیگری مطرح می‌کند: «فایده این غیبت طولانی چیست؟ چه توجیهی دارد؟» و در دنبال آن می‌گوید: «مردم نمی‌خواهند یک جواب غیبی بشنوند آنها خواستار یک توجیه اجتماعی برای مسأله هستند؛ توجیهی در سایه حقایق عینی و محسوس برای ایجاد تحوّل بزرگ».

برای پاسخ به این پرسش، شهید صدر، رحمة الله علیه، با سلاح شناخت از قوانین اجتماعی و مقتضیات تحولات اجتماعی، گام پیش می‌نهد و با طرح یک سؤال، مقدمه‌ای برای جواب می‌چیند. سؤال این است: «آیا ممکن است ما این عمر طولانی را برای آن پیشوای ذخیره شده، یک رمز موفقیت در ایجاد تحول مورد نظر بدانیم؟» و می‌گوید: «آری.» سپس ادله‌ای می‌آورد که مستند به فهم عمیق از حرکت تاریخ و نتایج تغییر کلی تمدن و پیشرفتهایی است که انسان به اندازه درک و دید و تمدنش در سایه آن رشد می‌کند. سپس مسأله را در پرتو رسالت اسلام و تحول مورد نظر آن، بررسی می‌کند.

بدین سان شهید صدر این بحث را تبدیل به یک بررسی جامعه‌شناختی می‌کند که بر نظریه‌های اصولی و مفاهیم اجتماعی متکی است.

۳. شهید صدر، رحمة الله علیه، سپس به مسأله‌ای مهمتر در این زمینه می‌پردازد و آن «امامت زودرس» یا «فرایند به امامت رسیدن یک رهبر آرمانی» در فرضیه امامت از نظر شیعه دوازده امامی است.

می‌گوید این پدیده (امامت زودرس) را عملاً^۱ امت تجربه کرده است که مرتبه کامل آن در امام مهدی، علیه السلام، بوده و قبل از ایشان در امام جواد، علیه السلام، وجود داشته است.

این پدیده - همان طور که ایشان، رحمة الله علیه، می‌فرماید: «یک مفهوم حسی و عملی است که مسلمانان آن را لمس کرده و در زندگی خود با امام آن را به دست آورده‌اند و هیچ پدیده‌ای قویتر از تجربه یک امت نیست»^۲.

شهید صدر، رحمة الله علیه، موارد زیادی از وقایع تاریخی را به عنوان شاهد می‌آورد که این پدیده را تأیید می‌کنند. سپس نتیجه‌گیری می‌کند که: «امامت زودرس یک واقعیت است، خیال یا فرضیه صرف نیست و در قرآن کریم نمونه‌هایی برای آن وجود دارد مثلاً راجع به حضرت یحیی، علیه السلام، قرآن می‌فرماید:

و آثِنَاءَ الْحُكْمِ صَبِيًّا^۳.

و در کودکی به او دانایی عطا کردیم.

و این چیزی است که هیچ مسلمانی نمی‌تواند آن را انکار کند».

۴. شهید صدر در اینجا وارد بحث روایی می‌شود و شبهه و اشکالی که منکران و مخالفان قدیم و جدید ایجاد کرده‌اند مطرح می‌کند: «چگونه معتقد شویم که مهدی الان وجود دارد؟ آیا چند روایت که در لابه‌لای

۱. ر.ک: الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد، ص ۳۱۹ به بعد؛ الهیتمی،

احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۴ - ۲۲۳.

۲. ر.ک: الهیتمی، احمد بن حجر، همان.

۳. سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۲.

کتابها از پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، نقل شده است، کافی است که ما را کاملاً قانع کند که امام دوازدهم وجود دارد؟ با توجه به اینکه این فرض خیلی بعید است و از آنچه ما به آن خو گرفته ایم بیرون است؛ اصلاً چگونه ممکن است ما اثبات کنیم از نظر تاریخی، مهدی واقعاً وجود دارد و صرف فرض نیست که شرایط خاص روحی روانی موجب آن گشته باشد؟»

شهید صدر این پرسش را با همه شاخ و برگش مطرح می کند. بعضی از جزئیات آن از اشکالاتی است که افرادی مثل احمد امین و دیگر مخالفان^۱ که تحت تأثیر روش غرب هستند در بررسی تاریخ اسلام و مسائل اسلامی، ایراد کرده اند.

شهید صدر با توسل به منطق عقل و دلیل عقلی به جواب این سؤال می پردازد. و هنگامی که دلیل روایی می آورد، می بینیم که همراه با اسناد و واقعیات تاریخی است. حال ببینیم ایشان چه می گوید:

«اندیشه وجود مهدی، علیه السلام، به عنوان رهبری که برای رساندن جهان به وضعیتی برتر، انتظار کشیده می شود در روایات رسول گرامی اسلام و بویژه در روایات امامان اهل بیت آمده است و به قدری بدان تکیه شده که جای شکی باقی نمی گذارد. چهار صد حدیث از طریق برادران اهل سنت از پیامبر شمارش شده است و مجموع روایات که از طریق شیعه و سنی در این زمینه آمده به بیش از شش هزار می رسد. این رقم - چنانکه شهید صدر می گوید - آمار بالایی است و هیچ یک از مسائل بدیهی اسلام که مورد قبول همه مسلمانان است، به این اندازه روایت ندارد.»

۱. قبلاً به عده ای از آنان اشاره کردیم.

ج) شهید صدر، در این جا روش جدیدی برای استدلال به کار می برد. ایشان برای این مسأله که اندیشه مهدویت در شخص خاصی متبلور می شود که امام دوازدهم باشد از روایات و بحثهای روایی استفاده می کند و آن را با شیوه‌ای جدید در این راه به کار می اندازد. وی در ابتدا توجیهاتی که به نظرشان در این زمینه قانع کننده است مطرح و آن را در دو دلیل خلاصه می کند و یکی را «دلیل اسلامی» و دیگری را «دلیل علمی» می نامد: «با دلیل اسلامی وجود رهبر منتظر را اثبات می کنیم و با دلیل علمی برهان می آوریم که مهدی افسانه و خیالبافی نیست بلکه حقیقتی است که با تجربه تاریخی، وجودش ثابت شده است».

دلیل اسلامی (نقلی)

او بحث خود را با بررسی دلیل اسلامی آغاز کند و این دلیل را با توجه به صدها روایت که از رسول اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و ائمه اهل بیت، عَلَيْهِمُ السَّلَام، وارد شده مورد توجه قرار می دهد. این روایات مشخص می کند که مهدی از اهل بیت است، از فرزندان فاطمه، علیها السلام، و از نسل حسین، علیه السلام، است نه حسن، علیه السلام، و نهمین فرزند امام حسین، علیه السلام، است و نیز تصریح می کند که خلفا دوازده تن هستند. همه این روایات آن اندیشه کلی را محدود، و در شخص دوازدهمین امام از امامان اهل بیت، عَلَيْهِمُ السَّلَام، خلاصه می کند. سپس درباره این روایات می گوید: «این روایات بسیارند و در سطح وسیعی منتشر گشته اند و از طریق ما هم وارد شده علی رغم این که امامان، عَلَيْهِمُ السَّلَام، از طرح عمومی مسأله، خودداری می کردند تا جان آن خلف صالح را از گزند

حفظ کنند...»

در نظر شهید صدر فراوانی روایات که رقم بزرگی را از نظر شماره تشکیل می‌دهد - یعنی به حد تواتر می‌رسد چنانکه برخی از علما نقل کرده‌اند - اساس قبولی آن، صرفاً فراوانی روایات نیست آنگونه که در میان محافل علمی حدیثی جاافتاده است بلکه افزون بر آن، در اینجا قرائن و شواهدی وجد دارد که خود دلیل بر صحت آنها است. زیرا این حدیث شریف که خبر از ائمه یا خلفا یا امری پس از پیامبر، صلی الله علیه و آله، می‌دهد و می‌گوید آنان دوازده امام یا خلیفه یا امیر - بنا بر اختلاف متن حدیث - هستند، روایاتش آنچنان که برخی از مؤلفان شمارش کرده‌اند به بیش از دویست و هفتاد می‌رسد که از مشهورترین کتابهای حدیثی شیعه و سنی برگرفته شده که در میان آنها صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابی داود، مستدرک احمد و المستدرک حاکم است.

شهید صدر این مسأله را مورد توجه قرار داده که بخاری (۱۹۴-۲۵۶ق.) که این حدیث را نقل کرده خود معاصر امام جواد و امام هادی و امام عسکری بوده است و در این اتفاق هدف بزرگی نهفته است؛ زیرا دلیل است بر این که این حدیث پیش از آن که مفاد آن تحقق یابد از قول پیامبر، صلی الله علیه و آله، ثبت شده است.

این می‌فهماند که نقل این حدیث متأثر از جریان خارجی دوازده امامی یا انعکاس آن نبوده است؛ زیرا روایات جعلی که به پیامبر، صلی الله علیه و آله، نسبت داده می‌شود انعکاس یا توجیه یک جریان خارجی است که از نظر زمان کتابهای حدیث آن را پیش بینی و ثبت نکرده بودند.

دقیقاً جریان دوازده امامی از امام علی، علیه السلام، شروع و به

حضرت مهدی، علیه السلام، ختم می شود تا بهترین و یگانه تطبیق معقول درباره حدیث شریف نبوی باشد.

این دلیل اسلامی، به اصطلاح شهید صدر، و یا دلیل روایی برای اثبات مهدی، علیه السلام، است.

دلیل علمی

اما دلیل دیگر که وی آن را با نام «دلیل علمی» برای اثبات وجود تاریخی مهدی می آورد این است که وی شخص معینی بوده، متولد شده، زندگی کرده و با پایگاههای مردمی و نزدیکان خود در ارتباط بوده است. این دلیل همانگونه که شهید صدر، رحمة الله علیه، می گوید از یک تجربه واقعی مایه می گیرد. تجربه ای که دسته ای از مردم مدت هفتادسال تقریباً با آن زندگی کرده اند، یعنی زمان غیبت صغری.

شهید صدر در این جا نگرشی از این غیبت به دست می دهد و مبانی آن را بیان می کند. وی نقش امام مهدی، علیه السلام، و نقش سفیران چهارگانه را توضیح می دهد. توقیعاتی که از آن حضرت وارد شده یعنی نامه ها و جوابها همگی به یک اسلوب و با یک سبک و نظم خاص است. این هماهنگی در طول نیابت نمایندگان چهارگانه وجود داشته است. این مسأله نشان دهنده وجود حتمی آن «شخصیت» است، چون در مجامع ادبی ثابت شده است که «روش» همان «شخص» است و همه کسانی که اهل تحقیق و ذوق ادبی هستند بخوبی این حقیقت را درک می کنند. پس از ذکر این شاهدهای قوی بر وجود امام مهدی، علیه السلام، که بسیار بر آن تأکید دارند، متوجه استقراء و نظریه احتمال می شوند تا مسأله را محکم

کنند؛ آنگاه می‌گویند:

«از قدیم گفته‌اند که طناب دروغ کوتاه است، منطق هم حکم می‌کند که از نظر احتمال محال است عملاً یک دروغ آن هم با این شکل بتواند باقی بماند. در طول این مدت و در ضمن این همه روابط و بده و بستان با توجه به تحصیل اطمینان همه کسانی که در گرد او بودند، همگی حکایت از حقیقت جریان می‌کند.»

شهید صدر در آخر چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«مسأله غیبت صغری را می‌شود به مثابه یک تجربه علمی برای اثبات یک موضوع خارجی قلمداد کرد و سر بر آستان آن امام پیشوا گذاشت. باید پذیرفت که به دنیا آمده، زنده است ولی غایب؛ و خود اعلان عمومی کرده است که به غیبت کبری می‌رود. و در نتیجه از دیده‌ها مخفی گشته و جمال خود را به کسی ننموده است.»^۱

تا اینکه خداوند متعال اجازه ظهورش دهد و نقش خود را در انقلاب بزرگ به انجام رساند «زمین را پر از عدل و داد کند، پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد.» چنانکه پیامبر ماسول گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، بدان مژده داده است.

امامیه، چنین عقیده‌ای دارد و مفهوم توقیع امام دوازدهم که در آن اعلان غیبت کبری می‌کند، همین است.

آخرین نکته‌ای که در پایان سخن به عنوان تکمیل بحث، باید گفت این است که: گاهی درباره روشی که شهید صدر دنبال کرده است - چنانکه

۱. ر.ک: ص ۱۰۳ همین کتاب.

توضیح دادیم و در واقع هست - سؤال می‌کنند که:

چرا شهید صدر همان روش گذشتگان را که بحث روایی باشد در پیش نگرفتند تا با نوگرایها و نکته‌یابیهای خود مایه‌ای از بین رفتن شک و شبهه و اشکالاتی که در سند روایات و تضعیف آنها می‌گردد، بشوند.

در جواب این سؤال ملاحظات ذیل را می‌آوریم:

۱. شهید صدر در همین زمینه گفته‌است: در این باره شمار زیادی از روایات، با عدد و رقم مشخص، وجود دارد که هیچ یک از مسائل اسلامی مشابه آن، چنین شماری از روایات را ندارد. بلکه، بعضی از علما در این مسأله، سخن از «تواتر» گفته‌اند. بنابراین هیچ مسلمانی توان انکار یا معتقد نبودن به مفاد آن را ندارد؛ مگر این‌که علت دیگری در کار باشد و آن هم نیست مگر از جهت درک عقلی مسأله که با اهتمام ایشان و تمرکز روی مسأله به جای خوبی رسیده‌است.

۲. بیشتر منکران معاصر، علت انکارشان یا از جهت عدم درک این اندیشه است یا از جهت اینکه وی را شخص خاصی بدانند که قرن‌ها قبل به دنیا آمده و اینک زنده و دارای شخصیتی حقیقی است. از این روی - که این قضیه در حقیقت، اسلامی است نه فقط وابسته به مذهبی خاص - شهید صدر به عقلی کردن آن از هر جهت چه تصور چه قبول و چه واقع، روی آورده‌است.

۳. مسأله ایمان به مهدی در ردیف ایمان به همه غیبهایی است که از طریق روایات به ما رسیده‌است. مانند: سؤال نکیر و منکر در قبر و مانند

آن که در صحیح بخاری و مسلم^۱ نیامده؛ در عین حال هیچ یک از مسلمانان نمی‌توانند آن را انکار کنند.

۴. اختلاف میان کسانی که خبر صحیح را حجت می‌دانند و به مقتضای آن ایمان دارند و به خود اجازه تکذیب آن را نمی‌دهند، اختلاف در مصداق قضیه است که چه شخصی است؟ نه در اصل مهدویت. و این چیزی است که لازم است توجیهاً منطقی و علمی برای آن آورده شود.

۵. کسانی که روایات مهدی را انکار کرده‌اند یا مورد شک و تردید قرار داده و تضعیف کرده‌اند، اهل فن و دانش حدیث نیستند.^۲ از این روی لازم نیست خیلی به خود زحمت دهیم. لازم است به تثبیت عقیده در میان مؤمنان روی آوریم و این کار با عقلی کردن قضیه و لزوم کاربرد عقیده برای اصلاح امور، حاصل می‌شود.

برخورد شهید صدر با قضیه مهدی به عنوان تجربه یک امت و مسأله یک امت است و مانند یک حقیقت ثابت تاریخی است که امت با همه احساس و آرزو و انتظارش همراه آن است. انتظاری مثبت، فعال و مؤثر در زندگی و تلاش همیشگی، بدون سستی در مقابله با ستم و ستمکاران و جباران.

البته این صرف نظر از آن است که علمای گذشته و حال کاملاً درباره این موضوع بحث و تحقیق کرده‌اند و همه اشکالات و حرفها و تضعیفات خیالی را مورد بررسی قرار داده‌اند که به آن اشاره کردیم.

۱. ر.ک: العباد، عبدالمحسن، همان.

۲. ر.ک: همان؛ العمیدی، السید ثامر هاشم، همان، ج ۱، ص ۵۲۳-۲۰۵.

۶. یکی از تناقضات و دوگانگی در نگرش این است که بعضی به مفاد خبر صحیح ایمان می آورند و همین که در صحیح بخاری آمد حتی اگر با برخی حقایق طبیعی منافات داشته باشد یا با عقل و ذوق جور در نیاید، می پذیرند که ناچار باید آن را تأویل کنند.^۱ زیرا دسته‌ای از روایات در صحیح بخاری آمده است که با عقل و ذوق منافات دارد.

اما همین افراد وقتی نوبت به مسأله «مهدی منتظر» می رسد با اینکه از طرق مختلف نقل شده و اسناد آن در سنن و مسانید، صحیح است و با شرط بخاری و مسلم تطابق دارد، می بینیم که توقف می کنند یا احتیاط می کنند یا شک می کنند و هیچ دلیلی ندارد جز این که مسأله - بنابر فکر قاصرش - از اعتقادات شیعه است؛^۲ با اینکه ثابت شده است این عقیده همه امت در طول قرن‌هاست؛ چنانکه شیخ منصور علی ناصف در کتاب *غایة المأمول علی التاج الجامع للاصول* (جزء پنجم، صفحه ۳۶۱) به آن اشاره کرده است.

۷. بحث شهید صدر، رحمة الله علیه، مقدمه‌ای است برای دائرةالمعارفی بزرگ از علامه سید محمد صدر که در آن، بحث روایی درباره حضرت مهدی، علیه السلام، شده است. و شهید صدر، رحمة الله علیه، اظهار کرده که امیدوار است مؤلف، حق مسأله را از هر نظر ادا کرده باشد. از این روی در مقدمه نیازی به بحث روایی نبوده است.

۱. ر.ک: ابن قتیبه، تأویل مختلف الحدیث، قاهره، ۱۳۲۶ق.؛ ابوریه، محمود، اضواء علی السنة المحمدية؛ معروف الحسنی، هاشم، دراسات فی البخاری و الکافی.
۲. ر.ک: العباد، عبدالمحسن، همان.

اموری که در تحقیق این کتاب مورد توجه قرار داده‌ام:

اول: برای استحکام متن، چاپهای مختلف آن را ملاحظه کردم. این چاپهاگر چه در زمانهایی نزدیک به هم بود و اختلاف اندکی داشت ولی ما از مجموعه آنها متن دقیقی را استخراج کردیم این چاپها عبارت‌اند از:

۱. چاپ مکتبه النجاح، تهران، سال ۱۳۹۸ق. / ۱۹۸۸م. با

مقدمه ارزشمندی از دکتر حامد حفنی داود.

۲. چاپ دارالتعارف، بیروت، چاپ سوم، سال

۱۴۰۱ق. / ۱۹۸۱م. در این چاپ اشاره شده است که این بحث

مقدمه‌ای است از شهید صدر بر «موسوعة الامام المهدي».

۳. چاپ معاونت بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ

اول، تهران، ۱۹۸۶م با مقدمه‌ای از علامه شیخ محمد علی

تسخیری.

دوم: آیات قرآن را استخراج کردم.

سوم: روایات را از منابع معتبر و از کتابهایی که نزد شیعه و سنی مورد

پذیرش است استخراج کردم.

چهارم: مصادر اقوال و ارجاعاتی که شهید صدر ذکر کرده بودند

آوردم.

پنجم: پاورقیهای مناسبی در توضیح اشارات و تنبیهاتی که در بحث

آمده بود نگاشتم.

ششم: نکات مهمی را که لازم بود در پاورقی ذکر کردم.

هفتم: بعضی از مطالب را اضافه و آن را میان پرانتز گذاشتم.

هشتم: برخی از پاورقیها که از شهید صدر بوده است با عنوان خود ایشان (شهید صدر) مشخص شده است.

در خاتمه خدا را در امر توفیق این کار، ستایش می‌کنم و از همه کسانی که مرا در تحقیق و نشر این اثر یاری رساندند سپاسگزارم و موفقیت مؤسسه تحقیقات اسلامی الغدیر را به خاطر انتشار این کتاب، خواهانم.

والحمد لله اولاً و آخراً

دکتر عبدالجبار شراره

قم مقدس - ۱۴۱۶ ق.

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

و نريد أن نمّن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين.^۱

مهدویت، فرایند یک عقیده اسلامی، که فقط رنگ دین داشته باشد، نیست. مهدویت فصل مهمی از خواسته‌های بشری است که انسانها با داشتن ادیان و مذاهب مختلف، روسوی آن دارند. مهدویت تبلور یک الهام فطری^۲ است که مردم از دریچه آن، علی‌رغم دیدهای مختلف و نگرشهای متفاوت عقیدتی، روز موعود را می‌بینند، روزی که رسالتهای آسمانی با همه اهدافش در زمین تحقق می‌یابد و راه ناهمواری که در طول تاریخ برای انسان دشوار بود، پس از رنج بسیار هموار می‌شود.

حتی انتظار روز موعود اختصاص به کسانی که ایمان به غیب دارند، ندارد. دیگران هم به چنین روزی چشم دوخته‌اند، تا آنجا که پرتو این

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۵.

۲. اشاره است به این که عقیده به «مهدی» در نهاد هر انسانی نهفته است و همه ملتها بدان اعتقاد دارند. در وجدان هر انسانی چنین احساسی وجود دارد که وقتی زندگی پیچیده شد و رنج و محنت فزونی یافت و ناگواریها بر همه جا سایه افکند فریادرسی خواهد آمد و این همان چیزی است که ادیان، آمدن او را بشارت داده‌اند. رک: معروف الحسنی، هاشم، سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۱۶؛ محمود صبحی، احمد، نظریة الامامة عند الشیعة.

خواسته، مکتب‌هایی را هم که به هیچ وجه زیربار مسایل غیبی نمی‌روند؛ فراگرفته است. پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک که تاریخ را بر اساس تضاد تفسیر می‌کنند نیز منتظر روزی^۱ هستند که همه این تضادها از میان برود و صلح و همزیستی به پیروزی رسد.

ما بخوبی در می‌یابیم که دل مشغولی به این امید و این احساس در سراسر تاریخ و در میان همه اقوام از دیگر مسایل بشری بیشتر بوده است و هنگامی که دین این وجدان عمومی را تأیید می‌کند و تأکید دارد که زمین پس از لبریز شدن از ظلم و ستم پر از عدل و داد خواهد شد^۲، به آن احساس عمومی، ارزش عینی می‌بخشد و آن را تبدیل به یک ایمان محکم می‌کند؛ ایمان به آینده و سرنوشت محتوم انسان. این ایمان نه تنها مایه تسلی و آرامش خاطر است بلکه منشأ امید و منشأ مقاومت نیز هست.

منشأ امید است؛ زیرا ایمان به مهدی به معنای این است که نبایستی زیر بار ستم رفت و بایستی منتظر روزی بود که وی بر همه جهان چیره گردد. و اما، منشأ مقاومت است^۳، زیرا این ایمان، چون سوسوی امیدی است که با

۱. اشاره به عقیده مارکسیست‌هاست، آنها بر اساس مادپگری تاریخ آرزو می‌کنند روزی فرا رسد که کمونیزم در همه جا حاکم شود و جنگ تضاد پایان یابد. برای شناخت این نظریه و نقد آن ر.ک: الصدر، السید محمد باقر، فلسفتنا، ص ۲۶ به بعد.

۲. اشاره به این حدیث شریف نبوی است که به صورت متواتر نقل شده است: «اگر از روزگار یک روز بیشتر باقی نمانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت مرا مأمور می‌کند تا جهان را پر از عدالت کند. چنان که پر از بی‌عدالتی شده باشد. ر.ک: ابوداود (السجستانی)، سلیمان بن الأشعث، صحیح سنن المصطفی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ ناصف، منصور علی، غایة المأمول شرح التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۴۳.

۳. بر خلاف کسانی که فکر می‌کنند عقیده به امام مهدی، مایه سستی می‌شود و نتیجه منفی دارد.

ناامیدها مقابله می‌کند و دلها را زنده نگه می‌دارد؛ هر چند ناگواریها گسترده شود و ستمکاریها چهره‌گریه خود را نشان دهد.

روز موعود یعنی روزی که عدالت با جهانی پر از جور و ستم روبرو می‌شود و پایه‌های آن را ویران می‌کند و طرحی نو^۱ در می‌اندازد. روز موعود یعنی روزی که ستم به هر اندازه که فزونی یابد و در جهان ریشه بدواند و بر مقدرات مردم حکومت کند، بایستی نابود شود^۲ و هرگز جاودانه نخواهد بود.

این تفکر که ظلم در اوج خود بایستی شکست بخورد و این شکست حتمی است به ستمدیدگان و امتهای رنج‌دیده، امید می‌بخشد که محاسبات را تغییر دهند و کاخ ظلم را فرو ریخته و بر خرابه‌های آن شالوده‌ی عدالت را پی‌ریزی کنند.

درست است که مسأله مهدویت ویژه اسلام نیست و همه ادیان و مذاهب به گونه‌ای در انتظار مهدی و منجی بوده و هستند ولی ویژگیهایی که اسلام برای این مسأله آورده بیشترین اثر را در برآوردن انتظارات و چشمداشتها داشته است. اسلام بیشترین امیدواری را به وجود می‌آورد و

۱. منظور حکومتی است که رسول گرامی اسلام، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به آن اشاره فرموده است. ر.ک: ناصف، منصورعلی، همان، ج ۵، ص ۳۴۳.

۲. اشاره به وعده الهی است که در سوره قصص (۲۸) آیه ۵، می‌فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ و ما برآن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم.

و نیز اشاره است به کلام خدا که در سوره توبه (۹) آیه ۳۳ می‌فرماید: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ تا او را بر همه ادیان چیره کند گر چه مشرکان نپسندند. برخی از مفسران گفته‌اند که این دو آیه اشاره به حضرت مهدی، علیه السلام، دارد. ر.ک: القندوزی الحنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، ص ۴۵۰.

احساسات مظلومان و رنجدیدگان تاریخ را بیشتر برمی‌انگیزد؛ زیرا اسلام اندیشه منجی غایب را به «مهدی موعود» و آینده را به حال تغییر داده است. اسلام امید به نجات بخشی را که در آینده دور و مجهول به دنیا خواهد آمد به ایمان به کسی که هم اینک وجود دارد و خود در انتظار روز موعود نشسته، تبدیل کرده است و حضور وی به خاطر این است که همه نقشهایی را که بایستی ایفا کند، تکمیل نماید تا به هدف خود جامعه عمل بپوشاند.

پس می‌بینیم که «مهدی» تنها یک اندیشه نیست که ما در انتظار ولادت او باشیم و یک پیشگویی نیست که به امید مصداق آن نشسته باشیم، بلکه «مهدی» یک واقعیت خارجی و آماده‌باش است که ما منتظر عملیات او هستیم. انسانی مشخص که در میان ما زندگی می‌کند؛ ما او را می‌بینیم و او ما را می‌بیند؛ با همه آرزوهای ما و رنجهای ما آشناست و در غم و اندوه ما شریک است و شاهد فزونی شکستجه زجرکشیدگان و ناکامی رنجدیدگان و ستم ستمکاران است و به خاطر آن می‌سوزد و با حسرت در انتظار لحظه‌ای است که به او اجازه داده شود تا دست یاری خود را به طرف مظلومان و محرومان^۱ دراز کند و ریشه ستمکاران را بخشکاند.

البته تقدیر چنین است که این پیشوای منتظر خود را معرفی نکند و با

۱. اشاره است به بشارتی که پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، در این حدیث داده است: «مهدی از میان امت من است می‌آید و پنج یا هفت یا نه سال (تردید از راوی است) زندگی می‌کند، شخص نزد او می‌آید» و درخواست کمک می‌کند و مهدی دامن او را پر می‌کند. ترمذی این روایت را نقل کرده است. در دیگر کتابهای اهل سنت نیز روایتهای زیادی است که هم دلالت دارند امام مهدی زنده است و در میان امت زندگی می‌کند و حکومت عدل او هفت سال به طول می‌انجامد. رک: ناصف، منصورعلی، همان، ج ۵، ص ۳۴۳.

وجود اینکه با مردم زندگی می‌کند، زندگی مخفی داشته باشد تا زمان موعود فرا رسد. پرواضح است که اندیشه «مهدی» همراه با این نمودهای اسلامی، فاصله غیبت میان مظلومان و منجی را کم می‌کند و هر چه انتظار طول بکشد پل ارتباطی میان ایشان و موعود نجات بخش را کوتاه می‌سازد. وقتی از ما خواسته می‌شود به مهدی ایمان بیاوریم با این ویژگی که وی انسانی زنده و معین است؛ مانند ما زندگی می‌کند و مثل ما در انتظار است، مقصود این است که به ما الهام شود تفکر نفی هر نوع ظلم و ستم که «مهدی» سمبل آن است، اینک در شخص پیشوای منتظر که بزودی ظهور خواهد کرد، تجسم یافته است؛ شخصیتی که به همه قدرتها «نه» می‌گوید، چنانکه در حدیث آمده است، تعهدی نسبت به هیچ حاکم ستمگری ندارد؛^۱ و ایمان به مهدی یعنی ایمان به این انسان زنده و قائم و همراهی با او.

در احادیث، همواره نسبت به انتظار فرج تأکید شده و از پیروان مهدی خواسته شده است که در انتظار او باشند. با این کار رابطه معنوی تثبیت می‌شود و اتصال میان آنان و پیشوا به وجود می‌آید. در حالی که هیچ یک از این ارزشها، رابطه‌ها و اتصالها در صورتی که مهدی شخصیتی زنده و معاصر نباشد ایجاد نخواهد شد.^۲

۱. ر.ک: الطبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲. اشاره است به این که قضیه مهدی خواب و خیال نیست که با احساسات مردم بازی کند؛ بلکه حقیقتی است زنده و شخصیتی است معین از این رو با مردم زندگی می‌کند و مردم به فکر او هستند و در آماده سازی زمینه برای شرکت در جنگی که آن رهبر موعود رهبری خواهد کرد، سهیم می‌شوند و اگر خیال یا اندیشه صرف بود نمی‌توانست اینچنین رابطه‌ای برقرار کند و از همین جا اهمیت انتظار و فلسفه آن روشن می‌شود و در مجموع مثل آن حالت‌های انتظاری است که معمولاً قبل از آمدن

بدین سان مشاهده می‌کنیم که این تشخیص به اندیشه انتظار، حرکتی نو می‌بخشد و آن را منشأ داده‌ها و توانهای بالقوه زیادی می‌کند. اضافه بر این انسان مظلوم که بیعت هیچ ستمگری را بر عهده ندارد و با درد و رنج، زندگی را گذرانده است اگر بداند امام و پیشوای او شریک غمهای او است و چون زنده است او را درک می‌کند و موکول به آینده نمی‌کند احساس آرامش کامل به او دست خواهد داد.

ولی در عین حال، مسأله موجودیت فعلی «مهدی» با مواضع منفی نیز مواجه گشته است. شماری از مردم که برایشان تصور وجود چنین شخصی، مشکل است، در اصل مسأله تشکیک می‌کنند.^۱ آنان می‌پرسند: اگر مهدی انسانی باشد که بیش از ده قرن زنده است و تا زمان ظهور هم شاید سالیان متمادی طول بکشد، برای یک انسان چگونه ممکن است این همه عمر کند؟ قوانین طبیعی حکم می‌کند که خیلی قبل چنین شخصی به مرحله پیری و شکستگی رسیده و مرده باشد، آیا واقعاً این مسأله، غیر ممکن نیست؟^۲

پیامبران و مصلحان برای انسانها، پیش می‌آمده است.

۱. آراء و نظرات درباره مسأله مهدی منتظر، مختلف است ولی آنچه همه دانشمندان مسلمان و محققان قبول دارند این است که عقیده به مهدی صحیح است و جای هیچگونه شکی در آن نیست حتی در برخی روایات آمده است: «هرکس مهدی را انکار کند کافر است» که این مسأله را شیخ عبدالمحسن عباد در مجله الجامعة الاسلامیه (ش ۳، ۱۹۹۶ م.) به صورت کامل مورد بحث قرار داده است. همچنین ر.ک: ناصف، منصور علی، همان، ج ۵، ص ۳۴۳.

۲. این پرسش را عده‌ای مطرح می‌کنند، اگر چه پاسخ تفصیلی این پرسش در آینده خواهد آمد، اما در یک نگاه سریع می‌توان گفت:

الف - این موضوع محال منطقی نیست بلکه امکان دارد.

ب - این موضوع عادتاً غیر ممکن نیست؛ زیرا مشابه آن اتفاق افتاده است چنان که

و نیز می‌پرسند: خداوند چه اصراری دارد که حتماً این شخص، «مهدی» باشد که به خاطر او قوانین طبیعت را از کار بیندازد^۱ و برای طولانی کردن عمر و نگهداری او تا روز موعود، کارهای محال انجام دهد. آیا بشریت نمی‌تواند در آینده، رهبری همانند او تحویل جامعه دهد؟ اصلاً بهتر نبود روز موعود از آن کسی باشد که در آن روزگاران به دنیا بیاید^۲ و با همان مردم رشد کند و تدریجاً و به طور طبیعی به ایفای نقش خود پردازد؟

و نیز می‌پرسند: اگر «مهدی» نام شخص خاصی است که فرزند امام یازدهم^۳ است و در سال ۲۵۵ ق.^۴ به دنیا آمده و پدرش در سال ۲۶۰ ق. از

قرآن درباره نوح، علیه السلام، در سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴ می‌فرماید: «فلبث فیهم الف سنة الا خمسين عاماً»؛ او هزار سال و پنجاه سال کم در میان آنان بزیست.
 ۱. از کار افتادن قوانین طبیعی بارها در جریان معجزات انبیا، علیهم السلام، اتفاق افتاده است که از نظر دینی مسأله‌ای بدیهی است و کسی نمی‌تواند منکر آن شود.
 ۲. اشاره به عقیده دسته‌ای از برادران اهل سنت است ر.ک: ناصف، منصور علی، همان، ج ۵، ص ۳۶۰.

۳. این پرسش دیروز و امروز به صورتهای مختلف، مطرح شده و می‌شود ولی مبتنی بر علم نیست بلکه فقط تشکیک و کوششی برای فرار از اصل قضیه است همانند اشکالاتی که مادی‌گرایان در رابطه با خدا ایراد می‌کنند مثلاً می‌گویند: «اگر خدا هست پس چرا ما او را نمی‌بینیم؟ و چرا چنین و چنان نمی‌کند؟» اینان هم وقتی با دلایل منطقی و روایاتی متواتر در زمینه مهدی منتظر مواجه می‌شوند که خاص و عام بر آن اجماع دارند و نمی‌توان آن را انکار کرد، می‌گویند: «آیا امام حسن عسکری حتماً فرزندی داشته است؟» مثل این که به شیعه نسبت ناروا می‌دهند که آنان هر روز جلوی سرداب می‌ایستند و امامشان را به بیرون آمدن صدا می‌زنند!

۴. شیخ مفید در الارشاد، ص ۳۴۶ و شیخ شعرانی در الیواقیت و الجواهر، ج ۲، مبحث ۶۵، اثبات کرده‌اند که محمد بن حسن عسکری در سال ۲۵۵ ق. به دنیا آمده است. این دو تن، از محققان بزرگ نزد شیعه و سنی‌اند، و نیز حدیث متواتر که می‌گوید «الائمة اثناعشر کلهم من قریش»؛ امامان، دوازده تن می‌باشند و همگی از قریش‌اند، این روایت فقط با عقیده شیعه تطبیق می‌کند که می‌گویند: «امامان دوازده تن و همگی

دنیا رفته است، معنایش این است که هنگام درگذشت پدرش وی طفل کوچکی بوده و بیش از پنج سال نداشته است و این سنی است که برای گذر از مرحله کمال فکری و دینی و تربیت زیر نظر پدر، کافی نیست. چگونه و از چه راهی این شخص از نظر دینی و فکری آموزش دیده است^۱ تا نقش مهم خود را اجرا کند؟

و نیز می پرسند: اگر پیشوا آماده است پس این انتظار صدها ساله برای چیست؟ آیا این همه رنج و محنت و این همه مصیبت‌های اجتماعی که جهان شاهد آن است مجوز ظهور آن حضرت در صحنه و اجرای عدالت در کره زمین نیست؟^۲

و نیز می پرسند: فرض کنیم چنین موضوعی امکان دارد ولی ما چگونه می توانیم به وجود آن ایمان بیاوریم؟ آیا انسان می تواند بدون این که دلیل علمی یا دلیل شرعی موثق داشته باشد، به چنین فرضیه‌هایی اعتقاد

از اهل بیت اند اول آنها امام علی، علیه السلام، و آخر آنها حضرت مهدی، علیه السلام، است و همین دوازده تن هستند که نام آنها قبل از این که به دنیا بیایند برده شده است» و پشتوانه آن، حدیث متواتر ثقلین است و حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه» که این اخبار و روایات با عقیده شیعه توجیه می شود نه با عقاید دیگران. برای بررسی کامل این موضوع ر.ک: الحکیم، السید محمدتقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، بحث حجیت سنت، ص ۱۴۵ به بعد.

۱. کسی که حضرت عیسی، علیه السلام، را سرپرستی کرد و کسی که حکومت و حکمت را به یحیی داد در حالی که او طفل بود چنین کسی می تواند شخصیتی را که آماده ساخته تا زمین را در آخرالزمان از ظلم و ستم پاک گرداند، نگه داری کند. چنانکه در روایات متواتر، در مورد مهدی، که از خاندان فاطمه و نسل حسین، علیه السلام است، تصریح شده است. ر.ک: ناصف، منصور علی، همان، ج ۵، ص ۳۴۱-۳۴۳.
۲. این مسأله مرهون شرایط خاص است چنان که پیامبر، صلی الله علیه و آله، در زمان خاصی ظهور کرد زمانی که خداوند صلاح دانست در حالی که سالهای قبل از رسالت هم به او احتیاج شدید بود در اینجا هم همینطور است.

پیدا کند؟^۱

آیا چند تا روایت از پیامبر، صلی الله علیه و آله، که نمی دانیم تا چه اندازه صحت دارد کافی است که ما تسلیم فرضیه مذکور شویم؟^۲

و نیز درباره به نقش مهدی در روز موعود می پرسند: چگونه یک تن می تواند این نقش مهم و حیاتی را در سراسر جهان اجرا کند؟ یک فرد هر چقدر بزرگ باشد، نمی تواند تاریخ را به تنهایی بسازد و آن را به مرحله جدیدی وارد کند. بذر جنبشهای تاریخی در حوادث و رویدادها افشاندن می شود و سپس یک رادمرد^۳ می تواند آینده را بر اساس آن بسازد و راهکارها را نشان دهد.

و نیز می پرسند: ما چگونه می توانیم تصور کنیم این فرد توانایی داشته باشد چنین تحول شگرفی را ایجاد و ریشه ستم را قطع کند؛ در حالی که دشمن بر همه چیز و همه جا حاکمیت دارد و همه وسایل تخریب و کشتار جمعی در دست اوست و در سطحی فوق العاده از نظر امکانات علمی و قدرت سیاسی، اجتماعی و نظامی قرار دارد.^۴

-
۱. بزودی این مسأله را شهید صدر مورد بحث کامل قرار خواهد داد.
 ۲. در حقیقت - چنان که خواهد آمد - علمای اسلام اجماع دارند که احادیث درباره مهدی صحیح است و جز کسانی که اهل شناخت حدیث نیستند با این موضوع مخالفت نکرده اند. ر.ک: ناصف، منصور علی، همان، ج ۵، ص ۳۶۱.
 ۳. ملاحظه کرده ایم که قهرمانان چگونه تاریخ ملت‌های خود را ساختند و شهید صدر در اینجا درک صحیحی از حرکت تاریخ و نقش قهرمانان تاریخی، به دست می دهد و اهمیت زمینه‌های عینی مؤثر را گوشزد می کند. توماس کارلایل در کتاب قهرمانان نقش قهرمانان ملی را بر شمرده است. به کتاب او که دکتر سباعی در مصر، ترجمه کرده است مراجعه کنید.
 ۴. در اینجا به سلاحهای کشتار جمعی اشاره شده است تا چه رسد به تحول تکنولوژی که امروزه به رسانه‌های دیداری و شنیداری کشیده شده و تأثیرات بسیار خطرناکی

اینها پرسشهایی بود که در این زمینه بدین صورت و به صورتهای دیگر مطرح می‌شود و منشأ واقعی این پرسشها، همگی تفکر صحیح نیست بلکه مسائل روانی بیشتر در آن نقش دارد. یعنی این احساس که واقعیت حاکم بر زمین را بسیار با عظمت می‌بیند و باور نمی‌کند هیچ نیرویی بتواند آن را تغییر ریشه‌ای دهد و هر چه زمان بگذرد این احساس قویتر می‌شود و تردید در تغییر بنیادین بیشتر پیش می‌آید و بدین سان این احساس ضعف و ناتوانی و خود کم‌بینی در انسان شکست روحی ایجاد می‌کند به گونه‌ای که هر گاه فکر این تغییر بزرگ را به خود راه می‌دهد، بارسنگینی را بر دوش خود احساس می‌کند و این سنگینی باعث می‌شود که به این فرضیه با حالت تردید بنگرد و سعی کند قضیه را انکار و نفی کند. از این پس ما یکی یکی سوالات را به ترتیب می‌آوریم و به مقداری که این مختصر می‌گنجد جواب می‌گوییم.

دارد. البته ما مشاهده کردیم که در مقابل این همه وسایل جنگی و تبلیغاتی، سلاحهایی پیدا شد که با آن مقابله کرد و تأثیرات آن را از کار انداخت. ما در انقلابها و جنبشهای مردمی دیدیم معنویت چگونه سلاحهای دشمن را در حد زیادی خنثی کرد و یا اثر آن را کاهش داد.

گفتار اول: چگونه برای حضرت مهدی این عمر طولانی امکان پذیر شده است؟

گفتیم از چند نظر وجود حضرت مهدی، علیه السلام، مورد سؤال و اشکال واقع گردیده است:

اول مسأله طول عمر است که سؤال می شود: چگونه برای آن حضرت چنین چیز غیر ممکن امکان پذیر شده است؟

آیا ممکن است انسانی قرن‌ها زنده بماند؟ چنانکه در مورد آن پیشوای موعود و پدید آورنده نظم نوین جهانی، چنین انگاشته شده است که عمر شریف آن حضرت اینک به بیش از هزار و صد و چهل سال می رسد یعنی چیزی حدود چهارده برابر عمر یک انسان معمولی که از کودکی تا پیری زندگی کرده باشد.

در جواب باید گفت: منظور از «امکان» چیست؟ «امکان» در اینجا می تواند یکی از این سه معنا را داشته باشد: امکان عملی، امکان علمی، امکان منطقی و فلسفی.

«امکان عملی» یعنی کاری که هم اینک به گونه‌ای است که برای من یا

شما یا هر انسان دیگری انجام آن ممکن باشد. مثلاً سفر به آن سوی اقیانوسها و فرو رفتن در عمق دریاها و رفتن به کره ماه، کارهایی است که عملاً امکان پذیر شده است و کسانی هستند که به شکلی این کارها را انجام می دهند.^۱

اما «امکان علمی» در جایی است که گرچه فعلاً و با وسایل پیشرفته امروزی برای ما امکان انجام آن نیست ولی از نظر علم و راهکارهای پویای علمی، مشکلی از جهت امکان وقوع آن با وسایل خاص و در موقعیت مناسب وجود ندارد.

مثلاً سفر به کره زهره از نظر علم، غیر ممکن نیست بلکه راهکارهای علمی موجود، امکان وقوع آن را خبر می دهد. گرچه فعلاً برای من و شما میسر نیست؛ زیرا فرق مهمی میان سفر به زهره با سفر به ماه بیش از یک «مرحله» وجود ندارد؛ مشکل، تنها مسافت بیشتر است که باید حل شود. پس صعود به کره زهره از نظر علمی ممکن است، گرچه از نظر عملی فعلاً ممکن نباشد.^۲

برعکس رفتن به کره خورشید در دل آسمان از نظر علمی هم غیر ممکن است. بدین معنا که دانش بشری هیچ امیدی به وقوع آن ندارد؛ زیرا از نظر

۱. امثال این حوادث، قبل از وقوع اصلاً قابل تصوّر نبود و اگر برای کسی نقل می شد حمل بر اوهام و خیالات می گردید.

۲. این سخن در زمان خود دقیق و علمی بوده است؛ زیرا می گوید: از نظر علم، امکان دارد گرچه فعلاً تحقق نیافته است. در حقیقت بسیاری از وقایع فضایی و سفر با سفینه های آسمانی به دیگر کرات، امروزه و در دهه های آخر قرن بیستم به صورت یک واقعیت در آمده است.

علم و تجربه هرگز تصور ساخت آنچنان پوششی که انسان را از سوزش گرمای خورشید ننگه دارد وجود ندارد؛ کره‌ای که چون کره‌ای سهمگین و وحشتناک می‌سوزد و از نظر دما در بالاترین درجه حرارت است.

مقصود از «امکان منطقی و فلسفی» این است که از نظر عقل، پیش از تجربه و مطابق قوانین موجود، توجیهی برای رد آن و حکم به ممنوع بودنش یافت نشود. مثلاً اگر بخواهیم سه عدد پرتقال را بدون اینکه یکی را نصف کنیم به عددهای مساوی تقسیم کنیم از نظر منطق و عقل، امکان ندارد؛ زیرا عقل قبل از هر چیز و بدون اینکه تجربه‌ای کرده باشد می‌داند که عدد ۵ فرد است و جفت نیست تا بشود آن را به تساوی تقسیم کرد و تقسیم آن به تساوی معنایش این است که عدد زوج باشد؛ پس عدد سه در یک زمان هم زوج است و هم فرد و این تناقض است و تناقض از نظر منطق محال است. ولی اینکه انسان وارد آتش شود و نسوزد یا به کره خورشید رود ولی خورشید با حرارتش او را نسوزاند از نظر منطقی محال نیست؛ زیرا هیچ تناقضی از این جهت پیش نمی‌آید که فرض شود گرما از جسمی که حرارت بیشتری دارد به جسمی که حرارت کمتری دارد، نفوذ نکند البته این مسأله مخالف تجربه گذشته ما است که ثابت کرده گرما از جسمی که حرارت بیشتری دارد به جسمی که حرارت کمتری دارد نفوذ می‌کند تا مرحله‌ای که هر دو جسم به حرارت مساوی برسند.

از توضیح معنی سه‌گانه امکان، فهمیدیم که امکان منطقی دایره‌اش از امکان علمی بیشتر است و امکان علمی دایره‌اش از امکان عملی بیشتر است.

برمی‌گردیم به اصل مطلب: شکی نیست که رسیدن عمر انسان به

هزاران سال از نظر منطق ممکن است؛ زیرا این مسأله از نظر عقل مجرد، محال نیست و این نوع پیشفرضها موجب هیچ تناقضی نیست؛ زیرا مفهوم «حیات» مرگ زودرس را در بر ندارد و این کاملاً روشن است.

همچنین شکی نیست که این عمر طولانی فعلاً امکان عملی ندارد؛ آنگونه که برای فرو رفتن به عمق دریاها و صعود به کره ماه، امکان عملی هست؛ زیرا علم با وسایل و ابزارهای موجود که حاصل تجربه معاصر بشر است، توانایی رساندن عمر انسان به صدها سال را ندارد و می بینیم مردمی که بیشترین حرص را برای زنده ماندن دارند با آن همه امکانات علمی که در اختیار دارند بیش از مقدار معمول زندگی نمی کنند!

اما امکان علمی: از نظر دانش امروز مشکلی از جهت نظری در این زمینه وجود ندارد.^۱ این موضوع در حقیقت بستگی دارد به نوع تفسیری که علم فیزیولوژی از پدیده پیری دارد. آیا پدیده پیری از یک قانون طبیعی سرچشمه می گیرد، قانونی که بر بافت و سلولهای انسان، حاکم است و پس از رسیدن به رشد کامل بتدریج سلولها سخت شده و توانایی کاری اش کم می گردد و در نهایت از فعالیت باز می ماند؟ آیا بدنی هم که از هرگونه تأثیر خارجی مصون بوده محکوم به فنا است؟ یا اینکه این فرسودگی و ناتوانی بافتها و سلولها در کارایی فیزیولوژی، نتیجه نبرد با عوامل خارجی؛ مانند میکروبها و یا مسمومیت است که از راه پرخوری یا کار سنگین یا دیگر عوامل، به وجود می آید؟

۱. آری، هیچ دلیل علمی که این نظریه را رد کند، وجود ندارد؛ بلکه پزشکان فعلاً مشغول تلاش جدی برای طولانی ساختن عمر انسان هستند و دهها تجربه علمی در این زمینه وجود دارد و همین به تنهایی دلیلی استوار بر امکان نظری و علمی است.

این پرسشی است که امروزه علم از خود می‌کند و تلاش دارد برای آن پاسخی بیابد. البته جوابهای علمی زیادی هم تاکنون به آن داده شده است.

اگر ما آن نظر علمی را بپذیریم که می‌گویید ناتوانی و پیری، نتیجهٔ نبرد و کشمکش با عوامل مشخص خارجی است معنایش این می‌شود که از جنبهٔ نظری امکان دارد وقتی بافتهای تشکیل دهندهٔ جسم انسان را، از عوامل تأثیرگذار، دور نگه داریم، حیات طولانی شود و در نهایت بر پدیده پیری فائق آید. و اگر نظریه دیگر را بپذیریم که می‌گویید پیری یک قانون طبیعی برای سلولها و بافتهای زنده است؛ به این نتیجه می‌رسیم که آنها تخم نیستی را با خود حمل می‌کنند و زمانی به مرحله ناتوانی و پیری رسیده و در نهایت می‌میرند.

ولی ما می‌گوییم: حتی اگر این نظریه را هم بپذیریم معنایش این نیست که هرگز این قانون طبیعی انعطاف پذیر نباشد بلکه این قانون بر فرض ثبوت، قانون انعطاف‌پذیری است؛ زیرا ما در زندگی خود می‌بینیم و دانشمندان در آزمایشگاههای علمی خود مشاهده می‌کنند که پیری یک پدیده فیزیولوژی است و وابسته به زمان نیست. گاهی زود فرا می‌رسد و گاهی با فاصله زمانی بیشتری آشکار می‌شود. گاهی فردی بسیار مسن، نشانه‌ای از پیری بر تن ندارد. به این موضوع پزشکان هم اعتراف دارند.^۱

۱. پزشکان و تحقیقات پزشکی شاهد این موضوع‌اند و شواهد زیادی در این زمینه در دست دارند و احتمالاً همین مسأله بوده است که آنان را واداشته تا دست به تلاشهای جدی در زمینه طولانی کردن عمر طبیعی برای انسان بزنند و چنانچه مرسوم است در ابتدا آزمایشها روی حیوانات صورت گرفته است؛ زیرا انجام این آزمایشها بر روی حیوانات هم براحتی امکان‌پذیر است و هم موانعی که باعث عدم اجرای آنها بر روی

بلکه دانشمندان توانسته‌اند عملاً از انعطاف‌پذیری این قانون که تصور می‌رود طبیعی باشد، بهره برده و عمر برخی حیوانات را صدها بار نسبت به عمر طبیعی شان بیشتر کنند و این کار با ایجاد زمینه‌ها و عواملی بوده است که کاربری قانون پیری را به تأخیر می‌اندازد.

پس ثابت شد که تأخیر عملکرد این قانون با ایجاد زمینه‌ها و عوامل مشخص از نظر علمی، ممکن است. گرچه هنوز علم نتوانسته است نسبت به انسان این تأخیر را پیاده کند و این هم فقط به خاطر این است که انسان نسبت به دیگر جانوران، مشکلی خاص خود را دارد و این بدان معناست که از جهت علمی با توجه به موضوع‌گیریه‌ای پویای دانش امروزی، هرگز مانعی در راه وقوع طول عمر انسان، وجود ندارد، چه اینکه پیری نتیجه کشمکش و برخورد با عوامل خارجی باشد و چه نتیجه قانون طبیعی سلولها که خود راه فنا می‌پمایند.

بنابر آنچه گفته شد، درباره عمر حضرت مهدی و در پاسخ به ابهامات، بایستی گفت: طول عمر برای انسان، از نظر منطق و علم امری ممکن است و علم تلاش می‌کند بتدریج این امکان نظری را به امکان عملی تبدیل سازد.

وقتی از نظر منطق و علم، امکان وقوع عمر طولانی ثابت شد و معلوم گشت که دانش بشری در راه تبدیل امکان نظری به امکان عملی است. دیگر جایی برای استبعاد تحقق این مسأله برای شخص امام زمان باقی نمی‌ماند؛ جز این اعجاب که چگونه حضرت مهدی، علیه‌السلام، توانسته

است بر علم پیشی گیرد و قبل از اینکه دست علم به سطح این تحول یعنی امکان فعلی برسد، آن حضرت توانسته باشد امکان نظری را به امکان عملی تغییر دهد؟!

و این همانند کسی است که در کشف داروی بیماری صرع و سرطان بر علم، پیشی گرفته باشد.

اگر مشکل همین باشد که چگونه اسلام - اسلامی که عمر این رهبر را طراح کرده است - در این زمینه، بر حرکت علم پیشی گرفته و چنین تحولی را ایجاد کرده است؟ جوابش این است که: این تنها موردی نیست که اسلام از کاروان علم، پیشی گرفته است.

آیا شریعت اسلام در مجموع، سالهای سال بر حرکت علم و تحولات طبیعی فکر انسان، پیشی نگرفت؟!^۱

آیا شریعت اسلام به طرح شعارهای زیربنایی در امور اجرایی پرداخت که انسانها پس از گذشت صدها سال، شایستگی رسیدن به آن را یافتند؟!

آیا شریعت اسلام، قوانینی حکیمانه نیاورده است که انسان تا زمان گذشته نزدیک، اسرار علل آن را نمی توانست درک کند؟!

۱. هدف شهید صدر از این پرسشها این است که می خواهد حقیقت مهمی را القا کند و آن اینکه پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، وقتی بشارت مهدی، علیه السلام، را می دهد که چیزی غیر عادی در زندگی بشری است؛ در ضمن می خواهد خبر از پیشی گرفتن ثبت یک امکان عملی پس از تأکید بر امکان علمی آن بدهد؛ می خواهد بگوید انسان می تواند خیلی بیش از معمول عمر کند. و در قرآن و احادیث از اینگونه پیش آگاهیها برای توجه دادن به حقایق هستی، ثبت گردیده است. ر.ک: نوفل، عبدالرزاق، القرآن والعلم الحدیث.

آیا دین آسمانی اسلام، اسراری از وجود را بازگو نکرد که برخاطر هیچ انسانی خطور نکرده بود و پس از سیر تکاملی دانش به اثبات رسید؟! بنابراین! اگر ما به همه آنها معتقدیم چرا برای صاحب این رسالت یعنی خداوند سبحان، زیاده می‌انگاریم که در طراحی عمر حضرت مهدی، علیه السلام، بر علم، پیشی بگیرد؟^۱

البته ما در اینجا فقط از پدیده‌هایی سخن گفتیم که می‌توانیم خود، آن را لمس کنیم؛ ولی می‌توانیم موارد دیگری را که رسالت آسمانی و وحی الهی برای ما بازگو کرده است بدان اضافه کنیم مثلاً قرآن خبر می‌دهد که پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد.^۲ این بردن را اگر بخواهیم در چارچوب قوانین طبیعی درک کنیم؛ چنین می‌نماید که در آنجا قانونی به کار برده شد که علم پس از گذشت صدها سال توانست آن را کشف کند و عملی سازد.^۳

همان علم الهی که به پیامبر اسلام، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، توانایی حرکت

۱. اشاره‌ای است به اینکه این نیز از معجزات است و از افاضات خاص ربّانی است و این مسأله‌ای است که مسلمان نمی‌تواند آنرا انکار کند؛ زیرا کتابهای آسمانی بویژه قرآن خبر آن را داده‌اند؛ همانند آنچه درباره عمر نوح، علیه السلام، وارد شده است و همانند دیگر اخبار غیبی که قرآن خبر داده است.

علاوه بر اینکه بسیاری از اهل سنت و اهل تصوف و عرفان به کرامات و شبه معجزه برای اولیا و صالحان و مقربان درگاه احدیت باور دارند. ر.ک: مغنیة، محمد جواد، التصوف والکرامات؛ ناصف منصور علی، همان، ج ۵، کتاب الزهد والرقائق، ص ۲۸۸.

۲. اشاره است به آیه یکم از سوره مبارکه اسراء (۱۷) که می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...».

۳. اشاره است به طرح سفینه‌های فضایی و رفتن به فضا و رسیدن به مسافتهای بسیار دور از زمین در ظرف چند روز که در زمان معاصر و در اواخر قرن بیستم به صورت واقعیات در آمده است.

سریع بخشید قبل از اینکه علم بتواند چنین آرزویی را محقق سازد، همان دانش برای آخرین جانشین تعیین شده پیامبر، صلی الله علیه و آله، عمر طولانی را تقدیر کرد، قبل از اینکه علم بتواند طول عمر را برای انسانها تحقق بخشد.

آری، این عمر طولانی که خداوند به آن منجی منتظر، بخشیده است برای انسانهای گذشته تا به امروز بسیار بعید و دور از ذهن، می نماید و تجربه دانشمندان نیز تاکنون کارساز نبوده است؛ ولی آیا نقش تغییر بنیادین و ریشه‌ای که بر عهده این منجی گذاشته شده، نسبت به زندگی انسانها و گذشته تاریخی شان، غیر متعارف نیست؟

آیا قرار بر این نیست که با دست او جهان دگرگون شود و شالوده تمدنی نو بر اساس حق و عدالت پی ریزی گردد؟ پس چرا وقتی سرنوشت این نقش بزرگ به برخی از پدیده‌های شگفت‌انگیز و دور از عادت مانند طول عمر، بستگی داشت دچار شگفتی می شویم؟ در حالی که شگفتی این پدیده و غیر مرسوم بودن آن، هر چقدر باشد به اهمیت برنامه عظیم آن روز نمی رسد که بایستی اجرا گردد.

وقتی ما حرکت بزرگ تاریخ را^۱ که در گذشته، مشابهی برای آن سراغ نداریم، تجویز می کنیم چرا عمر طولانی را که همانندی برایش در زندگی

۱. اشاره است به نقش مهمی که برای امام مهدی، علیه السلام، در نظر گرفته شده است؛ نقشی که تغییر بنیادین را در سطح کامل وجود انسان، ایجاد خواهد کرد. چنانکه در حدیث می گوید: «زمین را پر از عدل و داد می کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد.» و این مسأله‌ای است که علمای اسلام بر اصل آن اجماع دارند و اختلافات در امور فرعی است. از این جهت سؤالاتی که شهید صدر مطرح کرده است، وجه منطقی صحیحی دارد.

سراغ نداریم، تجویز نکنیم؟! و من نمی دانم آیا این تصادفی است که در تاریخ فقط دو تن مأمور پاکسازی تمدن انسان از مایه های تباهی و فساد گردند و آن را از نو بنا بسازند و هر دو عمری طولانی چند برابر عمرهای معمولی ما داشته باشند؟

یکی از این دو تن، نوح پیامبر است که نقش خود را در گذشته بشریت اجرا کرد و قرآن تصریح می کند که وی نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود زندگی کرد^۱ و پس از طوفان، جهانی نو برپا ساخت. و آن دیگری نقش خود را در آینده بشریت، ایفا خواهد کرد. او مهدی است که تا به حال پیش از هزار سال زندگی کرده است و قرار است در روز موعود، جهان را از نو بسازد.

چرا ما نوح را که حداقل نزدیک به هزار سال زندگی کرد می پذیریم ولی مهدی را نمی پذیریم؟^۲

۱. در سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۴ می فرماید: «قَلْبَتْ فِيهِمِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»؛ هزار سال به جز پنجاه سال در میان ایشان درنگ داشت.

۲. این سؤال متوجه مسلمانانی است که به قرآن و احادیث نبوی عقیده دارند. علمای اهل سنت برای دیگران غیر از حضرت نوح، عمرهای بیشتری روایت کرده اند. رک: النووی، محی الدین بن شرف، تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، ص ۱۷۶.

و این درست نیست که کسی بگوید: در آنجا قرآن خبر داده است و در هر مورد که قرآن خبر می دهد برای ما یقین آور است. و یا بگوید مسأله مربوط به نوح، علیه السلام، یکی از پیامبران مرسل است اما درباره حضرت مهدی چنان نص قطعی نداریم و ایشان هم پیامبر نیست! زیرا اولاً در هر دو مورد، موضوع بسیار پراهمیت است و آن دگرگونی و کندن بنیاد ظلم و فساد است. در آنجا وظیفه بر عهده پیامبری گذاشته شده بود و در اینجا بر عهده کسی که خداوند او را انتخاب کرده است چنانکه روایات صحیح می گویند رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: «اگر از عمر دنیا یک روز بیش نمانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند تا مردی از اهل بیت مرا بفرستد که زمین را پر از عدل و داد کند...» الناصف، منصور علی، همان، ج ۵،

گفتار دوم: اعجاز و عمر طولانی

دانستیم که عمر طولانی از نظر علم، ممکن است. حال اگر فرض کنیم از نظر علم امکان نداشته باشد و قانون پیری و شکستگی قانونی حتمی باشد که بشریت هرگز نتواند آن را تغییر دهد، در این صورت چه می‌شود؟

باید گفت: در این صورت طول عمر افرادی چون نوح و مهدی که قرن‌ها بر خلاف قوانین طبیعی که در علم جدید به اثبات رسیده است زنده مانده‌اند از موارد اعجاز محسوب می‌گردد.

معجزه، در مقطع خاصی قانون طبیعت را از کار می‌اندازد تا زندگی شخصی را که رسالت آسمانی به وجود او بستگی دارد حفظ کند.

ص ۳۴۳.

اما از جهت نصّ قطعی، احادیث درباره حضرت مهدی به حدّ تواتر می‌رسد که موجب علم و یقین است پس فرقی در این میان نیست. ر.ک: الناصف منصور علی، همان، ج ۵، ص ۳۴۱ و ۳۶۰، که تواتر را از شوکانی نقل کرده است.

محققان از اهل سنت و شیعه به اینجا رسیده‌اند که هرکس به حضرت مهدی، علیه‌السلام، کفر بورزد به حضرت محمد کفر ورزیده است و این نیست مگر به خاطر آنکه مسأله مهدی به تواتر اثبات گشته و از ضروریات دین است و به اجماع علما هر کس منکر آن شود کافر است. ر.ک: البرزنجی، محمدبن رسول، الاشاعة لاشراط الساعه، بحث راجع به مهدی، علیه‌السلام. و ما در مقدمه کتاب راجع به تواتر، بحث کردیم.

معجزه طول عمر از نظر یک مسلمان که عقیده خود را از قرآن و سنت برگرفته است دور از انتظار و منحصر به فرد نیست.^۱ مثلاً قانون طبیعت این است که جسمی که حرارت بیشتری دارد در جسمی که حرارت کمتری دارد اثر می‌گذارد تا برسد به جایی که هر دو یکسان شوند و قاطعیت این قانون از قانون پیری هم بیشتر است؛ در حالی که می‌دانیم این قانون برای حفظ زندگی حضرت ابراهیم، علیه‌السلام، از تأثیر افتاد زیرا تنها راه برای نگهداری او بود؛ وقتی آن حضرت به آتش در افتاد وحی آمد:

يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا

ای آتش بر ابراهیم خنک و سلامت باش!^۲

و ابراهیم سالم بدون هیچ گزندی از آتش بیرون آمد!

و همچنین است دیگر قوانین طبیعی که برای شماری از پیامبران و حجت‌های الهی در روی زمین از کار افتاد؛ دریا برای موسی شکافته شد^۳؛ رومیان تصور کردند عیسی را دستگیر کرده‌اند در حالی که اشتباه می‌کردند؛^۴ پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، در حالی که گروه زیادی از

۱. یعنی موضوع طول عمر در این صورت از قبیل معجزه است که در قرآن و سنت آمده است. دعوت انبیا و ادعای رسالت از طرف خدا همیشه با اعجاز همراه بوده است و این چیزی نیست که مسلمان بتواند آن را انکار یا در آن شک کند بلکه غیر مسلمانان نیز به معجزه عقیده دارند و از این جهت با مسلمانان مشترک‌اند.

۲. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۶۹.

۳. اشاره است به قول خداوند متعال: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ»؛ پس به موسی وحی کردیم که عصایت را بر دریا بزن دریا بشکافت و هر پاره چون کوهی عظیم گشت (سوره شعراء (۲۶)، آیه ۶۳).

۴. اشاره است به قول خداوند متعال: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنَّ شُبَّهَ لَهُمْ...»؛ در

قریش خانه‌اش را در محاصره داشتند و ساعتها در کمین او بودند، از خانه بیرون آمد و از میان آنان گذشت در حالیکه خداوند وی را از دید آنان پنهان داشت.^۱

در همه این نمونه‌ها قانون طبیعت برای حمایت و حفاظت یک شخص از کار می‌افتد؛ زیرا حکمت الهی اقتضای زنده ماندن او را داشته است و قانون پیری هم می‌تواند در زمره یکی از این نمونه‌ها باشد.

شاید بتوان از آنچه تا به حال اتفاق افتاده یک نتیجه کلی به دست آورد و آن اینکه: هر وقت حفظ جان حجتی الهی در روی زمین نیاز به تعطیل قانونی طبیعی داشته باشد و هرگاه ادامه زندگی آن شخصیت برای انجام یک طرح مهم، ضروری باشد در این هنگام لطف الهی باعث می‌شود که آن قانون طبیعی موقتاً از کار بیفتد ولی وقتی شخصیتی وظیفه الهی خود را به انجام رساند، مطابق قوانین طبیعی می‌میرد و یا به شهادت می‌رسد.

در اینجا هم، ما با یک سؤال روبرو می‌شویم و آن اینکه چگونه ممکن است یک قانون از کار بیفتد؟^۲ چگونه می‌شود پیوند حتمی و ضروری میان پدیده‌ها گسسته شود؟ آیا این با علم تناقض ندارد؟ علمی که قوانین

حالی که نه او را کشتند و نه بر دار آویختند، لکن امر بر آنها مشتبه شد (سوره نساء (۴)، آیه ۱۵۷).

۱. ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۲۷. او در این کتاب این حادثه را نقل کرده و این قضیه اجماعی است.

۲. گفته می‌شود قانون از حیث اینکه قانون است بایستی فراگیر باشد و تصور تعطیلی و از کار افتادگی در آن راه نیابد در حالیکه خود می‌دانند گاهی قانون با قانون دیگری از کار می‌افتد مثل قانون جاذبه که ایجاب می‌کند همه چیز به مرکز زمین جذب شود در حالیکه در گیاهان آب از ریشه به طرف بالا می‌رود و البته این از خواص مویرگهاست که خود یک قانون دارد. ر.ک: محمود، مصطفی، القرآن محاولة لفهم عصری.

طبیعی را کشف و بر اساس آزمایش و استقرای منطقی، پیوندهای ضروری آن را شناسایی کرده است.

در جواب باید گفت که خود علم با عقب نشینی از اندیشه ضروری بودن قوانین طبیعی به این پرسش، پاسخ داده است.

توضیح اینکه، علم بر اساس آزمایش و مشاهدات، قوانین طبیعی را کشف می‌کند؛ هرگاه پدیده‌ای طبیعی همیشه دنبال پدیده‌ای بیاید از این پیوستگی به یک قانون کلی پی می‌بریم و آن اینکه هر جا آن پدیده اولی پیدا شد دنبالش پدیده دومی می‌آید. ولی علم نمی‌گوید بایستی میان آن دو پدیده، یک وابستگی ذاتی حتمی وجود داشته باشد که از ژرفای آنها سرچشمه گرفته است؛ زیرا حتمیت و ضرورت، یک حالت غیبی است که وسایل آزمایشگاهی و علمی نمی‌تواند آن را اثبات کند. از این رو منطق علم جدید تأکید می‌کند که قانون طبیعی - آنگونه که علم تعریف می‌کند - سخن از ارتباط و علاقه حتمی ندارد بلکه سخن از مقارنه دائمی میان دو پدیده دارد.^۱ پس اگر معجزه آمد و این دو پدیده طبیعی را از هم جدا کرد چنین چیزی هرگز گسستن یک رابطه ضروری و حتمی نیست. حقیقت این است که معجزه به معنی دینی کلمه در پرتو منطق علم جدید بیش از آنچه نقطه نظر علم قدیم بود، قابل فهم شده است؛ زیرا دیدگاه گذشتگان این بود که هر پدیده‌ای اگر با پدیده دیگر مقارنه داشت، رابطه آندو ناگسستنی است و معنایش این بود که محال است یکی از دیگری

۱. ر.ک: الصدر، السید محمد باقر، فلسفتنا، ص ۲۵۹ و ۲۹۹. او در این زمینه مفصلاً بحث کرده است.

جدا شود. ولی در منطق علم روز این رابطه به قانون «مقارنه» یا قانون «تتابع شایع»^۱ تعبیر می‌شود. بدون اینکه رابطه غیبی و حتمی میان آن دو لازم شمرده شود.

با این دید معجزه یک حالت استثنایی برای این عموم می‌گردد بدون اینکه با یک ضرورت، اصطکاک پیدا کند یا منجر به یک امر محال و نشدنی گردد.

و ما بنا بر آنچه به عنوان اساس استقراء در منطق^۲ پذیرفته‌ایم با نظر علم جدید موافقیم و می‌گوییم: استقراء دلیلی بر رابطه ضروری میان دو پدیده اقامه نمی‌کند بلکه تنها دلالت بر وجود یک تفسیر مشترک در تقارن دائمی و تعاقب دائمی میان دو پدیده دارد و همانطور که می‌شود این تفسیر مشترک را بر اساس یک رابطه ذاتی تصور کرد می‌شود آن را بر اساس حکمتی فرض کرد که باعث شده نظم آفرین جهان، رابطه مستمری میان پدیده‌های خاصی برقرار کرده باشد. و همین حکمت احیاناً ممکن است خود، دعوت به استثنا کند که در این صورت معجزه رخ می‌دهد.

۱. ر.ک: همان، ص ۲۸۲ به بعد.

۲. برای توضیح بیشتر درباره این نظریه ر.ک: الصدر، السید محمد باقر، الاسس المنطقية للاستقراء. شهید صدر در این کتاب به کشف مهمی راجع به نظریه شناخت، دست یافته است.

گفتار سوم: اصرار بر رهبری این شخص خاص که نتیجه‌اش تعطیلی قوانین طبیعی است، چرا؟

در اینجا به طرح پرسش دوم می‌پردازیم که می‌گویید: علت اینهمه اصرار از جانب خداوند متعال نسبت به این شخص خاص چیست که برای طولانی کردن عمر او قوانین طبیعی از کار بیفتند؟ چرا رهبری آینده به کسی واگذار نمی‌شود که مولود آینده باشد و اتفاقات و پیشامدهای مهم روز موعود، او را بسازد و سپس به میدان آمده و نقش خود را ایفا کند؟ به عبارت دیگر فایده این غیبت طولانی چیست؟

بسیاری از کسانی که این را می‌پرسند نمی‌خواهند یک جواب تعبدی بشنوند. البته ما معتقدیم که دوازده امام یک مجموعه منحصر به فرد است^۱ که تعویض هیچ یک از مهره‌های آن به هیچ وجه امکان ندارد ولی

۱. اشاره به عقیده شیعه دوازده امامی است که مستند به دلیل عقلی و نقلی است بویژه حدیث متواتر ثقلین که می‌گوید: «إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»؛ من در میان شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک جویند هرگز پس از من گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم یعنی

این افراد می‌خواهند برای این دیدگاه یک توجیه جامعه‌شناختی بر اساس حقایق محسوس داشته باشند که خود آن انقلاب بزرگ و فراورده‌های شدنی آن را تبیین کند.

بر این اساس موقتاً از معتقدات خود نسبت به امامان معصوم^۱ چشم می‌پوشیم و این پرسش را مطرح می‌کنیم که: آیا ما می‌توانیم نسبت به تغییر مورد نظر از طریق بررسی سنتهای اجتماعی و تجربیات زندگی، چنین نتیجه بگیریم که یکی از عوامل پیروزی و موفقیت رهبر منتظر، همین عمر طولانی است؟ جواب ما مثبت است به چند دلیل، از جمله اینکه: ایجاد یک دگرگونی بنیادین می‌طلبد که رهبری آن در دست انسانی فوق العاده از نظر روحی باشد؛ یا شناختی کامل از تواناییها و برتریهای مکتب خود و آگاهی ژرف از ضعف نظامهایی که بایستی منهدم کند و تمدنی نو بر ویرانه آن بسازد.

اهل بیت. ر.ک: مسلم بن الحسین، صحیح مسلم، ج ۴ حدیث ۱۸۷۳؛ ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۸۹ که می‌گوید: «این حدیث دارای طرق زیادی است و از بیست و اندی صحابی نقل شده است». همچنین مستند است به حدیث نبوی که می‌فرماید: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ...»؛ قرآن و اهل بیت از هم جدا نخواهند شد تا بر سر حوض نزد من آیند...»

۱. پیامبر گرامی اسلام، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، از ویژگیهای آنان بسیار سخن گفته و فرموده است: آنان حاملان شریعت و کشتی نجات و مایه امنیّت امت و حفظ آنان از گمراهی‌اند چنانکه حدیث «ثقلین» و حدیث «لَنْ يَفْتَرِقَا» به آن اشاره دارد و هر دو روایت به مقام عصمت آنان تأکید می‌کنند؛ زیرا قابل درک نیست که آنان نگهدارنده امت از گمراهی باشند و از قرآن، که خود معصوم از اشتباه است، جدا نشوند، امّا خود آنان معصوم نباشند. ر.ک: الحکیم، السید محمد تقی، همان، مبحث حجیة السنّة، ص ۱۶۹ به بعد.

به هر مقدار که جان و دل رهبر نظم نوین جهانی از ابتدال و پوچی تمدنی که به جنگش برخاسته، آگاه باشد و بداند که آن تمدن تنها یک نقطه کوچک نسبت به خط طولانی تمدن انسانی است، به همان مقدار از نظر روحی^۱ قدرت بیشتری برای رو در رویی و پایداری می‌یابد و آنقدر می‌جنگد تا پیروزی را به دست آورد.

روشن است که مقدار لازم این روان شناختی با حجم دگرگونی مورد نظر و با تمدنی که باید واژگون شود، تناسب دارد. این درگیریها هر چه با نظامهای بزرگتر و تمدنهای کهن‌تر باشد، شناخت فراگیرتری را می‌طلبد. و چون در روز موعود مقرر است که جهان پر از ظلم و ستم با همه زرق و برق و جلوه‌های رنگارنگش زیر و زبر شود، طبیعی است که باید دنبال شخصی بود که یک تنه از همه جهان فراتر بوده؛ و مولود تمدنی نباشد که می‌خواهد آن را دگرگون و کاخ عدل را بر ویرانه آن بسازد؛ زیرا کسی که در سایه یک تمدن کهن و ریشه‌دار که همه جهان تحت تأثیر سیطره ارزشی آن است بزرگ شود در مقابل آن تمدن احساس کوچکی می‌کند، دلیل آن هم این است که آن فرد از وقتی که چشم به جهان می‌گشاید و از

۱. اینکه رهبری تاریخی بایستی از نظر روحی، آمادگی کامل برای اجرای نقش خود داشته باشد، مسأله‌ای پذیرفته شده است و اگر به قرآن مراجعه کنیم می‌بینیم که در تاریخ انبیا به گونه‌ای روشن از این مسأله سخن می‌گوید؛ بویژه آیاتی که درباره نوح پیامبر، علیه‌السلام، است. و این موضوعی است که توجه انسان را جلب می‌کند؛ شاید بدین جهت باشد که نوح و امام منتظر هر دو یک نقش ایفا می‌کنند و وظیفه‌شان بسیار به هم شباهت دارد. چنانکه شهید صدر نیز به این موضوع اشاره کرده است. ر.ک: طباره، عقیف عبدالفتاح، مع الانبیاء.

هنگامی که پرورش می‌یابد تا زمانی که بزرگ می‌شود همواره حاکمیت آن تمدن را می‌بیند و به هر جا نگاه می‌اندازد جز جلوه‌های رنگارنگ آن را نمی‌بیند.

و بالعکس کسی که با تاریخ زندگی کرده و پیش از آنکه این تمدن شکل بگیرد حضور داشته و همه تمدنهای بزرگ و فروپاشی^۱ آنان را یکی پس از دیگری با چشمان خود دیده باشد، نه اینکه فقط تاریخ را خوانده باشد؛ تمدنی را دیده است که بایستی آخرین پرده از داستان زندگی انسان قبل از روز موعود را به نمایش بگذارد. در واقع چنین کسی این تمدن را پیش از پیدایش و قبل از جوانه زدن دیده و سپس شاهد پیدایش و ظهور و بروز آن بوده، تا اینکه به مرحله رشد رسیده و بالاخره زمانی که کاملاً شکوفا گشته و بتدریج بر همه مقدرات جهان سیطره پیدا کرده است.

در حقیقت شخصی که همه این مراحل را با زیرکی و آگاهی کامل پشت سر گذاشته به این غول وحشتناک - که در صدد از پای درآوردن آن است - از آن زاویه تاریخی که با چشمان خود دیده است می‌نگرد، نه اینکه فقط به کتابهای تاریخی مراجعه کرده و یا به عنوان یک سرنوشت محتوم آن را پذیرفته باشد. چنین شخصی قطعاً دیدگاهش همانند دیدگاه

۱. می‌توانیم برای نمونه به پیشرفت و ترقی اتحاد شوروی [سابق] اشاره کنیم؛ آنچه را ما با چشمان خود شاهد بودیم تا بدانجا که دومین قطب جهان شد و از نظر سیاسی و پیشرفت مدنی شانه به شانه آمریکا می‌زد و هر دو توانستند به فضا سفر کنند و سپس شاهد بودیم که شوروی چگونه فرو پاشید.

«روسو»^۱ نخواهد بود که درباره او می‌گویند: حتی تصور این که فرانسه روزی بدون شاه باشد او را دچار ترس و وحشت می‌کرد. با این که او در جهان اندیشه و فلسفه از بزرگترین مبلغان و داعیان دگرگونی سیاست حاکم بود. و این بدان علت بود که «روسو» در فضای پادشاهی پرورش یافته بود و در طول زندگی در جو پادشاهی تنفس می‌کرد.

ولی شخصی که در همه تاریخ حضور داشته، خود دارای ابهت تاریخ و قدرت تاریخ است و کاملاً می‌داند که آنچه اینک حاکمیت دارد، گوشه‌ای از تاریخ و قدرت تاریخ است که با زمینه‌های خاصی به وجود آمده است و با گذشت زمان و زمینه‌های جدید از میان خواهد رفت و چیزی از آن باقی نخواهد ماند؛ چنان که در گذشته نزدیک یا دور اصلاً وجود نداشت. وانگهی عمر تمدن‌ها هرچند طول بکشد نسبت به عمر طولانی تاریخ چند روزی بیش نیست.

اجازه بدهید سؤالی بکنم، آیا سوره کهف و سرگذشت جوانانی را که به خدای خود ایمان آوردند و خداوند بر هدایتشان افزود خوانده‌اید؟^۲

۱. ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸م). نویسنده و متفکر فرانسوی است. برخی از ناقدان وی را شخصیتی می‌دانند که بیشترین نقش را در ادبیات فرانسه و فلسفه جدید داشته است. معروف‌ترین تألیف او *قرارداد اجتماعی* است. ر.ک: البعلبکی، منیر، موسوعة المورد، ج ۸، ص ۱۶۹.

۲. اشاره است به آیه «إِنَّهُمْ فَتِنَةٌ أَمْثُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى...»؛ آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم. (سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳).

برای مطالعه تفسیر آیه مزبور ر.ک: الزمخشری، جارالله محمود، الکشاف، ج ۲، ص ۷۰۶، (بیروت، دارالکتاب العربی).

جوانانی که با نظامی بت پرست و خودکامه مواجه بودند که صدای توحید را در گلو خفه می کرد و نمی گذاشت در صف متحد شرک، خللی وارد آید. جوانانی که نفس در سینه آنان تنگ شد و ناامیدی بدیشان روی آورد و همه درها را به روی خود بسته یافتند؛ وقتی چنین دیدند به غاری پناه بردند و از خداوند برای مشکل خود چاره خواستند. برای این جوانان بسیار سنگین بود که باطل حاکم باشد و حق محکوم، و ستمگران هرکسی را که قلبش برای حق می تپید، نابود سازند.

آیا می دانید خداوند با ایشان چه کرد؟ خداوند آنان را سیصد و نه سال در آن غار خواب کرد^۱ و سپس از خواب برانگیخت و به صحنه زندگی بازگرداند در حالی که آن نظام بیدادگر سقوط کرده و به زیالهدان تاریخ سپرده شده بود و دیگر هیچ قدرتی نداشت.

چرا خداوند چنین کرد؟ برای این که آن جوانان برومند، فروپاشی حکومت باطل را با چشم خود ببینند. همان حکومتی که سیطره و وجودش برای آنان بسیار بزرگ و مهم می نمود. اینک با چشمان خود پایان کار آن نابکاران را می دیدند تا در نظرشان قدرت و تواناییهای ستمکاران تاریخ، کوچک و حقیر جلوه کند.

اگر اصحاب کهف به خاطر آن اتفاق نادر که سیصد سال به زندگی شان افزود، توانستند بروشنی همه چیز را ببینند و روحیه ای برتر یابند پس

۱. اشاره است به آیه «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا...»؛ آنها در غار خود سیصد سال آرمیدند و نه سال بدان افزوده اند. (کهف) (۱۸) آیه ۲۵.

برای آن امام منتظر، در تمام عمر طولانی اش چنین اتفاقی حاصل بوده است و به او امکان می‌داده که حرکت این انسان سترگ را از آغاز تا کنون ببیند.

گذشته از این، تجربه‌ای که از همراهی با تمدنها حاصل می‌شود و حضور شخصی در حرکتها و دگرگونیهای تاریخی اثر شگرفی در آمادگی فکری و کارایی رهبر برای روز موعود دارد و باعث می‌شود همه رفتارهای کاربردی دیگران را با تمام نقطه‌های قوت و ضعف و خطا و صواب بشناسد و با کمال آگاهی و شناخت نسبت به عوامل و اسباب و جهت‌گیریهای تاریخی، دست به اصلاح جامعه بزند.

البته این انقلاب بزرگی که اجرای آن بر دوش امام منتظر گذاشته شده بر پایه و بنیاد اسلام است و طبیعی است که رهبری آن بایستی به مصادر و منابع نخستین اسلام کاملاً نزدیک باشد و شخصیت او به طور کامل و مستقل شکل گرفته و از تأثیرات تمدنی که می‌خواهد با آن بجنگد به دور باشد. اما کسی که در دامن آن تمدن به دنیا آمده، پرورش یافته و افکارش در چارچوب آن رشد کرده است، قطعاً نمی‌تواند به دور از رسوبات و نوع تفکر آن تمدن باشد، اگر چه خود جریان دگرگون سازی آن تمدن را رهبری کند.

پس برای این که تأثیر ناپذیری چنین رهبری از آن تمدن، تضمین گردد، لازم است شخصیت او در آن مرحله تمدنی پیشین که از نظر روح کلی و

مبدأ پیدایش به آن تمدن که قرار است در روز موعود به رهبری او تحقق یابد، نزدیکتر است، به گونه‌ای کامل شکل گرفته باشد.^۱

۱. اگر کسی اشکال کند که: پیامبر، صلی الله علیه و آله، با این که رسالتش جهانی بود و وظیفه مهم ایجاد تغییر بزرگ را برعهده داشت، در عین حال در سایه تمدن جاهلی بزرگ شد و از آن تأثیر نپذیرفت و انبیای گذشته نیز چنین بودند. پس توجیه این نظریه (لزوم ساخته شدن شخصیت امام زمان، علیه السلام، در تمدن گذشته) چیست؟

جواب این است که اولاً: پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در واقع خود یک عزلت کامل از تمدن جاهلی داشت و چنان‌که در سیره آن حضرت آمده است انزوا را بسیار دوست می‌داشت، به غار حرا می‌رفت و به عبادت می‌پرداخت. انبیای گذشته نیز از رسوم جاهلی جامعه خود دوری می‌جستند و خداوند متعال به همین اشاره دارد که می‌فرماید:

«فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَاهُ إِسْحَاقَ»؛ وقتی از آنها و خدایان (دروغین) آنها کناره گرفت ما به او اسحاق را بخشیدیم (سوره مریم (۱۹) آیه ۱۴۹)؛ ثانیاً: به پیامبر مرسل، وحی می‌شود و مستقیماً از طرف آسمان تأیید و گام به گام رفتار و کردار لازم به او ابلاغ می‌گردد؛ درحالی که به امام وحی نمی‌شود - بنا بر عقیده امامیه - و مستقیماً از جانب آسمان به او ابلاغ نمی‌شود گرچه مورد تأیید و عنایت ربّانی است.

از این رو امام نیاز به آمادگی ویژه دارد و در عین حال که به تمدن اصیل اسلامی نزدیک و وابسته است و از پدران خود اصالت و علم و معرفت دریافت کرده است از تجربه بشری و عوامل پیدایش و رشد و شکوفایی تمدنها آگاهی می‌یابد و همچنین با عوامل زوال و فروپاشی آنها نیز آشنا می‌گردد و در نتیجه به همه امور، شناخت و احاطه کامل پیدا می‌کند.

البته با همه اینها ما عقیده داریم امام از تواناییهای شخصی خدا دادی برخوردار است و از جانب آسمان تأیید می‌شود. در گفتار چهارم به این موضوع خواهیم پرداخت.

گفتار چهارم: شایستگیهای رهبر منتظر چگونه به کمال رسید؟

اینک به پرسش سوم می‌رسیم که می‌گوید: شایستگیهای آن رهبر منتظر چگونه به کمال رسید [و آماده رهبری شد]، با اینکه او پدرش، امام عسکری، علیه‌السلام، را بیشتر از پنج سال همراهی نکرد و می‌دانیم که پنج سالگی دوران طفولیت است و هرگز برای رشد شخصیتی یک رهبر کافی نیست؛ پس چه زمینه‌هایی در تکامل وی، نقش داشته است؟

جواب این است که: آن حضرت پس از رحلت پدر، جانشین وی در امامت و رهبری شد و این بدان معنا است که ایشان همه ویژگیهای فکری و روحی یک امام را در همان اوان کودکی دارا بوده است.

امامت زود رس هم رخدادی سابقه‌دار است؛ چند تن از پدران آن حضرت نیز چنین بوده‌اند، مانند امام محمدبن علی جواد، علیه‌السلام، که در سن هشت سالگی^۱ و امام علی بن محمد هادی، علیه‌السلام، که در نه

۱. ر.ک: المالکی، ابن صباغ (م ۸۵۵ق.)، الفصول المهمة؛ الشیخ المفید، محمدبن محمدبن النعمان، همان، ص ۳۱۶ به بعد.

سالگی^۱ به امامت رسیدند.

ولی این پدیده در حضرت مهدی، علیه السلام، به اوج خود می‌رسد و می‌بینیم که در پنج سالگی به امامت رسیده است. دلیل اینکه ما این پدیده را یک واقعیت تاریخی می‌نامیم این است که این امر در رابطه با برخی از پدران آن حضرت، یک حقیقت ملموس و عینی بوده است، مسلمانان آن را درک کرده و با آن زندگی کرده‌اند و هیچ چیز برای اثبات یک واقعیت، بهتر از وقوع آن در میان یک جمعیت نیست.^۲

توضیح این مسأله نیاز به بیان چند نکته دارد:

الف) امامت یک پایگاه سلطنتی نبود که با وراثت از پدر به پسر برسد و نظام حاکم از آن پشتیبانی کند؛ همانند خلافت فاطمیان و عباسیان؛ بلکه امام از راه نفوذ فکری و اثر معنوی در میان نهادهای مردمی، حمایت گسترده ایشان را به دست می‌آورد به گونه‌ای که مردم کسی را جز امام، لایق رهبری اسلام نمی‌دانستند.

ب) این نهادهای مردمی از همان صدر اسلام، تشکیل شده بود ولی در عهد امام باقر و امام صادق، علیهما السلام، بیشتر شکوفا و گسترده گشت. مدرسه‌ای که این دو امام درون پایگاهها تشکیل دادند، موج فکری

۱. ر.ک: العاملی، السید تاج الدین (از بزرگان قرن یازدهم هجری)؛ التتمة فی تواریخ الائمة، قم، مؤسسه بعثت؛ ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۲۳-۱۲۴ او در این کتاب بخشی از سیره امام و کرامات او را نقل می‌کند.

۲. ر.ک: الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان، همان، ص ۳۱۹ به بعد؛ ابن حجر، همان، ص ۱۲۳-۱۲۴. این دو کتاب داستان گفتگوی امام جواد، علیه السلام، با یحیی بن اکثم را در زمان مأمون نقل کرده‌اند که چگونه امام، علیه السلام، توانست در آن سن کم، اعلی‌ت و قدرت علمی خود را به اثبات رساند و خصم را محکوم سازد.

وسیعی را در جهان اسلام ایجاد کرد. صدها فقیه، متکلم، مفسر و دیگر دانشمندان اسلام شناس و انسان شناس در این مدرسه مشغول بودند به گونه‌ای که یکی از راویان آن زمان (حسن بن علی و شاء) می‌گوید:

«روزی من وارد مسجد کوفه شدم و دیدم نهصد دانشمند^۱ در آنجا گرد آمده و همگی از امام صادق، علیه‌السلام، روایت می‌کنند!».

ج) از نظر این مدرسه و نهادهای مردمی وابسته به آن، شرایط صلاحیت برای امامت بسیار سخت بود؛ زیرا معتقد بودند کسی لیاقت رهبری دارد که از همه علمای معاصر عالمتر و داناتر باشد^۲ وگرنه او امام نخواهد بود.

د) در راه این عقیده، بسیاری از مردم جان خویش را فدا کردند و قربانیهای فراوان دادند. خلفای آن زمان این مکتب را - لاقلاً از نظر فکری - دشمن خویش می‌دانستند و در طول تاریخ، به آزار و اذیت، زندان، شکنجه و قتل آنان پرداختند و صدها تن در سیاهچالها با مرگ روبرو

۱. ر.ک: العاملی، السید امین، المجالس السنیة، ج ۵، ص ۲۰۹. این قضیه، مشهور است و سنی و شیعه آن را نقل کرده‌اند؛ ر.ک: الرفاعی، محمد سراج‌الدین، صحاح الاخبار، ص ۴۴، به نقل از حیدر، اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۶، ابن حجر در الصواعق المحرقة (ص ۱۲۰) می‌گوید: «از جعفر صادق آن قدر مردم دانش گرفتند که کاروان آن را حمل می‌کرد. در همه گیتی نام او پخش شد و بزرگانی هم چون یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک، ابوحنیفه، شعبه و ایوب سختیانی از او روایت کرده‌اند.

۲. اینکه امام، اعلم اهل زمان خود است، مورد اتفاق امامیه است، ر.ک: الحلّی، حسن بن یوسف (علامه)، الباب الحادی عشر. برای اثبات این قضیه، بارها ائمه، علیهم‌السلام، مورد امتحان قرار گرفتند و هر بار موفق شدند. ر.ک: ابن حجر، همان، ص ۱۲۳. او در این کتاب بتفصیل در این باره سخن گفته و پرسشهای یحیی بن اکثم از امام جواد، علیه‌السلام، را نقل کرده است.

شدند. این قرائن و شواهد نشان می‌دهد که عقیده استوار بسیارگران تمام می‌شد^۱ در حالی که آنان هیچ محرکی جز عقیده استوار و نیت پاک نداشتند.

ه) امامانی که این توده‌های مردمی، رهبری‌شان را گردن نهاده بودند هرگز از مردم جدا نبودند و همچون شاهان در کاخهای بلند، پنهان نمی‌شدند بلکه همیشه در کنار مردم و در میان مردم زندگی می‌کردند؛ مگر زمانی که از طرف حاکمان، زندانی یا تبعید می‌گشتند.

این حقیقت را ما از ارتباط بسیاری از راویان و محدثان با آنان، از مکاتباتی که با معاصران خود داشته‌اند، از دیدارها و مسافرت‌هایی که داشته‌اند و بالاخره از نمایندگانی که به اطراف و اکناف جهان اسلام می‌فرستاده‌اند، برداشت می‌کنیم. شیعیان و پیروان به حضور آنان می‌رسیدند و برای انجام مناسک حج^۲ به مکه می‌رفتند و یا در مدینه منوره به زیارت امام خود می‌شتافتند.

همه اینها حکایت از ارتباط پیوسته میان امام و پیروانش از هر طبقه در سراسر جهان آن روز می‌کند.

و) دستگاه خلافت به ائمه، علیهم‌السلام، و رهبری معنوی و فکری

۱. عقیده به امامت اهل بیت، علیهم‌السلام، برای شیعیان، بسیارگران تمام می‌شده است که از نظر تاریخی قابل انکار نیست و شواهد بسیار زیادی در دست است. ر.ک: الاصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین.

۲. چنانکه از روایات برمی‌آید ائمه، علیهم‌السلام، پیروان خود را به این دیدارها توصیه می‌کردند، ر.ک: الکینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۳۲۲. که می‌فرماید: «بر مردم واجب است پس از انجام مناسک حج، خدمت امام برسند و از مسایل دینی خود بپرسند و عشق و علاقه خود را به آنان ابراز کنند».

ایشان به عنوان یک خطر بزرگ، می‌نگریست و بر این اساس همه تلاش خود را در راه نابودی این رهبری به کار می‌برد و از هیچ آزاری رویگردان نبود و برای حفظ موجودیت خویش، گاه سنگدلی و قساوت را به تمام معنا به نمایش می‌گذاشت. دستگیری، اسارت و تبعید امامان، علیهم‌السلام، همیشگی بود،^۱ با این که این کارها اثر نامطلوبی در روحیه مسلمانان بویژه دوستداران ائمه می‌گذاشت و بسیار آزرده خاطر می‌گشتند.

حال اگر این شش نکته مهم تاریخی و واقعی را در نظر بگیریم، چنین نتیجه می‌دهد که امامت خردسال، یک توهم نبوده بلکه واقعیت داشته است؛ زیرا امام خردسال که پا به صحنه می‌گذارد و خود را رهبر فکری و معنوی مسلمانان معرفی می‌کند و توده وسیعی به رهبری و ولایت او گردن می‌نهند، مسلماً بایستی از دانش و شناخت و جهان‌بینی، بهره‌ فراوان داشته باشد و در فقه، تفسیر، کلام، و دیگر علوم، سرآمد روزگار خویش باشد و گرنه هرگز امکان ندارد از حمایت‌های مردمی برخوردار گردد. با توجه به این که امامان شیعه در موقعیتی بودند که مردم می‌توانستند با آنان بجوشند و هر کسی می‌توانست از زندگی شخصی و مقام علمی - فرهنگی آنان باخبر باشد.

آیا می‌شود کودکی، مدعی امامت باشد و با این نام، پرچم اسلام را در دست گیرد و در معرض دید و شنود توده‌های مردمی باشد، به او ایمان

۱. تاریخ ائمه، علیهم‌السلام، پر است از شکنجه، زندان، تبعید و احیاناً قتل. رک: الاصفهانی، ابوالفرج، همان؛ المالکی، ابن الصباغ، همان؛ الشیخ المفید، محمدبن محمدبن‌النعمان، همان.

بیاورند و در راه این ایمان، تاوان سنگینی پردازند و زندگی و امنیت خود را فدا کنند؛ بدون آنکه حتی به خود زحمت دهند که صلاحیت این کودک^۱ را برای امامت، بررسی کنند و یا شگفتی و اهمیت این مسأله، آنان را به فکر و کنکاش و اندازد؟!!

فرض کنیم مردم برای کشف حقیقت حرکت نکردند، آیا می شود روزها، ماهها و بلکه سالها بگذرد و علی رغم برخوردهای طبیعی و همیشگی میان امام و مردم، حقیقت آشکار نگردد؟! آیا باور کردنی است که امام از نظر دانش و اندیشه یک کودک باشد و در این رابطه طولانی، حقیقت پنهان بماند؟!!

یا اگر فرض کنیم برای طرفداران امامت، امکان کشف حقیقت نبود، چرا حکومت وقت، سکوت کرد؟ اگر می توانست چرا افشاگری نکرد؟ قطعاً برای حکومت خیلی آسان بود، امام خردسالی را که از نظر فکری و فرهنگی کودک است، رسوا سازد و براحتمی می توانست واقعیت را برای پیروان او و دیگران آشکار کند و بی کفایتی او را برای رهبری به اثبات رساند.

اگر افشاگری نسبت به بی کفایتی فردی در سنین چهل - پنجاه سالگی که با فرهنگ و آداب روز، آشناست، مشکل باشد؛ هرگز، اعلان بی کفایتی یک کودک معمولی هرچند با هوش و زیرک باشد، مشکل نیست آن هم امامتی که شیعه امامی به رسمیت می شناسد و شرطهای سختی را

۱. اشاره است به امام مهدی، علیه السلام، و قبل از او امام جواد، علیه السلام.

برای آن لازم می‌داند.^۱ این کار بمراتب از روشهای خشن دیگر که به نابودی بسیاری از مردم منجر می‌گشت، برای حکومت آسانتر بود. تنها توجیه علت سکوت حکومتهای معاصر و عدم استفاده از این برگ برنده^۲ این است که می‌دانسته‌اند امامت خردسال، پدیده‌ای واقعی بوده و ساختگی نیست.

حقیقت این است که حکومتها تلاش می‌کردند این برگ را روکنند ولی فوراً متوجه می‌شدند که نمی‌توانند و تاریخ برای ما از این تلاشها و شکستها سخن گفته است.^۳ ولی هرگز در جایی نگفته است که امام خردسال، متزلزل گشته و در تنگنا قرار گرفته و یا مردم اعتماد خود را نسبت به او از دست داده‌اند.

و این معنای همان حرف ماست که امامت خردسال در زندگی امامان شیعه، رخدادی واقعی به حساب می‌آمده و هرگز یک فرضیه خشک و خالی نبوده است؛ و این پدیده ریشه در میراث آسمانی دارد، میراثی که از کرانه‌های رسالت الهی سرچشمه می‌گیرد و برای مثال کافی است حضرت یحیی، علیه‌السلام، را نمونه بیاوریم؛ خداوند درباره او می‌فرماید:

۱. یعنی اینکه واجب است امام برترین مردم و داناترین آنها باشد؛ چنانکه امامیه دوازده‌امامی بدان معتقد است. ر.ک: الشبر، سیدعبدالله (م ۱۲۴۲ق.)، حق الیقین فی معرفة اصول الدین، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. منظور این است که امام خردسال را برای امتحان و حقیقت امر به جلوی مردم بیاورند.

۳. مأمون خلیفه عباسی چنین کاری را کرد و برای علمای بزرگ معلوم شد که امام جواد، علیه‌السلام، از چه پایه دانش و فقه برخوردار است. ر.ک: ابن حجر، همان، ص ۱۲۳.

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَّآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا.^۱

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر. و ما فرمان نبوت (و عقل کافی)

در کودکی به او دادیم.

وقتی ثابت شد که امامت و پیامبری برای خردسال یک رخداد واقعی بوده است، جای اعتراض در زمینه حضرت مهدی و جانشینی او از پدر باقی نمی ماند.^۲

۱ - سوره مریم (۱۹) آیه ۱۲.

۲ - شیعیان مخلص، حضرت مهدی را دیده و با او ارتباط داشته و کسب دانش کرده اند همانند سفرا و نواب اربعه. ر.ک: البحرانی، السیدهاشم؛ تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدي؛ الشيخ المفید، همان، ص ۳۴۵. و برای تفصیل بیشتر ر.ک: العمیدی، ثمرهاشم، دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۵۳۵ به بعد.

گفتار پنجم: چگونه بپذیریم که [امام] مهدی وجود خارجی دارد؟

اکنون به پرسش چهارم می‌رسیم که می‌گوید: فرض کنیم تصور امام موعود ممکن باشد و عمر طولانی، امامت خردسال و غیبت مطلق را نیز امکان‌پذیر بدانیم ولی این امکان در حدی نیست که ثابت کند چنین شخصی در خارج، تحقق پیدا کرده است. پس، از چه راهی به وجود خارجی مهدی ایمان بیاوریم؟ آیا چند روایت که در لابه‌لای کتابها از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل شده کافی است که ما را به وجود امام دوازدهم پایبند سازد؛ در حالی که چنین پنداری از ساختار ذهنی انسان بسیار دور است. اصلاً چگونه می‌شود اثبات کرد که مهدی واقعاً در تاریخ وجود داشته است؟ شاید شرایط خاص روحی - روانی این باور را در ذهن مردم جا انداخته باشد؟^۱

۱. پرسشهایی که شهید سید محمد باقر صدر، رحمه الله علیه، طرح می‌کند در واقع اشکالاتی است که به طور معمول در مورد امام مهدی، علیه السلام، مطرح شده و یا خواهد شد. و از مهمترین اشکالاتی است که در این زمینه مطرح می‌شود. حتی بعضی از نویسندگان معاصر اخیراً این اشکالات را با انگیزه‌های غیر علمی و جنجال

در جواب می‌گوییم: این اصل که مهدی رهبر موعود و منجی عالم بشریت است به صورت عام در احادیث نبوی، و به صورت خاص در روایات ائمه اهل بیت، علیهم‌السلام، آمده است. در این روایات مسأله به گونه‌ای مورد تأکید قرار گرفته که جای هیچ‌گونه شکی باقی نمی‌گذارد. چهارصد حدیث فقط از طریق برادران اهل سنت^۱. شمارش شده که به ضمیمه روایات شیعه به بیش از شش هزار روایت می‌رسد^۲؛ و چنین آماري بسیار بالاست. در مورد خیلی از مسائل بدیهی اسلام که مسلمانان به آن معتقدند، این همه روایت وارد نشده است.

اما تجسم این اندیشه در وجود امام دوازدهم، علیه‌السلام، هم دلایل کافی دارد که کاملاً اقناع‌کننده است. این دلایل را می‌توان در دو دلیل یکی نقلی و دیگری علمی، خلاصه کرد:

دلیل نقلی، وجود امام موعود را اثبات می‌کند و دلیل علمی، ثابت می‌کند که مهدی یک اسطوره و یک فرضیه نیست، بلکه حقیقتی است که وجود او در تاریخ لمس شده است.

زیادی مطرح کرده‌اند که از طرف وهابیت تلاش فراوانی برای ترویج آنها به عمل آمده است و انگیزه‌های آن بر هیچ کس پوشیده نیست و شهید صدر، رحمه‌الله، علیه، برای کسانی که طالب حقیقت‌اند جواب علمی داده است. به آنچه در مقدمه آوردیم نیز مراجعه فرمایید.

۱. در این زمینه کتاب **المهدی** که عموی بزرگوارم، سید صدر، قدس‌الله‌روحه‌الزکیه، تألیف فرموده‌اند، ملاحظه شود (شهید صدر)؛ ر. ک: العباد، عبدالمحسن، همان، *مجلة الجامعة الإسلامية* ش ۳، سال ۱۹۶۹؛ *العسکری*، نجم‌الدین، *المهدی الموعود المنتظر*.

۲. کتاب **منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر از شیخ لطف‌الله صافی** ملاحظه شود (شهید صدر).

دلیل نقلی

صدها روایت و حدیث از پیامبر اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،^۱ و ائمه اهل بیت، عَلَيْهِمُ السَّلَام، رسیده است که می‌گویند مهدی موعود دارای این خصوصیات است: از اهل بیت^۲ است، از فرزندان فاطمه^۳ است، از نسل حسین^۴ و نهمین فرزند آن حضرت^۵ است. همچنین روایاتی وجود دارد

۱. ر. ک: معجم احادیث الامام المهدی، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ج ۱، احادیث نبوی.

۲. احمد و ابن ابی شیبہ و ابن ماجه و نعیم بن حماد در باب فتن از علی، علیه السلام، روایت کرده‌اند که: رسول الله، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است خداوند کار او را در یک شب سامان می‌بخشد».

ر. ک: السیوطی، جلال الدین، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۱۳ و ۲۱۵ در این کتاب احمد، ابن ابی شیبہ و ابو داود از علی، علیه السلام، روایت کرده‌اند که پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: «اگر از دنیا پیش از یک روز باقی نمانده باشد خداوند فردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌کند تا دنیا را پر از عدالت کند چنانکه پر از ستم شده است»؛ همچنین ر. ک: فقیه ایمانی، مهدی (گردآورنده)، موسوعة الامام المهدی، ج ۱، که در آن تصویر دهها صفحه از کتابهای علما و محدثان اهل سنت درباره مهدی، صفات و آنچه مربوط به اوست و همچنین و تصویریک نسخه از درس استاد عبّاد، درباره روایات و آثار وارد شده در موضوع مهدی، علیه السلام، آمده است.

همچنین ر. ک: ابوداود، سلیمان بن الأشعث، صحیح سنن المصطفی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ ابن ماجه، سنن، ج ۲، شماره ۱۳۶۷ و ۴۰۸۵.

همچنین ر. ک: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۱۴۷ و بعد از آن که در این زمینه احادیث بسیاری از صحاح و مسانید نقل کرده است.

۳. السیوطی، جلال الدین، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۱۴، که می‌گویند: «ابوداود و ابن ماجه و طبرانی و حاکم از ام سلمه روایت کرده‌اند که گفت از پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شنیدم فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است».

۴. حدیثی که می‌گویند: «مهدی از نسل حسین، علیه السلام، است» بنابر نقل کتاب معجم الامام المهدی، در مصادر زیر آمده است: الاصفهانی، ابونعیم، الاربعون حدیثاً (به نقل از: المقدس الشافعی، عقد الدرر) الطبرانی، الاوسط، (به نقل از: ابن القسیم، المنار

که می‌گویند جانشینان پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دوازده نفر می‌باشند.^۶ این روایات، مهدی موعود را در شخص امام دوازدهم، منحصر و متعین می‌کند و با اینکه ائمه، عَلَيْهِمُ السَّلَام، برای حفظ آن حضرت از ترور و قتل^۷، سعی داشتند مسأله در سطح عمومی مطرح نشود، در عین حال روایات زیادی در این زمینه وارد شده است. البته زیادی روایت به تنهایی نمی‌تواند مقبولیت آن را برساند بلکه در اینجا قرینه و گواه خاصی وجود دارد که دلیل بر صحت این روایات است.

در حدیث شریف نبوی، سخن از امامان، جانشینان، امیران و سخن از دوازده تن آمده است. متن احادیث مختلف است؛ در بعضی دوازده امام و در بعضی دوازده خلیفه و در بعضی دیگر دوازده امیر، ذکر شده است.

- (المنیف)؛ السیرة الحلبیة ج ۱، ص ۱۹۳؛ ابن حجر، القول المختصر.
 همچنین ر.ک: الصافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الاثر، که از منابع شیعه این حدیث را نقل کرده است. برای آشنایی با ضعف روایاتی که می‌گویند مهدی از نسل امام حسن، علیه‌السلام، است. ر.ک: العمیدی، ثمرهاشم، همان، ج ۱، ص ۲۹۶.
۵. روایاتی که تصریح می‌کند مهدی، نهمین فرزند حسین، علیه‌السلام، است در کتابهای زیر آمده است: القندوزی الحنفی، ینابیع المودة، ص ۴۹۲؛ الخوارزمی، مقتل الامام الحسین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ الجوینی الشافعی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۵ ح ۵۶۱ تا ۵۶۹؛ الصافی گلپایگانی، همان، که این روایت را از طریق شیعه نقل کرده است؛ العمیدی، ثمرهاشم، همان، ج ۱، ص ۲۹۴.
۶. حدیثی که می‌گوید: «الخلفاء بعدی اثنا عشر کلهم من قریش»؛ جانشینان من دوازده نفرند که همه از قریش‌اند. یا «لا یزال هذا الدین قائماً ما ولیه اثنا عشر کلهم من قریش»؛ این دین پا برجاست تا دوازده نفر که همه از قریش‌اند آن را سرپرستی کنند. متواتر است، کتب صحاح و مسانید با طرق مختلف آن را نقل کرده‌اند گرچه در متن آن کمی اختلاف است و در تفسیر آن نیز اختلاف وجود دارد. ر.ک: البخاری، صحیح البخاری، ج ۹، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، ص ۱۰۱؛ المسلم، صحیح المسلم، ج ۲، کتاب الاماره، ص ۱۱۹؛ حنبل، احمد، مسند، ج ۵، ص ۹۰، ۹۳ و ۹۷.
۷. ر.ک: الصدر، السید محمد، الغیبة الکبری، ص ۲۷۲ به بعد.

بعضی از مؤلفان، تعداد این احادیث را بیش از دویست و هفتاد، شمارش کرده‌اند که همگی از کتابهای معتبر شیعه و سنی از قبیل: صحیح البخاری^۱، صحیح مسلم^۲، سنن ترمذی^۳، سنن ابی داود^۴، مسند احمد^۵ و المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری^۶ نقل شده است.

مسأله ویژه و قرینه مهم این است که بخاری که از ناقلان این حدیث است خود از معاصران امام نهم و دهم و یازدهم بوده است و این خیلی معنا دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که این روایت قبل از اینکه مفاد و مضمون آن در خارج، تحقق پیدا کند و قبل از اینکه اندیشه دوازده امامی وجود و ظهور یابد از زبان پیامبر به ثبت رسیده است و این می‌رساند که نقل این حدیث، انعکاس یک پدیده خارجی نبوده است؛ چرا که معمولاً احادیث ساختگی، به توجیه جریانهای خارجی و وقوع یافته، می‌پردازد.

۱. ر.ک: ناصف، منصور علی، همان، ج ۳، ص ۴۰؛ در این کتاب آمده که روایت مزبور را شیخان و ترمذی روایت کرده‌اند. دخیل، علی محمد علی، الامام المهدی، که به تحقیق درباره این حدیث پرداخته است.

۲. ر.ک: البخاری، صحیح البخاری، ج ۳، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، ص ۱۰۱، (بیروت، دار احیاء التراث العربی).

۳. ر.ک: ناصف، منصور علی، همان، ج ۳، ص ۴۰. نویسنده این کتاب به دنبال حدیث مزبور می‌گوید: آن را شیخان و ترمذی روایت کرده‌اند و در حاشیه کتاب می‌گوید: ابو داود در کتاب المهدی آن را به این صورت نقل کرده است: «لا يزال هذا الذين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة»: این دین پیوسته پابرجاست تا دوازده خلیفه بر شما بیاید. ر.ک: ابوداود، سنن ابی داود ج ۲، ص ۲۰۷.

۴. همان.

۵. همان.

۶. ر.ک: ابن حنبل، احمد، مسند امام احمد، ج ۵، ص ۹۳ - ۱۰۰.

۷. ر.ک: الحاکم النیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۸.

پس ما می‌توانیم با توجه به اینکه این حدیث قبل از تحقق کامل و پیدایش امامان دوازده‌گانه، ثبت شده است، تأکید کنیم این حدیث، توجیه نمی‌کند بلکه حقیقتی است که از زبان پیامبر اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و کسی که جز از زبان وحی سخن نمی‌گوید^۱، بازگو شده است. ابتدا فرموده است: «جانشینان من دوازده تن می‌باشند»^۲ و سپس دوازده امام از علی، علیه‌السلام، تا امام مهدی، علیه‌السلام، آمده‌اند تا این حدیث شریف معنا و تفسیر واقعی^۳ خود را باز یابد.

دلیل علمی

دلیل علمی تجربه است، تجربه‌ای که مدت زمان هفتاد سال گروهی از مردم با آن زندگی کردند؛ یعنی «غیبت صغری» که بایستی مختصری درباره این غیبت^۴، توضیح دهیم:

۱. اشاره است به آیه شریفه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ و سخن از روی هوی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود. (سوره نجم (۵۳) آیه ۳-۴).

۲. پیش از این مصادر این حدیث بیان شد.

۳. علمای اهل سنت صحت روایت را پذیرفته‌اند ولی در تأویل آن اختلاف دارند. مصادیقی که برای دوازده نفر ذکر کرده‌اند برای ما قابل پذیرش نیست بلکه بعضی از این مصادیق غیر معقول است مانند: یزید بن معاویه فردی که تجاهر به فسق می‌کرد و کسی که متهم به کفر و خروج از دین است.

سیدنا عمر عمیدی در کتاب خود سخنان اهل سنت در این زمینه را نقل کرده و به صورتی کاملاً علمی به پاسخگویی سخنان آنها پرداخته و تأویلات آنها را باطل ساخته است. ر.ک: دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۵۴۰ و بعد از آن.

۴. ر.ک: الصدر، السید محمد، تاریخ الغیبة الصغری. او در این کتاب بتفصیل در این زمینه سخن گفته است.

غیبت صغری مرحله اول امامت حضرت مهدی، علیه السلام، بوده است. از ابتدا چنین مقدر بوده که آن حضرت پس از رسیدن به امامت می‌بایستی بلافاصله از دید عمومی پنهان شود و در ظاهر از آنچه در جامعه رخ می‌دهد فاصله بگیرد؛ اگر چه در واقع او از نزدیک همه وقایع را احساس و ادراک می‌کند. اما باید توجه داشت که اگر آن غیبت به یکباره رخ می‌داد ضربه سنگینی به پایگاههای مردمی و طرفداران امامت وارد می‌شد؛ زیرا مردم قبل از آن با امام خود ارتباط داشتند، در مشکلات به او رجوع می‌کردند و اگر ناگهان امام غایب می‌شد و امت احساس می‌کرد که دیگر دسترسی به رهبر فکری و معنوی خود ندارد ممکن بود همه چیز از دست برود و آن جمع به تفرقه دچار شود.

بنابراین لازم بود که برای این غیبت زمینه‌سازی شود تا مردم بتدریج با آن خوبگیرند و خود را بر اساس آن بسازند. با غیبت صغری در واقع این زمینه‌سازی صورت گرفت. در این زمان امام مهدی از دیده‌ها پنهان بود ولی ایشان از طریق نمایندگان، وکیلان و یاران مورد وثوق که به منزله حلقه اتصال ایشان با مردم معتقد به طریق امامیه، بودند با شیعیان خود ارتباط داشتند.^۱ در این مدت، چهار تن از پاکترین و با تقواترین مؤمنان نیابت و جانشینی آن حضرت را بر عهده داشتند؛ بدین ترتیب:

۱. عثمان بن سعید عمّری

۲. محمد بن عثمان بن سعید عمّری

۳. ابوالقاسم حسین بن روح

۱. ر.ک: البحرانی، السیدهاشم، تبصرة الولی فی من رأى القائم المهدی؛ العمیدی، ثامر هاشم، دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۵۶۸ و بعد از آن.

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري

این چهار تن^۱ به ترتیب نیابت را بر عهده داشتند و هر یک وفات می‌کرد دیگری به دستور حضرت مهدی، علیه‌السلام، جانشین او می‌شد. نایب با شیعیان رابطه داشت، پرسشها و مشکلاتشان را به امام می‌رساند و جوابها^۲ را گاه شفاهی و بسیاری از اوقات مکتوب به آنان باز می‌گرداند، و با این روابط غیرمستقیم توده‌هایی که از دیدن امام محروم شده بودند آرامش می‌یافتند. آنها می‌دیدند که همه نامه‌ها و مکتوب‌هایی که از حضرت مهدی، علیه‌السلام، به دستشان می‌رسد با یک اسلوب و با یک سبک^۳ است و در طول این هفتاد سال و نیابت این چهار تن، هیچ تغییری در آن دیده نشد.

«سمري» که آخرین نایب بود از پایان غیبت صغری و شروع غیبت کبری خبر داد. در غیبت کبری دیگر فرد خاصی نیابت و وکالت از آن حضرت نداشت. در غیبت صغری زمینه آماده شده بود که مردم با غیبت کبری خوب بگیرند و به خود وحشت راه ندهند. از آن به بعد بود که مردم

۱. برای مطالعه زندگی این چهار تن ر. ک: الصدر، السید محمد، همان، فصل سوم، ص ۳۹۵ به بعد.

۲. این جوابها که معروف به «توقیعات» هستند؛ پاسخهایی بودند که به صورت کتبی و یا شفاهی از امام مهدی، علیه‌السلام، نقل می‌شدند ر. ک: الطبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۲۳.

۳. در مجامع ادبی گذشته و حال ثابت شده است که اسلوب و روش، همان شخص است و این حرف درستی است؛ از همین جا است که دیده و شنیده‌ایم بسیاری از بزرگان ادب به مجرد شنیدن یک متن حکم می‌کنند که از آن کیست. هر نویسنده‌ای در نوشتار خود سبکی دارد که شناخته می‌شود. و درباره حضرت گذشته از اینها خط شریفش مشخص بوده است.

وظیفه داشتند به وکیلان و نایبان عمومی^۱ آن حضرت روی آورند یعنی مجتهدان عادل و آگاه به امور دین و دنیا.

از آنچه گفته شد شما می‌توانید موضوع را ارزیابی کنید و بروشنی بفهمید که مهدی حقیقتی بوده است خارجی، که گروهی از مردم با آن زندگی کرده‌اند و سفیران آن حضرت در مدت هفتاد سال واسطه میان او و مردم بوده‌اند و هیچ‌کس در هیچ زمینه‌ای خطایی از آنان ندیده و نشنیده است.

شما را به خدا سوگند آیا تصور می‌کنید امکان داشته باشد یک دروغ هفتاد سال دوام بیاورد و چهار نفر با هماهنگی کامل و یک صدا، یک نقش را بازی کنند؟

آنان با رفتار صمیمانه خود چنان در مردم ایجاد اطمینان کرده بودند که همه به گفتار و کردار آنان ایمان داشتند.

آیا می‌شود این چهار تن به گونه‌ای نقش بازی کنند که هیچ‌کس به حقیقت پی نبرد در حالیکه این افراد هیچ رابطه خاصی با هم نداشته‌اند تا بگوئیم در این قضیه تبانی کرده بودند.

از قدیم گفته‌اند: طناب دروغ، کوتاه است. منطق نیز حکم می‌کند امکان ندارد یک دروغ بتواند بدین شکل دوام بیاورد و در تمام این مدت و با همه بده و بستانها و روابط مختلف موضوع کشف نگردد و همه به درستی آن ایمان داشته باشند.

بدینسان در می‌یابیم که پدیده غیبت صغری می‌تواند به عنوان یک

۱. همان چیزی که «مرجعیت» نام گرفت، در اینجا اوصافی که شهید صدر در مرجعیت لازم می‌دانند ملاحظه می‌شود.

آزموده علمی، دلیل بر واقعیت خارجی یک موضوع باشد و آن وجود،^۱ زندگی و سپس غیبت حضرت مهدی، علیه السلام، است. آن حضرت پس از غیبت صغری، خود اعلام کرده است که در پرده غیبت کبری خواهد رفت و از نظرها پنهان خواهد گشت و هیچ کس او را نخواهد دید.^۲

۱. ارتباط حضرت مهدی با مردم در زمان غیبت صغری یک موضوع تاریخی، واقعی و غیر قابل انکار است که احادیث صحیح نیز آن را تأیید می‌کنند و مورد اتفاق اکثر فرقه‌های اسلامی است. در مجموع همه این دلایل جای شکی در ولادت آن حضرت و ادامه زندگی اش باقی نمی‌گذارد. ر.ک: الصدر، السید محمدباقر، تاریخ الغیبة الصغری.

۲. در یکی از توقیعات آن حضرت آمده است که پس از غیبت کبری کسی شخص او را به صورت واضح نخواهد دید. این موضوع محل اتفاق علمای امامیه است. در این زمینه. ر.ک: الصدر، السید محمد، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۶۳۹ به بعد.

گفتار ششم: چرا امام زمان تاکنون ظهور نکرده است؟

وقتی آن حضرت خود را برای یک دگرگونی اجتماعی آماده ساخته چه چیز مانع وی شده است که در دوره غیبت صغری یا سالهای پس از آن به میدان بیاید و غیبت خود را طولانی نسازد؛ با توجه به اینکه در آن زمان، زمینه و شرایط کارهای اجتماعی و اصلاحی بسیار آسان‌تر بوده است؟

آن حضرت به واسطه رابطه مستقیمی که بر اثر برنامه‌ریزیهای خاص در زمان غیبت صغری با مردم داشت، این امکان را یافته بود که یاران خود را گرد آورد و با قدرت، کار خود را شروع کند. قدرتهای حاکم آن زمان نیز به این مرتبه از توان و نیروی دهشتناک که انسان امروزه بر اثر پیشرفت علم و صنعت به آن دست یافته است، نرسیده بود.

جواب این است که هر کاری برای تغییر ساختار جامعه به وقوع پیوندد؛ موفقیت آن بستگی به یک سلسله شرایط و زمینه‌های خارجی دارد و تا همه آن شرایط کاملاً تحقق نیابد امکان رسیدن به هدف وجود ندارد.

البته آن تغییرات اجتماعی که سرچشمه‌ای الهی دارد از نظر پیام، ربطی به عوامل خارجی^۱ ندارد؛ زیرا پیامی که زیربنای این تغییرات است،

۱. علی رغم اینکه شهید صدر، رحمة الله علیه، در اینجا به عوامل خارجی و نقش آن در

الهی و آسمانی است و شرایط خارجی در آن مؤثر نیست ولی از جنبه اجرایی به شرایط بیرونی متکی است و موفقیت و زمان انجام آن بستگی به آن دارد و درست به همین جهت بوده است که آسمان در انتظار ماند تا پنج قرن از جاهلیت بگذرد و آن وقت آخرین پیام خود را به واسطه حضرت محمد، صلی الله علیه و آله، فرستاد؛ و با آنکه جهان در دوران فترت نیاز شدید به پیامبر داشت ولی به خاطر وابستگی اجرایی به شرایط خارجی در آن تأخیر شد. این عوامل خارجی که اجرای اصلاحات بدان نیاز دارد برخی عبارت است از فضای مناسب و جو عمومی برای تغییرات مورد نظر و برخی جزئیات است که جنبش انقلابی در پیچ و خمهای باریک آن را می طلبد.

برای نمونه، انقلابی که «لنین» در روسیه با موفقیت رهبری کرد به عامل مهمی مانند جنگ جهانی اول و سست شدن پایه امپراتوری تزار وابسته بود که در ایجاد فضای مناسب برای انقلاب سهم بسزایی داشت و عوامل جزئی و محدود دیگری نیز در آن مؤثر بود مانند اینکه «لنین» توانست به سلامت وارد روسیه شود و انقلاب را رهبری کند که اگر هر حادثه‌ای باعث تأخیر ورود او شده بود؛ احتمال داشت انقلاب نتواند به این سرعت حاکم شود.

پیروزی انقلابها، اهمیت می دهد - که درکی عمیق از عوامل اجتماعی و روانی است - ولی ایشان نظریه جدیدی درباره فهم تغییرات اجتماعی که از ناحیه رسالتهای آسمانی پدیدار می گردد، عرضه داشته است که از جهت رسالت و پیام، قانون خاص خود را دارد و از جهت موفقیت در اجرا وابسته به عوامل خارجی است. مقصود از عوامل خارجی، حالت سیاسی و اجتماعی مردم، واقعتهای بین‌المللی و توانایی‌های مردم در بهره‌وری از امکانات ذاتی و استعدادهای روحی است.

آری، سنت تغییرناپذیر الهی بر این است که اجرا و ایجاد تغییرات اصلاحی بستگی به عوامل خارجی، فضای مناسب و جو عمومی داشته باشد و به همین جهت بوده است که اسلام پس از یک دوره طولانی و پس از چندین قرن، ظهور کرد.

پس با اینکه خدای بزرگ، توانایی دارد همه مشکلات و همه سختیها را برای پیام رسانیهای آسمانی، هموار و به وسیله اعجاز فضای مناسب ایجاد کند، این روش را انتخاب نکرده است؛ زیرا امتحان و ابتلا و رنجی که مایه تکامل انسان می شود در صورتی تحقق می یابد که تحولات، طبیعی و مطابق با شرایط خارجی باشد. البته این مانع نیست که خداوند در برخی جزئیات دخالت کند، جزئیاتی که در اصل فضای مناسب مؤثر نیست ولی گاهی برای ایجاد تحرک لازم است؛ مانند کمکها و توجهات غیبی که خداوند در لحظه های حساس و بسیار دشوار به اولیای خود می کند چنانکه: آتش نمرود برای ابراهیم گلستان می شود^۱ و دست آن یهودی پیمان شکن که شمشیر بر روی پیامبر کشید از حرکت می افتد^۲ و یا تندباد شدیدی که چادرهای کافران و مشرکان را زمانی که در جنگ خندق، مدینه را در محاصره داشتند از ریشه در می آورد و ترس و وحشت را در دلهای آنان می افکند.^۳

۱. اشاره به کلام خداست که می فرماید: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَ آزادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُم الْأَخْسَرِينَ»؛ اگر می خواهید کاری بکنید، بسوزانیدش و خدایان خود را نصرت دهید گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش. (سوره انبیا (۲۱)، آیه ۶۸ - ۷۰).
۲. ر.ک: ابن کثیر الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۳؛ المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۸، باب معجزات پیامبر، صلی الله علیه و آله، ص ۴۷، ۵۲، ۶۰ و ۷۵.
۳. ر.ک: الطبری، ابوجعفر، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۲۴۴.

ولی همه اینها از جزئیات فراتر نمی‌رود و در زمانی که زمینه و شرایط برای اصلاحات عمومی کاملاً آماده است کمکهای فوری، صورت طبیعی به خود می‌گیرد و با واقعیتهای خارجی مطابقت می‌کند.

ما موقعیت امام زمان، علیه‌السلام، را با این دید بررسی می‌کنیم تا دریابیم که انقلاب او از نظر اجرا همانند همه انقلابها به زمینه‌های عینی و خارجی بستگی دارد و بایستی فضای مناسب موجود باشد. از اینرو طبیعی است که منتظر آن شرایط باشیم و همه می‌دانند که حضرت مهدی کارش محدود به یک منطقه و یک بخش از جهان نیست و رسالتی که از جانب خداوند بزرگ بر دوش او گذاشته شده، جهانی است و بایستی همه بشریت را از تاریکی ستم به روشنایی عدل، رهنمون گردد.^۱ برای اجرای چنین تحول بزرگی تنها وجود رهبر صالح کافی نیست و گرنه در همان زمان پیامبر این شرط وجود داشت. پس این تحول بزرگ، فضای مناسب جهانی می‌طلبد که همه زمینه‌های خارجی لازم برای انقلاب عمومی در آن وجود داشته باشد.

عامل اساسی در ایجاد این فضای مناسب و پذیرش پیام جدید عدالت از طرف مردم همانا احساس پوکی و پوچی است که انسان متمدن آن روز خواهد کرد و منشأ این احساس، تجربه‌های مختلف بشری از تمدن

حوادث سال پنجم هجری.

۱. چنانکه حدیث شریف نبوی تصریح می‌کند: «لو لم یبق من الدنیا إلا یوم لظول الله ذلك الیوم حتی یبعث رجلاً منی أو من اهل بیتی یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»؛ اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نمانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌سازد تا مردی از من - را یا از اهل بیت من - مبعوث کند که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. (ناصر، منصور علی، همان، ج ۵، ص ۳۶۰).

است؛ تمدنی که جنبه‌های منفی آن پشت‌آوراخم می‌کند و به آنجا می‌رسد که می‌فهمد شدیداً نیاز به کمک دارد و از عمق جان، توجه خود را به عالم غیب یا منبعی مجهول، معطوف می‌دارد.

اما از نظر پیشرفتهای مادی می‌توانیم بگوییم در آینده شرایط برای رساندن پیام به جهانیان بهتر از گذشته است؛ زیرا بخش‌های مختلف دنیا به هم نزدیک می‌شوند، مردم می‌توانند با هم ارتباط برقرار کنند و وسایلی که یک سازمان مرکزی برای آگاه‌سازی ملتها از رسالت جدید بدان نیاز دارد، در دسترس می‌باشد.

اما آنچه در سؤال به آن اشاره شده که هر چه بیشتر در ظهور آن حضرت تأخیر بیفتد، ابزار و آلات جنگی پیشرفته‌تر خواهد شد، درست است ولی این ابزار و آلات مادی برای کسانی که روحیه خود را باخته‌اند و از درون پوسیده‌اند به چه کار می‌آید؟

چه بسا در طول تاریخ که کاخ یک تمدن بزرگ با اولین تلنگر فرو ریخته است، چرا؟ برای اینکه چنین بنایی در واقع از قبل فرو ریخته بوده است و هیچگونه پشتوانه و تکیه‌گاهی نداشته است.^۱

۱. ما در ابتدای دهه نود مصداق این گفته شهید صدر را بخوبی دیدیم و گفته ایشان مستند به درک عمیق ایشان از جامعه بشری بود؛ دیدیم که اتحاد جماهیر شوروی که یکی از دو قطب حاکم بر جهان بود چگونه بسرعت از هم پاشید به گونه‌ای که چیزی از آن باقی نماند.

گفتار هفتم: آیا یک فرد می‌تواند سرنوشت بشریت را تغییر دهد؟

به دنبال سؤالات گذشته به سؤال دیگری می‌رسیم و آن اینکه یک شخص - هر قدر با عظمت باشد - آیا می‌تواند یک تنه این نقش بزرگ را ایفا کند؟ و آیا این شخصیت جز همان انسانی است که عوامل و شرایط خارجی او را پرداخته تا پیش درآمدی برای محقق ساختن حرکت طبق همان شرایط باشد؟

منشأ و خاستگاه این پرسش مربوط به دیدگاه خاصی است که تاریخ را این چنین تفسیر می‌کند که: انسان در حرکت تاریخ عامل ثانوی و فرعی است؛^۱ و عامل اصلی، نیروهای مادی و خارجی هستند که انسان را احاطه کرده‌اند! در نتیجه یک فرد در بهترین حالات مفسر جهت‌گیری آن عامل اصلی است و چیزی جز این نیست.

در حالی که ما در دیگر کتابهای خود بخوبی روشن ساخته‌ایم^۲ که اساس تاریخ بر دو محور قرار دارد یکی انسان و دیگری عوامل مادی که

۱. اشاره است به نظریه مادی تاریخ یعنی تفسیری که مارکسیسم از تاریخ دارد. در کتاب *اقتصادنا*، ج ۱، ص ۱۹ تحلیل علمی و بحث فلسفی عمیقی در این زمینه به قلم استاد شهید صدر، رحمة الله علیه، شده است.

۲. اشاره به کتاب *فلسفتنا* و مقدمه کتاب *اقتصادنا* می‌باشد.

انسان را احاطه کرده است؛ همانطور که عوامل مادی و ابزار تولید و طبیعت در انسان اثر می‌گذارد، انسان نیز در اطراف خود و در دیگر عوامل خارجی اثر می‌گذارد و هیچ توجیهی وجود ندارد که بگوییم حرکت از ماده شروع و به انسان ختم می‌گردد؛ مگر عکس آن را هم بپذیریم که ممکن است حرکت از انسان شروع و به ماده ختم گردد؛ زیرا انسان و ماده در طول زمان در یکدیگر اثر می‌گذارند.

با این حساب یک فرد می‌تواند در جریان تاریخ از یک طوطی برتر باشد؛ بویژه شخصی که واسطه میان زمین و آسمان است^۱ و خود همانند یک نیرو برای حرکت تاریخ عمل می‌کند و این چیزی است که در تاریخ پیامبران به اثبات رسیده است بویژه در تاریخ پیامبر خاتم، صلی الله علیه و آله.

پیامبر اسلام حضرت محمد، صلی الله علیه و آله، به خاطر تحقق رسالت آسمانی اش خود زمام حرکت تاریخ را در دست گرفت و یک خط طولانی فرهنگی و تربیتی ایجاد کرد که هرگز عوامل مادی و خارجی نمی‌توانستند از عهده آن برآیند؛ - چنانکه این موضوع را در مقدمه دوم کتاب الفتاوی الواضحه توضیح داده‌ایم^۲ - و هر چه به وسیله پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، امکان وقوع داشته باشد وسیله امام منتظر، علیه السلام، نیز ممکن است؛ امامی که از اهل بیت است و رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، از نقش بزرگ او سخن گفته و به وجود او بشارت داده است.^۳

۱. ر.ک: کتاب قهرمان (قهرمانی به صورت یک پیامبر) نوشته توماس کارلایل، ترجمه دکتر السباعی، سلسله الالف کتاب، مصر.

۲. ر.ک: الفتاوی الواضحه؛ مقدمه دوم، ص ۶۳. که این مسأله را بخوبی توضیح و تفصیل داده است.

۳. الناصف، منصور علی، همان، ج ۵، ص ۳۴۳، از ابو سعید از پیامبر، صلی الله علیه و آله: «المهدی منی أجلی الجبهة أقی الأنف یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و

گفتار هشتم: در روز موعود به چه روشی تغییر صورت می‌گیرد؟

و بالاخره به آخرین سؤال می‌رسیم، می‌پرسند: روشی که می‌شود تصور کرد چنین فردی بتواند پیروزی قطعی عدالت را به ارمغان آورد و کیان ظلم و ستم را براندازی، چیست؟ پاسخ دقیق به این پرسش بستگی دارد به شناخت زمان و مرحله‌ای که حضرت مهدی، علیه‌السلام، پا به میدان می‌گذارد؛ اگر بشود دقیقاً خصوصیات و اوضاع و احوال آن زمان را تشخیص داد؛ ممکن است در پرتو آن بتوان تصویری از چگونگی عملیات و حرکت آن را ترسیم کرد ولی تا زمانی که ما شناختی نسبت به آن زمان نداریم و چیزی از شرایط و واقعیتهای خارجی آن نمی‌دانیم؛ نمی‌شود پاسخی علمی راجع به آنچه در آن روز اتفاق خواهد افتاد بیان کرد؛ گر چه می‌شود حدس و گمانهایی زد که آن هم غالباً بر پایه ذهنیات است نه واقعیتهای عینی و خارجی. در اینجا یک تصور درست وجود دارد که می‌شود آن را پذیرفت. این

جوراً؛ مهدی از من است. پیشانی فراخ و بلندینی؛ زمین را از عدل و دادپر می‌کند پس از آنکه انباشته از ظلم و ستم شده باشد.

تصور بر پایه روایاتی است^۱ که درباره این جریان وارد شده و نیز بر پایه تجربه‌هایی است که از انقلابهای بزرگ تاریخ استفاده می‌شود.

تصور می‌شود که ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، به دنبال یک خلأ بزرگ که نتیجه فساد و بحران تمدن است^۲، واقع می‌شود. این خلأ راه پیشروی رسالت جدید را می‌گشاید و زمینه روحی پذیرش دعوت را آماده می‌سازد.

ابن بحران روحی، حادثه‌ای اتفاقی نیست که ناگهان در تاریخ تمدن انسانها پدید آید بلکه نتیجه طبیعی تناقضات تاریخ است، تاریخ منهای خدا؛ که در نهایت هیچ راهی برای حل آن تناقضات پیدا نخواهد شد. آنگاه است که آتش روشن می‌شود؛ آتشی که هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و از هیچ چیز نمی‌گذرد.

در این لحظه است که آن نور ظهور می‌کند تا آتش را خاموش و عدالت آسمانی را در گستره زمین بر پا دارد.

والحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهیرین.

۱. اشاره به روایاتی است درباره نشانه‌های ظهور و وقایعی که پیش از ظهور مبارک آن حضرت یا همزمان با آن رخ می‌دهد. این روایات به صورت مشروح در کتاب تاریخ ما بعد الظهور از سید محمد صدر آمده است. ر.ک: الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان، همان، ص ۳۵۶ به بعد؛ البرزنجی، محمد بن رسول، همان.

۲. اشاره است به عاقبت کار انسان و بحران تمدن که بر اثر رقابت و کشمکش میان تمدنهای مادی و قطبهای سیاسی و ناتوانی در ایجاد امنیت و خوشبختی برای انسانها پیش خواهد آمد. نشانه‌های این خلأ هم اکنون پیدا شده و روز به روز در شرق و غرب گسترش می‌یابد. هر کس اخبار و گزارشها و تفسیرهای سیاسی روز را پیگیری کند بخوبی این مسأله را در می‌یابد؛ و روز موعود دور نیست.

نگارش این اوراق در روز سیزدهم جمادی الثانی سال ۱۳۷۹ ق. آغاز
و در عصر روز هفدهم همان ماه خاتمه یافت.

توفیق از آن خداوند است

محمدباقر صدر - نجف اشرف

تحقیق این کتاب در ماه رجب المرجب سال ۱۴۱۶ ق. در شهر مقدس
قم پایان یافت.

دکتر عبدالجبار شراره

كتابنامه

١. ابن حجر(الهيثمي)، الصواعق المحرقة، مصر، المطبعة الميمنية، ١٣١٢ق.
٢. ابن حنبل، احمد، مسند الامام احمد بن حنبل، بيروت، دارصادر.
٣. ابن قتيبة، تأويل مختلف الحديث، قاهره، ١٣٢٦ ق.
٤. ابن كثير(الدمشقي)، تفسير القرآن العظيم، بيروت، دارالمعرفة، ١٩٩٤م.
٥. ابن هشام، السيرة النبوية، تحقيق عبدالحفيظ شلبي، مصطفى السقا، ابراهيم الاياري، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ١٣٥٥ق.
٦. ابوداود(السجستاني)، سليمان بن الأشعث، صحيح سنن المصطفى، بيروت، دارالكتاب العربي.
٧. ابوريه، محمد، اضواء على السنة المحمدية.
٨. الاصفهاني، ابوالفرج علي بن الحسين، مقاتل الطالبين.
٩. الهى ظهير، احسان، الشيعة و التشيع، باكستان، ١٣٨٤ق.
١٠. الاميني النجفي، عبدالحسين احمد، الغدير، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤١٤ ق.
١١. الأشعري القمي، سعد بن عبدالله، مقالات الاسلاميين.
١٢. ابن ماجه (القزويني)، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر.
١٣. ابن بابويه، الامامة و التبصرة من الحيرة.
١٤. البحراني، سيدهاشم، تبصرة الولي فيمن رأى القائم المهدي، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه.

١٥. البخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى.
١٦. البرزنجى (الحسينى)، محمد بن رسول، الإشاعة لأشراط الساعة، قاهره، نشر عبدالحميد احمد حنفى، ١١٠٣ ق.
١٧. البعلبكي، منير، موسوعة المورد.
١٨. البندارى، التشيع بين مفهوم الاثمة و المفهوم الفارسى، اردن، دارعمار.
١٩. الجلالى، السيد محمد رضا، «نقد الحديث بين الاجتهاد و التقليد»، تراثنا، سال دوم، ش ٣٣-٣٢، ١٤١٣ ق.
٢٠. الحاكم النيسابورى، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، بيروت، دارالفكر، ١٣٩٨ ق.
٢١. الحكيم، محمد تقى، الاصول العامة للفقہ المقارن، بيروت، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٩٧٩ م.
٢٢. الحلى، حسن بن يوسف، الباب الحادى عشر، تحقيق دكتور مهدى محقق، آستان قدس رضوى، ١٣٦٨ ق.
٢٣. دخيل، على محمد على، الامام المهدي، عليه السلام، بيروت، دارالمرتضى: ١٤٠٤ ق.
٢٤. الزمخشري، جارالله محمود، الكشاف، بيروت، دارالكتاب العربى.
٢٥. الرفاعى، محمد سراج الدين، صحاح الاخبار.
٢٦. حيدر، اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعة.
٢٧. السائح، على حسين، تراثنا و ميزان النقد، كلية الدعوة الاسلاميه.
٢٨. السيوطى، جلال الدين، الحاوى للفتاوى، بيروت، دارالكتاب العربى.
٢٩. شبر، السيد عبدالله، حق اليقين فى معرفة اصول الدين، صيدا، مطبعة العرفان، ١٣٥٢ ق.
٣٠. شرف الدين، عبدالحسين، الفصول المهمة فى تأليف الأمة، تهران، مؤسسة البعثة.
٣١. الشهرستانى، محمد بن عبدالكريم، الملل و النحل، قاهره، مكتبة الانجلو.

۳۲. الشوكاني، محمد بن علي، التوضيح في تواتر ما جاء من الاحاديث في المهدي و الرجال و المسيح.
۳۳. الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد، تهران، ۱۳۷۷ ق.
۳۴. الصافي گلپايگاني، لطف الله، منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، عليه السلام، تهران، مكتبة الصدر.
۳۵. الصدر، السيد محمد باقر، اقتصادنا، بيروت، دارالفكر.
۳۶. _____، الفتاوى الواضحة، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۳۷. _____، فلسفتنا، بيروت، دارالفكر، ۱۹۷۰ م.
۳۸. _____، الاسس المنطقية للاستقراء.
۳۹. الصدر، السيد محمد، تاريخ الغيبة الصغرى، بيروت، دار التعارف للمطبوعات.
۴۰. _____، تاريخ الغيبة الكبرى، بيروت، دارالمعارف للمطبوعات.
۴۱. _____، تاريخ ما بعد الظهور، بيروت، دارالمعارف للمطبوعات.
۴۲. طباره، عفيف عبدالفتاح، مع الانبياء، قم، مكتبة الشريف الرضى، ۱۴۱۳ ق.
۴۳. الطبرسي، ابو منصور احمد بن علي بن ابي طالب، الاحتجاج، تحقيق الشيخ ابراهيم البهادري، الشيخ محمدهادي به، به سرپرستي شيخ جعفر سبحاني، تهران، نشر اسوه، ۱۴۱۳ ق.
۴۴. الطبري، ابو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، قاهره، مطبعة الاستقامة، ۱۹۳۹ م.
۴۵. عبدالحميد، عرفان، المستشرقون و الاسلام.
۴۶. العاملی، السيد تاج الدين، التتمة في تواريخ الائمة، قم، مؤسسة بعثت.
۴۷. العسكري، نجم الدين جعفر بن محمد، المهدي الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة و الامامية، قم، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۲ ق.
۴۸. العباد، عبدالمحسن، «عقيدة اهل السنة و الأثر في المهدي المنتظر»، مجلة الجامعة الاسلامية، سال اول، ش ۳، ۱۹۶۹ م.
۴۹. العميدي، ثامر هاشم، دفاع عن الكافي، قم، مركز الغدير للدراسات

- الاسلامية، ١٩٩٥م.
٥٠. الفقيه ايمانى، مهدي، موسوعة الامام المهدي، اصفهان، مكتبة الامام اميرالمؤمنين على، عليه السلام، ١٤٠١ق.
٥١. القندوزى الحنفى، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة، بيروت، مؤسسة الاعلمى.
٥٢. الكلينى، محمد بن يعقوب، اصول الكافى، تهران، المكتبة الاسلامية، ١٣٨٨ق.
٥٣. المالكى، ابن صباغ، الفصول المهمة، نجف الاشرف، مطبعة العدل.
٥٤. محمود صبحى، احمد، نظرية الامامة عند الشيعة.
٥٥. محمود، مصطفى، القرآن محاولة لفهم عصرى.
٥٦. المجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، دارالكتب الاسلامية.
٥٧. المسعودى، على بن الحسين، اثبات الوصية، نجف، مطبعة الحيدرية.
٥٨. مسلم بن الحسين (القشيرى)، صحيح مسلم، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٩٧٨م.
٥٩. معجم احاديث الإمام المهدي، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١١ق.
٦٠. معروف الحسنى، هاشم، دراسات فى البخارى والكافى.
٦١. ———، سيرة الائمة الاثنى عشر.
٦٢. مغنية، محمد جواد، التصوف و الكرامات، بيروت.
٦٣. ناصف، منصور على، التاج الجامع للأصول فى احاديث الرسول، داراحياء الكتب العربيه، ١٣٨١ق.
٦٤. ———، غاية المأمول شرح التاج الجامع للاصول، چاپ شده در حاشيه التاج الجامع للاصول.
٦٥. النوبختى، ابو محمد حسن بن موسى، فرق الشيعة.
٦٦. نوفل، عبدالرزاق، القرآن و العلم الحديث.